

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
مَا يَخْرُجُ مِنْ أَفْئِدَتِكُمْ إِلَّا خَيْرٌ وَمِنْهَا

از تصانیف علمای برج بالا نواب سید محمد صدیق حسن روحی کتاب فیض انساب اهل بیع و معنی

إِفَادَةُ الشَّيْخِ

بِمَقَالِ

الْمُتَالِفِ وَالْمُتَشَوِّجِ

بِفَرَايِشِ خَادِمِ اَهْلِ اِسْتِغْنَاءِ عَقْرِ اَسَدِهِ وَلَوْ اَلَدِيَّةِ وَلَا شَاذَهُ اِجَابَةً بِاِسْتِثْمَامِ مُحَمَّدٍ تَوْ

مَطْعَمِ مُحَمَّدٍ اِلَّا هُوَ فَقَدْ رَزَقَهُ اللَّهُ مَوَدَّةَ

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل القرآن كتاباً هادياً للذين ارادوا الحقايق
والتقوى والعبادة والسير الى الله تعالى والسير الى الجنة
والسير الى النار والسير الى كل ما اراد الله تعالى
والسير الى كل ما اراد الله تعالى والسير الى كل ما اراد الله تعالى

مجله اسلامی

Acc. No. 2603
P 297.2
SID
L 54 59

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي اوتى الرسل
النبوة والهدى والبرهان
والعلم والفضل والكرام
والجود والسخاء والرحمة
والعفو والصفح والجلل
والجلال والجلل والجلل
والجلل والجلل والجلل

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي اوتى الرسل
النبوة والهدى والبرهان
والعلم والفضل والكرام
والجود والسخاء والرحمة
والعفو والصفح والجلل
والجلال والجلل والجلل
والجلل والجلل والجلل

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي اوتى الرسل
النبوة والهدى والبرهان
والعلم والفضل والكرام
والجود والسخاء والرحمة
والعفو والصفح والجلل
والجلال والجلل والجلل
والجلل والجلل والجلل

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي اوتى الرسل

الحمد لله الذي اوتى الرسل على عبده الكتاب تبصرة لاولى الرسوخ وادوة لعماد
مراجيح العلم والعلوم منها النسخ والمنسوخ من عرفه فقد عرف الحق وادركه وبال
من شتمه ومن لم يعرفه فقد هلك اهلك المشركون والناسيون والصلوة والسلام
على من جاءنا بالحنيفية السمحة السهلة البيضاء التي ليس لها فسوخ فتنسج بها
الملل وازاح بها العطل ورفع بها الحق بعد اتضاعه وقمع بها الباطل غبار ارتفاعه
وم في يومه وعلى الله واصحابه الذين لا يبلغهم احد ولو اتفق مثل احد ذهبا
في جبر ما انفقوا في سبيلهم من ملأ وصاع او وصوصه صلى الله عليه وعليهم
وعلى حملة الرواية ونقله للدراسة عنهم ما نسخ الغمام على الامصوخ وغن الحام على
الشمره وحسن الذي نسخ الى الكوخ اما بعد سيكويدها فخلق الله تعالى اليه احوالهم
الى اليه كبحون علم ناسخ ومنسوخ قران كريم واخبار بخبر رؤف رحيم علم مستبجبت انك عمل
برآن برود ومنتك بدان توقوف بر در مات اوست هرگز آنرا نمی شناسد در معرض خطر
عظيم است وباست كه حكيم بجوابه چيزی كند كه منسوخ تحريم است يا تحريم چيزی كند كه منسوخ
بجوابه است يا نسخ را منسوخ داند يا منسوخ را نسخ شمارد لهذا ايد ملت ولسف است گفته
كه جائز است بيع كمي را كه تفسير كند كتاب خدا را يا متك نماید ثبت مگر بعد معرفت ناسخ

از منسوخ وی و از علی بن ابی طالب مردی است که در غلطی گفت ناسخ و منسوخ می شناسی
گفت نه فرموده پاک شدی و ملاک کردی و از عبد القدیر بن عباس و عبد السد بن عمر آمده که منع
کردند ایشان مردم را از تفسیر قرآن و عظم نمودن نهجبت عدم معرفت آنها بناسخ و منسوخ
و حدیث بن ایمان گفته حلال نیست هیچ یک را که و عظم نمودن مردم را از تفسیر نماید قرآن را اگر آنگاه
عالم باشد بناسخ آن از منسوخ و مخالفی برای این از صحابه معلوم نیست پس گویا این اتفاق است
از ایشان بر وجوب معرفت این علم و عدم تکلم در قرآن و حدیث بدون دانستن آن و اینجاست
جمعه کثیر از اهل علم درین باب تصنیف پرداخته اند و ناسخ را از منسوخ جدا ساخته کلی این
ابی طالب القیس المقری و ابو جعفر النخاس و ابوبکر محمد بن عبد السد بن عربی و ابوداؤد
سجستانی و ابوعبیده قاسم بن سلام و ابوسعید عبد القاهر بن طاهر التیمی و شیخ جلال الدین
سیوطی و امام ابوالقاسم متی السد بن سلام بن نصر المفسر المقری النخوی البغدادی و ابوالحسن
المنادی و علی همدانی و غیرهم در ناسخ قرآن و منسوخ وی تالیف کرده اند و ابومحمد قاسم بن صبیح
القرطبی النخوی و ابوبکر محمد بن عثمان المعروف بابجد الشیبانی اصد صحاب بن کیدسان و احمد
بن اسحاق الانباری و ابوجعفر احمد بن محمد النخاس النخوی و ابوبکر محمد بن موسی الحارثی الهمدانی
و ابوالقاسم مته السد بن سلام النخوی و ابوجعفر عمر بن شهاب بن البغدادی الواعظ و ابراهیم
بن علی المعروف بابن عبد الحق و امام عبد الکریم بن هوازن القشیری و محمد بن بحر الاصبهانی
و ابوالفرج بن الجوزی و حسین بن عبد الرحمن الاهدلی البهمنی و غیرهم در ناسخ حدیث و منسوخ
وی تصنیف نموده اند اما این تالیف و تصانیف درین آخر زمان حکم عتقا و کیمیا پیدا کرده
و از عدم اعتنای علما باین علم بزادیه عدم خزیده خصوصاً درین مدن عجمیه دریا نه ندیده بجای
علی بذاین فقیر حقیر عفا الله عنه ما جاهد و تعلمه فی ما یحبیه و یرضاه باستبداد جمعی از احباب تالیف
این رساله در سنه ۱۲۸۶ و ثمانین و اثنین الف هجریه بر دخت و شغل بر یک مقدمه و دو باب
و یک خاتمه ساخت و افاده اشبوح بمقدار الناسخ و المنسوخ نام نهاد و مقدمه
در بیان معانی نسخ و احکام او باب اول در ناسخ و منسوخ قرآن کریم بر ترتیب سور باب
دوم در ناسخ و منسوخ حدیث خاتمه در ذکر بعضی مواضع و بالله التوفیق و الیه المآب

مقدمه بیان معانی نسخ و حکام او و در آن چند مسائل است

اول در نسخ و آن در لغت بمعنی البطل و از ازاله آید و منه نسخت الشمس الظل و
 الريح اثار القوم و منه تناسخ القرون و گاهی مراد بیان نقل و تحویل باشد و منه نسخت
 الكتابی نقلته و منه قوله تعالى انا كنا نستنسخ ما كنتم تعملون و منه تناسخ الموات
 و اختلاف است بدان که نسخ درین هر دو معنی حقیقت است یا در یکی از آن نه در دیگر
 صنفی هندی گفته اکثر بآنند که در ازاله حقیقت است و در نقل مجاز و فقال شامی گفته در نقل حقیقت
 است و باقلانی و عبد الوهاب غزالی گفته هر دو حقیقت است میان هر دو شکر لفظی زیرا که هر دو
 است در اصطلاح اهل اصول بعد طول بحث در حدودی رفع حکم شرعی است مثل وی با تراجمی نسخ
 از نسخ و شاه ولی الله محدث دهلوی در فوز کبیر فی اصول التفسیر نوشته از توضیح صعبه فن تفسیر که بحث
 آن بسیار است اختلاف در اینجا بشمار معرفت نسخ و نسخ است و اقوای وجه صعوبت اختلاف
 اصطلاح متقدمین متاخرین است درین باب آنچه از تقرای کلام صحابه و تابعین معلوم میشود است
 که ایشان نسخ را استعمال میکردند بآنای معنی لغوی که ازاله خیرین بخیر است نه بازای مصطلح
 اصولیان پس معنی نسخ نزد ایشان ازاله بعض اوصاف است بآیه دیگر خواه انتهای مدت عمل
 باشد یا صرف کلام از معنی متبادر بغیر متبادر یا بیان اتفاقی بودن قیدی یا تخصیص علمی یا بیان
 فارق در میان منصوص و آنچه مقیس بر آنست ظاهرا یا ازاله عادت جا بلیه شریعت سابقه یا ب
 نسخ نزدیک ایشان باب فاسخ آمد و عقل در اینجا جولانی شد و اختلاف را گنجایش دهند بعد از
 آیات منسوخ یا فسخ یا ساینده اند و اگر نیک بشکافی غیر محصور است تا آنچه باطل است متاخرین
 عدوی قلیل بیش نیست لایستما بحسب تعبیه که ما اختیار کرده ایم شیخ جلال الدین سیوطی در کتاب التبان
 بعد از آنکه از علما بعض آنچه مذکور شد بیسط لائق تقریر نموده آنچه بر آن متاخرین نسخ است برو
 شیخ ابن العربی مقرر کرده قریب به بیست آیه شمرده فقیر را در اکثر آن بستی نظر است انتهی بقده آن
 بستی را بالعقب ذکر کرده در آخرش گفته قلت و علی محرر فالایعین النسخه الا فی خمس
 آیات انتهی و این تعقیبات در طوای آیات خواهد بود و هم آنکه نسخ جائز است عقلا و اقع است
 و شرعا بدون فرق میان کتاب سنت و حکایت کرده است جماعته اهل علم اتفاق اهل شریع

بر آن خلاف لابی سلم الاصفهانی چه وی گفته جائز غیر واقع است قاضی القضاة مجتهد علی
شوکانی در ارشاد النحول برودین خلاف رد شیع کرده و تحقیق نموده و گفته ان همه هذا عنه
فهو دلیل علی انه جاهل بهذه الشریعة المحمدیه جهلا فظیعا و اعجب من جهله باحکایة
من حکم عند الخلاف فی کتب الشریعة فانه انما یعتقد بخلاف المجتهدین لا بخلاف من
بلغ فی الجهل لای هذه الغایة انتهی حکمت و نسخ بیان شرف آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
ست که شرعیت او نسخ جمله شریعت آید و نیست نسخ برای شریعت او و گفته اند حفظ مصلح
عبادت پس هرگاه مصلحت ایشان در تبدیل حکم بحکم و شریعت بشریعت بود آن تبدیل مصلحت
همان مصلحت باشد و گفته اند رفع مونت خدمتی از ایشان است در دنیا تا مبشر باشد برفع
آن در حیات و گفته اند تیسیر است و قبل غیر ذلک سوم آنکه نسخ را شرطهاست یکی آنکه منسوخ
شرعی باشد نه عقلی دوم آنکه نسخ منفصل متاخر باشد از منسوخ زیرا که هر چه مقرر است چنانکه
شرط و صفت استثنای منسوخ نیست بلکه تخصیص است سوم بودن او شرع پس ارتقاء حکم بمو
نسخ نبود بلکه سقوط تکلیف باشد چهارم آنکه منسوخ مقید بوقت نبود پس اگر مقید است انقضای
آنوقت نسخ نیست پنجم آنکه نسخ مثل منسوخ باشد در قوت بلکه اتوی از آن چه صورت ضعف نزل
قوی نتواند شد و این حکم عقل است و اجماع بر این لالت کرده چه صحابه نص قرآن یا بخبر واحد نسخ
نه کرده اند ششم آنکه مقتضی منسوخ غیر مقتضی نسخ باشد تا بدال لازم نیاید و شرط نیست تناول بودن
لفظ تا نسخ چیزی را که منسوخ تناول او بود یعنی تکرار و بقا هم قسم آنکه منسوخ جائز نسخ بود پس
داخل نشود نسخ بر اصل توحید زیرا که کسی سبحانه لم یزل و لا یزال یا اسما و صفات خود است و تغییر
بر چیزی که تابید و توقیت آن نبص معلوم شده و از اینجا دریافت شد که نسخ در اخبار نیست زیرا که
وقوع آن خلاف خبر مخبر صادق غیر متصور است چهارم آنکه جائز است نسخ بعد اعتقاد منسوخ
و بعد عمل بر آن بلا خلاف بر اینست که یکنان بر آن عمل کرده باشند بخواست بقبال بیت المقدس
یا بعض ایشان چون فرض صدقه نزد مناجار سول و نیز خلاف نیست در جواز نسخ بعد نکران آن
فصل که حکم بدان تعلق دارد بعد از حصول علم بتکلیف بدان باین طور که مثلا از وقت تعیین
آنچه گنجایش فعل داشت بگذرد خلافا للکفری و همچنین خلاف نیست در میان اهل علم در جواز

نسخ در صورتیکه وقت مامور به اخل شده مانع پیش از فعل آن وقوع یافته خلائی که هست
در نسخ قبل از دخول وقت است نه حکم آنکه شرط نیست در نسخ بدل آن و باین فتنه اند بهر شوکانی
گفته هو الحق الذی لا استرقیه زیرا که واقع شده است نسخ در شریعت مطهره برای امور
معروفه و برای بدل ازین قبیل است نسخ تقدیم صدقه پیش مناجات رسول نسخ ادعای محرم
اضامی و نسخ تحریم مباشرت بقوله فالان بائنه و هون و نسخ قیام لیل در حق آنحضرت صلی
علیه و آله و سلم و آنکه ظاهر به و بعضی مختار به یا جمیع آنهاست که کرده اند برخلاف این بقول لقا
ما ننسخ من آیه أو ننسها نأت بخیر منها أو مثلها پس دران دلالت بر محل نزاع
نیست زیرا که امر از نسخ لفظ آیت است چنانکه دال است بران قوله نأت بخیر منها أو مثلها
و در وی ذکر نسخ حکم نیست اگر تسلیم کنیم جایز است که گفته شود که استقاپین حکم منسوخ بهتر از
ثبوت او در آنوقت است ششم آنکه نسخ ببدل بر چند وجه است یکی آنکه نسخ مثل منسوخ باشد
در تخفیف و تغلیظ و درین خود خلائی نیست همچون استقبالیست المقدس باستقبال کعبه
دوم آنکه نسخ اغلظ یا خف بود و این نیز با خلاف است همچون عدت یکجول بعهده اربعه شهر
و عشر اسوم نسخ اخف یا سومی اغلظ و مذنب جمهور جواز اوست خلافا للظاهر به و حق جواز
وقوع اوست چنانکه نسخ وضع قتال در اول اسلام بفرض آن بعهده و نسخ تخمیر میان صوم
و فدیة بفریضة صوم و نسخ تحلیل خمر بخرمیش و نسخ نکاح منعه بعد تجویش و نسخ وجوب صوم
عاشورا بصوم رمضان بهنتم جواز نسخ اخبار و دران تفصیل است یعنی اگر خبر از چیزی است
که تخمیرش جایز نیست گفتو نا العالم حادث پس نسخ هم جایز نیست و اگر چیزی است
که تخمیرش جایز است پس آن چیز ماضی است یا مستقبل و عدت یا وعید یا خبری
از حکمی یا خبر اخبار از وجوب حج و مذنب جمهور جواز نسخ این خبر است جمیع اقسام خلافا
علی و ابی هاشم شوکانی گفته حق منع اوست در ماضی مطلقا و در مستقبل بعضی آن و عدت
نه در وعید و تکلیف و تکلیف از آنجهت که آن رفع حکم از تکلیف است و در وعید از آنجهت که
آن عفو است و نیست متمنع از وی تعالی بلکه حسن است و فاعل او مدوح است از غیر خود نفوس
خود را بدان توحیح می تواند کرد و در ماضی از آن جهت که کذب صریح است مگر آنکه متضمن تخمیر

یا تقید یا تقييد منضمون خبر مذکور باشد که درین صورت باک نیست به شتم در اقسام نسخ ابو اسحق مردی
و ابن سمعانی گفته اند شش قسم است یکی منسوخ الحکم باقی الرسم همچو نسخ آیه التَّائِبِينَ رَدُّوا عَنْهُمْ
بِأَيِّ مَوَارِيثَ و نسخ عدت حول بعدت اربعه اشهر و عشر اربع منسوخ در نجابت التلاوة مرفوع الحکم
ست و نسخ ثابت التلاوة و الحکم هر دو در مذنب جهو و جواز دوست و بعضی بران ادعا اجماع
کرده اند دوم آنکه منسوخ الحکم و الرسم هر دو بود و ناخوش ثابت الحکم و الرسم با همچو نسخ استقبال بیت المقدس
باعتقال کعبه نسخ حبیام عاشور البصيام رمضان ابو اسحق مردی گفته بعضی قبله را از قبیل نسخ
سنت بقرآن آید اندر رسم آنکه استقبال بیت المقدس سنت بود و بقرآن سوم آنکه حکم منسوخ باشد و رسم
باقی و نسخ مرفوع الرسم و باقی الحکم بود و بقوله تعالى فَاُصِصْكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّى يَكُونُ فُتُحُنَ
الْمَوْتِ أَوْ يَحْيَلَ اللَّهُ لَكِنَّ سَبِيلَهُ يَقُولُ الشَّيْخُ وَالشَّيْخَةُ إِذَا زَانِيَا فَارْجُمَاهُمَا بِالْجَمَةِ
ذَكَالَ آيَةُ اللَّهِ وَدَرْصِيَّتُهُ ثابت شده که این آن متکلم بود و بعد لغزش منسوخ شده و مکش باقی مانده
چهارم آنکه منسوخ الحکم و الرسم بود و ناخوش باقی الحکم منسوخ الرسم باشد چنانکه در صحیح از عائشه
رضی الله عنها آمده که گفت کان فی ما نزل عشر رضعات متتابعات یجر من فلتیخه خمس
رضعات فتوفی رسول الله صلی الله علیه و سلم و من فی ما یتلى من القرآن بهیقى گفته
پس عشر در نجایان قبیل سنت که رسم و مکش هر دو منسوخ گشته و خمس نسخ الرسم باقی الحکم است
بدلیل آنکه چون صحابه جمیع قرآن برداشتند این آیت را ننوشتند حال آنکه مکش نزد ایشان باقی
ست ابن سمعانی گفته معینش است که هر که نسخ تلاوت او رسیده و تلاوتش میکند بخرم آنکه
منسوخ الرسم لا الحکم باشد و ناخوش معلوم نبود چنانکه در صحیح آمده لو کان لابن آدم وادیان
من ذهب لمتى لهما ما التا ولا یملأ جوفه ابدا الا التواب یتوب الله علی من تاب و
این قرآن بود رسم و منسوخ شده حکم و ابن عبد البر در تهید گفته قبل از من در سوره ص و چنانکه
در صحیح آمده که در قرآن حکایت اهل بیرونه نازل شد که آنها گفتند بلغوا قوما ان قد لقینا ربنا
فرضی عنا و امراضا و چنانکه حاکم در مستدرک از روایت زر بن حبیش از ابی بن کعب آورده
که ان النبی صلی الله علیه و سلم قرأ علیه لم یکن للذین کفروا و قرأ فیها ان ذات الذین
عند الله الخفیفه لا الیهودیة ولا النصرانیة و من یعمل خیرا فلن یکفره حاکم گفته صحیح و شاذ

ست و این از آن قبیل است که لغزش منسوخ شده است و معنی آن باقی مانده و ابن عبد البر
از آن تمیز از منسوخ الخط و احکم الحفظ شمرده و گفته و منه قول من قال ان سورة الاخر
كانت نحو سورة البقرة شتم انك نسخ منسوخ گردد و میان هر دو نظمی متکون بود همچو ابیث
بمخلف و نصرت که بموارث باسلام و هجرت نسخ پذیرفته و توارث باسلام و هجرت ثابت
موارث منسوخ گشته آن بمعانی گوید این هر دو قسم اخیر از منسوخ است و در آن نسخ متخلف
نیست و ابو اسحق مروزی گفته توارث بهجرت از آن حکم است که منسوخ شدش معلوم شد و بخش
معلوم نیست غرض که نسخ تلاوت حکم یا نسخ حکم نه تلاوت یا نسخ هر دو معانی از آن باب است که
هیچ مانع شرعی و عقلی از آن منع نمیکند پس برای منع از آن وجهی نباشد زیرا که جواز تلاوت آیت
حکمی از احکام اوست و آنچه بر این آیت از احکام دلالت دارد حکمی دیگر است از برای
آن و نیست تلازم میان این هر دو ثبوت این معنی ثابت شد جواز نسخ هر دو نسخ احدی
سائر حکام متباینه و محبت موقوفه اوست که دلیل جواز باشد نه حکم آنکه نیست خلاف در جواز
نسخ قرآن بقرآن و نسخ سنت متواتره بسنت متواتره و جواز نسخ احادیث با احادیث و نسخ
خلافیه است در جواز و وقوع نسخ قرآن یا سنت متواتره با احادیث جمعی بجزا نش عقلا رفته
و بر این اتفاق اهل علم نقل کرده و در وقوع آن مذکور است که واقع نیست و بر این اجماع
نقل کرده اند و جماعتی از اهل ظاهر که ابن حزم از ایشان است بسوی وقوع رفته و در روایتی امام
احمد بن حنبل و غزالی و ابوالولید باجمعی و قرطبی گفته که در زمان آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم واقع
نه بعد آن شوکانی گوید از وقوع سنت نسخ قوله تعالى قل لا اجد فی ما اوحی الی من حق من اعطی
طاعیم قطعه بنهی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از اکل هر ذی ناب از بیاع و ذی خلب از طیر و این
احادیث و جواب داده اند که مخفی نیست که لا اجد الا ان تحریم در مستقبل واقع شده از وقوع سنت نسخ
محکام متعین از آن هو احادیث و خود کثیر و آنچه ارشاد بسوی جواز نسخ بصحیح آحاد از برای قوی
المتن الدلالة از آن میکنند آنست که محیی نام نسخ و تحقیق از برای رفع استمرار حکم منسوخ و دوام اوست
و این ظنی است اگر چه دلیلش قطعی بود پس منسوخ همین ظنی است و آن قطعی قائل در هم آنکه جاکز
نسخ قرآن سنت متواتره از جمهور و بغایت الحنفیه چنانکه درین آیه کتب علیکم که اذا احصوا احدا که

الْمَوْتَانِ تَرَكَ خَيْرِينَ الْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بقوله صلى الله عليه وآله وسلم لا حجة
 لوارث و توان گفت که این آیت منسوخ است بآیت موارثت زیرا که جمع میان هر دو ممکن است
 و شافعی منع رفته و جماعتی از علمای بروی درین منع انکار نموده کیاهمسی گفته هفتاد البکاء علی القلاد
 و عبد الجبار که نظر در ضوول و فروع شافعی میکرد چون باین موضع رسید گفت هذا رجل کبیر و لکن
 الحق اکبر منه و لم نعلم احدا ممنع من جواز نسخ الكتاب بخبر الواحد عقلا فضلا عن
 المتواتر و المغالون فی حب الشافعی قالوا لا یقال ان یکون لهذا القول من هذه العظیم محل
 فتمعقوا فی عمل کذا و اتقوا از مثل نسخ قرآن نیست است آیه متقدمه نیز از کل فی ثاب غیره و قوله تحریر است
 علیکم المیتة منسوخ است با حدیث دباع باز ناعی که در است و اما نسخ سنت بقرآن پس
 جایز است نزد جمهور و وجهی از بر آن منع از ان نیست نه یسلی از عقل و شرع نزدیک مانع از ان است
 بلکه نسخ آن بقرآن در غیر موضع در شرع واقع شده فمن ذلك قوله تعالى قد نرى تقلب وجهك
 فی السماء و همچنین نسخ صلح آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم با قریش بر رد نسا آنها بقوله
 تعالى فلا ترجعوا هن الی الکفار نسخ تحلیل خمر بقوله انما الخمر و المیسر الاية و نسخ تحیم مباشر
 بقوله تعالى قال ان باشر و هن و نسخ صوم یوم عاشور بقوله فمن شهد منکم الشهد
 فکیصمه و نحو ذلك فاما یکتز تعداده یا زدهم آنکه فعل از سنت ناسخ قول است چنانکه قول ناسخ
 فعل است نزد جمهور و منه قوله صلی الله علیه و آله وسلم فی السارق فان عاد فی الخامسة فاقطعه
 و چون در در بار پنجم آوردند قتل نکرد پس این ترک ناسخ آن قول باشد و فرمود الیتب بالشیب
 جلد مائة و الیوم لجد ما عزا رحم کرد و جلد پس این ترک ناسخ جلد باشد از مستحق رحم و همچنین
 در صحیح قیام آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم از بر ای جنازه ثابت شده بعده انرا ترک کرد پس این
 نسخ باشد از برای آن و ثابت شد که فرمود صلوا و کما یتقونی اصبی بعد که در
 غیر آنچه میکرد و ترک کرد بعضی افعال پس این ناسخ آن باشد و نیست نزد مانع از ان یسلی
 از عقل و شرع و از دهم آنکه اجماع نسخ می پذیرد و نه ناسخ چیزی می باشد نزد جمهور و بعضی
 آنکه واقع نیست نه آنکه غیر جاگز است و بعضی حمله بناسخ بودن باورفته اند لیکن بسنده نیست
 یعنی اگر نص صحیح یافته شود و اجماع بر خلاف آن باشد بدانیم که آن حدیث منسوخ است چنانکه

اهل جماع بر این سخن مطلع میشدند اجماع برخلاف آن نمیکردند این خرم گفته این غلط فاش
 است ولیکن حافظ بغدادی در کتاب الفقیه والمتفقہ در مثال آن حدیث وادی آورده که منسوخ
 صلی الله علیه و آله وسلم و صحابه در اینجا بخواب رفتند و بیدار نکرد ایشان را اگر خرمس و چون بیدار
 شد فرمود اذاسوا احدکم عن صلوٰۃ فلیصلها حين یذکرها ومن الغد للوقت حال آنکه
 اعاده نماز منیسه بعد از قضای آن در حال ذکر و در وقت منسوخ باجماع مسلمین زیرا که نه واجب
 و نه مستحب سینه و هم آنکه جائز نیست نسخ چیزی از قرآن و سنت بقیاس و باین رفته اند چه بود
 زیرا که احتمال قیاس نزدیک عدم نص است پس نص از وی چه قسم نسخ میتواند پذیرفت البتة
 انما علی گفته جائز است بقیاس جلی نه بقیاس خفی و گفته اند این وقتی است که علتش مخصوص
 باشد نه مستبط و صفی هندی گفته محل خلاف در حیات آنحضرت صلی الله علیه و سلم است و بعد از آن
 خود مانع نیست بالاتفاق منسوخ میشود قیاس نسخ اصل خود بلامرئ و در صحت نسخ اوبالقائ
 اصل خلاف است و حق منعه اوست و بر قل قوم من لا صولین چهارم و هم آنکه جائز است نسخ
 مفهوم مخالف با نسخ اصل آن و این ظاهر است و بدون نسخ اصل آن بقوله صلی الله علیه و سلم
 الماء من الماء زیرا که مفهوم آن منسوخ است بقوله صلی الله علیه و سلم اذا قعد بین شعبها
 الاربع و جحد فانقد و جب الغسل فی لفظ اذا الاقی الختان الختان پس این نسخ مفهوم
 اوست و منطوقش حکم غیر منسوخ است چنانچه واجب از انزال بلا خلاف و در جواز نسخ اصل
 بدون نسخ مفهوم دور احتمال است ظاهر است که جائز نیست و بحدیث اختلاف است در مفهوم موافق
 جمعی بجزا و شرفه و جمعی منع کرده و بعضی تفصیل نموده و گفته که اگر علت منطوق محتمل التعمین
 همچو اگر اموالین نهی از تافیه پس نسخ فحای متنع است زیرا که منافی مقصود است و اگر
 نقص است پس جائز است چنانکه گفتن کسی غلام خود را که لا تقطع ذیل درهما بقصد حرمان نید
 بعده گفتن وی را که اعطه اکثر من درهم و لا تقطع درهما پس در این احتمال انتقال
 از علت حرمان بسبب علت مواسات است شوکانی گفته و هذا التفصیل قوی جدا یا نه و هم
 آنکه زیادت بر نص نسخ حکم نص است یا نه و این مختلف است باختلاف صور زیرا که زائد یا
 بنفسه است یا مستقل نیست و مستقل یا بنفسه اول نیست یا بجز زیادت و جواب زکوة بر صلوٰۃ که

از نسخ در چیزی نیست چه زیادت عبادتی بر عبادات با اتفاق اهل علم نسخ آن عبادات نمی باشد
و در مثل این صورت خود هیچ یکی از اهل اسلام مخالف نیست باینکه نسخ آن عبادات باطل است
مثل زیادت صلوات بر صلوات خمس و این نیز بر قول جمهور نسخ نیست و اگر زائد مثل
نسخ نیست همچو زیادت رکعت بر رکعات و زیادت تعزیر بر جلد و زیادت وصف رقیه یا یا
پس در این اختلاف است بر هفت قول یکی آنکه نسخ نیست مطلقاً و به قائلت الشافعی و مالکی
و اخباری و دوم آنکه نسخ است و به قول الحنفی و بر اینست که در سبب باشد یا در حکم دوم آنکه اگر
مزید علیه بخواهی خودمانی این زیادت است پس زیادت نسخ آن باشد بقول صلی الله علیه و سلم
فی سائمة الغنم الزکوة چه این افاده نفی زکوة بر معلومی کند و اگر نمی کند پس نسخ هم نیست چهارم
آنکه اگر زیادت مغیر مزید علیه بتغیر شرعی است باین طریق که اگر آنرا بعد ازین زیادت بطریق
اول او بجا آر و معتد به نباشد همچو زیادت یک رکعت پس نسخ است و اگر مغیر نیست و فعل
مزید علیه بدون زیادت صحیح است پس نسخ هم نیست پنجم آنکه نسخ است اگر متصل مزید علیه است
و نیست نسخ اگر متصل از دست ششم آنکه اگر زیادت تغیر مزید علیه در مستقبل می کند نسخ است
والا احکام این فورک عن اصحابی ضعیف و هفتم آنکه اگر زیادت دفع حکم عقلی یا رفع چیزی میکند
که ثابت است باعتبار اصل همچو بر ارت ذمه پس نسخ نیست چه ما معتقدیم که عقل موجب احکام
است هر که معتقد نیست وی اعتقاد نمی کند که نفس نسخ است مگر آنکه متضمن رفع حکم شرعی
باشد که درین صورت نسخ خواهد بود این برهان این را از شافعی حکایت کرده و گفته حق
بهینست و اختاره لآمدی و ابن الساجی الفخر الرازی و البیضاوی و ابو الحسن البصری
و بهر ظاهر کلام الباقی و امام الحرمین الجونی و صفی بندی گفته اند اجمود الطریق و
احسنها ولیکن بعضی متحقق گفته اند که این تفصیل باطل است و در محل نزاع نیست
زیرا که شک نیست در آنکه نزد مکران هر چه رفع حکم شرعی است آن نسخ است حقیقه و نیست
کلام درین مقام در آنکه رفع نسخ است یا بیان است و هر چه چنین نیست آن نسخ نیست چه قائل
درینجا تفصیل کرده است در آنچه رفع حکم شرعی می کند و در آنچه نمیکند پس گویا میگویم که اگر زیادت
نسخ است نسخ باشد و الا فلا و این بجا اصل است بلکه نزاع در آن است که آیا رفع حکم شرعی است

پس نسخ باشد یا نیست پس نسخ نباشد پس اگر اتفاق کنند بر رفع آن هر حکم شرعی را واقع شود
 اتفاق بر نسخ بودن آن و اگر اتفاق کنند بر عدم رفع او امر آنرا واقع شود اتفاق بر عدم نسخ
 بودن او بلکه نزاع در حقیقت در آن است که زیادت رافع هست یا نه انتهى از کشتی گفته فائده این
 مسأله آنست که هر چه بودن آن از باب نسخ ثابت شده و مقطوع بگشته آن منسوخ نشود مگر تا قطع
 بهیچ تغریب که چون نزد ابوحنیفه هر نسخ بود نفی آن نمود زیرا که در وی نسخ قرآن بخیر و احد است
 و نزد جمیع نسخ نبود لهذا آنرا قبول کردند زیرا که معارضه نیست و ازینجا حنفیه بسیار اخبار صحیح را رد
 کرده اند بجهت مقتضی بودن آنها زیادت را بر قرآن و زیادت
 نسخ است و نسخ قرآن بخیر و احد جائز نیست مثل رد احادیث تعین فاتحه و هر رکعت صلوة
 امام باشد یا موم و حدیث شاهد و یحیی و حدیث ایمان رقیه و شترانیت در وضو و انتهی
 شوکانی گفته و اذا عرفت ان هذه هي الفائدة في هذه المسألة التي طالبت ذلولها و كثرت
 شعبها مان علیک الخطب انتهى شانزدهم آنکه خلاف نیست در آنکه نقصان از عبادت
 نسخ است برای ساقط از وی زیرا که ساقط در جمله عبادت واجب بود بعد و وجوبش از ازل
 گشته بچنین خلاف نیست در آنکه هر چه صحت عبادت بر موقوف نیست نسخ آن
 عبادت نیست کذا نقل الاجماع الآمدی و الفخر الرازی و خلاف بر مذاهب در نسخ چیزیست
 که صحت عبادت بر آن موقوف بوده است برابرست که جزو او باشد بچون شرط یا خارج از او بچون
 شرط هر قدم آنکه طریق شناختن نسخ چند چیز است یکی آنکه لفظش مقتضی دلالت تقدم یک
 و تاخر دیگری باشد ماوردی گفته مراد تقدم در اینجا تقدم در زول است نه تلاوت زیرا که عدت
 اربعه اشهر و عشر سابق است بر عدت حول و تلاوت با آنکه نسخ او است و ازین باب
 است بودن تصحیح در لفظ نسخ بچنینیکه دلالت میکند بر نسخ کقوله تعالی اَلَا اِنَّ حَقَّقَ
 اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ زَیْرًا کَیْ لَا یُغْنِیَ عَنْکُمُ نَصِیُّکُمْ شَیْءٌ وَ مَثَلُهُ قَوْلُهُ تَعَالَى اَشْفَقْتُ
 اَنْ تُقَدِّمُوا بَیْنَ یَدَیْ جَوْالِکُمْ صَدَقَاتٍ مَا دَوْمَ اَنْکُمْ نَاسِخٍ اَوْ مَنسُوحٍ یَقُولُ ی صُلُوْا
 عَلَیْهِ وَاَلَمْ یَعْلَمُ مَعْلُومٌ شُود خِیَالِکُمْ لَیْفَرِیْدَ اَیْنَ نَاسِخٌ نَسْتِ وَاَنْ مَنسُوحٌ یَا اَنْجَ دَیْنِ مَحْضَرِ
 کَقَوْلِهِ کُنْتَ لَیْسَ لَکُمْ مَعْنِ زَیْرًا قَبُورُ الْاَفْوَرِ وَاَسْتَوِی اَنْکُمْ اَزْ فَعْلِ اَنْحَضَرِ صَلَی اَسَدٌ عَلَیْهِ وَاَلَمْ

معلوم شود بچرخ ما عز و عدم جلش که این مفید نسخ قول اوست الثیب بالثیب جلد تا
درجه بالحجارة چهارم آنکه باجماع صحابه دریافت شود که این ناسخ و آن منسوخ است مانند
نسخ صوم یوم عاشوراء بصوم شهر رمضان و نسخ حقوق متعلقه مال یا عیال زکوة و زکشی
گفته و مثل اوست حدیث غلول صدقه که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در آن امر باخذ صدقه
و شطرمال او فرموده لیکن صحابه اتفاق کردند بر ترک استعمال این حدیث و این دال است بر نسخ
وی انتهی و در تبیه و نیز همین است که اجماع صحابه از اول بیان ناسخ و نسخ است بجم آنکه صحت
تقدم یکی از دو حکم و تاخر دیگری نقل کنند زیرا که اجتهاد در آن بدخلی نیست این معانی گفته
این واضح است چون هر دو خبر غیر متواتر باشد و اگر دستواتر گوید که این قبل حادث پس
در وی خلاف است قاضی در تقریب جزم بعدم قبولی کرده و صنفی هندی آنها را از اکثر دلیل
علم نقل نموده زیرا که متضمن نسخ متواتر با حادث است و آن جائز نیست و قاضی عبدالحجبا گفته
مقبول است و این السعائی شرط کرده که راوی هر دو یکی باشد سیوطی در اتقان از این البصائر
آورده که وی گفت معتمد نیست در نسخ قول عوام مفسرین بلکه اجتهاد مجتهدین نیز بغیر نقل
صحیح و معارضه بینه در خود اعتماد نیست زیرا که نسخ متضمن رفع حکم و اثبات حکم مستقر و عید
آنحضرت صلی الله علیه و سلم است پس معتد در آن نقل و تاریخ نیست نه رای و اجتهاد و مردم در آن
میان دو طرف نقیض اند بعضی گویند اخبار احاد عدول در نسخ مقبول نیست و بعضی باین
اتفاق کنند بقول مفسر و مجتهد و صواب خلاف این هر دو قول است انتهی ششم آنکه یکی از دو حکم
شرعی باشد و دیگر موافق عادت پیش شرعی ناسخ عادی خواهد بود خلافاً للقاضی الی بکرة النسخ
و نیست حدیث سن صحابی و تاخر اسلام و از دلائل نسخ در صورت معلوم نشدن ناسخ از
منسوخ بوجهی از وجوه مرجح نزد قومی وقف است منہم ابن الحاجب و آندی گوید اگر افتراق
هر دو با تقدیر جمع دریافت شود پس نزد من این متصور الوقوع نیست اگرچه قومی آنها را جزو داشت
است و بر تقدیر وقوع واجب وقف است از عمل بر احدی یا تخیر میان هر دو اگر ممکن
باشد و همین است حکم در چیه که هیچ ازینها در آن معلوم نشده است ++
باب اول در بیان ناسخ و منسوخ کتاب جمید بر ترتیب سوره مصحف مجید

سوره فاتحه این سوره دو بار فرود آمده یاری در مکه مکرمه و یاری در مدینه منوره هرگاه
 اله تعالی و در وی نه نسخ است و نه منسوخ زیرا که اول او ثناست و اوسط او حصه است و ثانی خدا
 و آخر او دعا **سوره البقرة** در اظهر احوال مدنی است قرطبی در تفسیر خود گفته مازل شده
 است در مدد ششی و اول سوره است که در مدینه فرود آمده مگر این آیه **وَالْتَقُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ**
فِيهِ إِلَى اللَّهِ که آخر آیت است در نزول از آسمان در روز خرد حجه الوداع بمنی فرود آمده و بخین
 آیات این آخرین چیزی است که از قرآن مازل گشته است و درین سوره نیز بعضی شش آیه منسوخ
 است و نیز بعضی بنجده و نیز بعضی بسش و نیز بعضی زیاده اول **وَمَا آتَاكُمُ**
يُنْفِقُونَ و **وَأَنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ** مانند آن گفته اند منسوخ است بایه زکوة و سیوطی در
 اتقان انکارش کرده و گفته بلکه باقی است چه اول خبر است در معرض شمار بر انفاق و آن
 صلح تفسیر زکوة و بانفاق بر اهل و در امور میسر و به سحوا عانت و اضافت است و نیست
 در آیه دلیل بر آنکه مراد نفقه واجب غیر زکوة است و حمل آیه ثانیه بر زکوة صحیح است و بدان
 تفسیر کرده اند انتهی و باین رفته است ابن عباس و قتاده و ابن مسعود و ضحاک گفته تقرب
 می جستن ایشان بنفقات بسوی خدای تعالی بر قدر میسر و جهد خود پس فرود آمد فرا
 صدقات در سوره بر ایت و آن نسخ بمید است شوکانی در فتح القدر افاده کرده که مختار این
 جریر عموم آیت است در زکوة و صدقات و همین است حق بدون فرق میان نفقه بر اقارب
 و غیر ایشان و میان فرض و نفل و عدم تصریح بنوعی از انواع انفاق که بدان نام انفاق
 است نشیند مشعر تبیین است با تم اشعار انتهی دوم **إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا**
وَالنَّصَارَى وَالصَّالِحِينَ مِنْ أَمْنٍ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلْ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ
عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ گفته اند منسوخ است بایه **وَمَنْ يَكْمِمْ**
غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ و باین فیه است
 ابن عباس رضی الله عنه که ماخر جعنه ابن جریر و ابن ابی حاتم و ابو داود و فی التلخیص و المنسوخ
 شوکانی در فتح القدر گفته مراد بایمان دین آیه چنین است که بیان کرد آنرا رسول خدا صلی الله
 علیه و سلم در جواب سوال جبرئیل علیه السلام و آن ایمان است بخدا و ملائکه و کتب و رسل

و خیر و شر قدر متصف میشود باین ایمان مگر بهمان کس که داخل شود در ملت اسلامی
 پس هر که ایمان نیارد محمد صلی الله علیه و سلم و نه بقرآن پس نیست وی مؤمن و هر که باین
 بر دو ایمان آورده وی مسلم مؤمن گردیده و یهودی و نصرانی و مجوس باقی نمانده انتهی
 و برین معنی آیه مذکور منسوخ نیست بلکه موافق آیه ثانی است که آنرا نسخ قرار داده اند سوم
 وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا گفته اند منسوخ است بآیه سیف یعنی بکرمه جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ
 وَ اخْلُصْ لَهُمْ سَبِيلًا گفته که این بخصارت غلبه کرده است نسخ این آیه را زیرا که
 آن حکایت اخذ میثاق است که از بنی اسرائیل گرفته شده پس خبر باشد نیست نسخ در آن
 انتهی و گفته اند مردی بقول حسن کلمه توحید است و قیل صدق است و قیل امر معروف و نهی من
 المنکر است و شوکانی گفته ظاهر آن است که مختص نبوی معین نیست بلکه بر هر چه صادق آید
 که آن حسن است شرعاً صادق این آیه باشد انتهی و ظاهر آن است که آیه ثانیه از وادی تخصیص
 عام است و تخصیص عام نسخ نباشد چهارم وَ كَذَّبُوا عَنْ أَهْلِ الْكِتَابِ كَذِبًا وَ كَذَّبُوا عَنْ
 بَعْضِ آيَاتِنَا كَذِبًا احْذَرُوا عَذَابَ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ الْحَقُّ مَا عَفُوًّا
 وَ اخْفِوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرٍ هـ گویند منسوخ است بآیه قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ
 وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ قال ابو عبیده و این جریر و ابن ابی حاتم و ابن مردویه و بیهقی در دلائل
 از ابن عباس درین آیه و در آیه وَ اخْرِضْ عَنْ الشِّرْكِینَ و نحو آن روایت کرده اند که گفت این
 منسوخ شده است بآیه مذکوره و آیه وَ اقْتُلُوا الْمُشْرِکِینَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَ اخْرِجُوا مِنْ جَزِيرِ
 عَنْ الشِّرْكِ نَحْوَهُ و ظاهر آن است که آیه اولی در تظار و رد و حکم جهاد است چنانکه حتی اگر بر آن
 دلالت دارد پس این باب نسخ نبود مخم و لله الشریق و المغرب فَايْتِنَا ثُمَّ لَوْ اَفْتَمَدْنَا
 اللَّهُ مَا كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ وَ كَذَّبُوا عَنْ أَهْلِ الْكِتَابِ كَذِبًا احْذَرُوا عَذَابَ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ
 گفته که نیست منسوخ بلکه درباره نماز نفل در سفر است یا از برای تقصیم نماز یکبار پیش از استقبال
 کعبه بسوی صخره گذارده بودند فردا آمده در جواب طعن یهود که اگر نماز بسوی صخره حق
 بود استقبال کعبه باطل باشد و اگر بسوی کعبه حق است استقبال صخره باطل بود و آن نماز با
 لَا طَاعَةَ إِلَّا لِلَّهِ وَ لِلَّذِينَ يَمْلِكُونَ مَا تَلَوْا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَ الْهُدَى مِنَ بَعْضِ

مَا يَتَّبِعُهُ النَّاسُ فِي الْكِتَابِ أَوْ لَيْكَ يُلْعَنُ اللَّهُ وَيُلْعَنُ لَهُمُ اللَّاعِنُونَ ۚ گویند
منسوخ است بایه استنابت یعنی إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيَّنُّوا فَإِنَّ لَكَ أَتُّوبُ
عَلَيْهِمْ وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ۝ و این در حقیقت از قسم مخصوص است نه از جنس منسوخ و این
العربی اعتنا بجریان قسم آیات که باشتنایا غایت خاص شده اند نموده آنها را جدا ساخته
ست سیوطی گفته هر که اینها را در منسوخ داخل کرده خطا نموده شوکانی گفته درین آیه اجبار
بانکه کاتم احکام قرآن ملعون است و در مراد بدان اختلاف کرده اند گفته اند اخبار یهود و
رهبان نصارا هستند که امر محمد صلی الله علیه وسلم را کتمان نمودند و گفته اند هر کاتم حق و تارک
ملعون است و در مراد بدان اختلاف کرده اند گفته اند اخبار یهود و رهبان نصارا هستند
که امر محمد صلی الله علیه وسلم را کتمان نمودند و گفته اند هر کاتم حق و تارک بیان ما واجب است
و همین است راجح زیرا که اعتبار عموم لفظ راست نه مخصوص سبب چنانکه در اصول مقرر شده
پس بر تقدیر فرض نزول آن در حق یهود و نصارا هم منافی تناول این آیه اند برای هر کاتم حق
نیست وَالَّذِينَ تَابُوا استناست از تابیین و مصلحین مناسد اعمال خویش بدین
کتاب الله و سنن رسول و صلی الله علیه وسلم انتهى هفتم أَمَّا حَمَّ عَلَيْكُمْ الْمَيْتَةُ وَالْدَّمَ
وَلَحْمَ الْخَيْزِيرِ وَمَا أُهْلَ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ ۖ گفته اند منسوخ است بسنت که در آن بعض میت و
بعض دم را حلال فرموده گویم این نیز از قسم مخصوص است نه از جنس منسوخ و ادخالش در آن
خطاست شوکانی در فتح القدر گفته تخصیص کرده شد این عموم مثل حدیث اصل لنا
میتان و دمان اخرجه احمد و ابن ماجه و الدارقطنی و الحاکم و ابن مردویه عن ابن عمر و مثل
حدیث جابر در غیر کتابت است در صحیحین با قول دی سجانه و تعالی اَحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ
الْبَحْرِ پس مراد میتة در اینجا میتة برست نه میتة بحر و رفته اند اکثر اهل علم بسوی جواز اکل جمیع حیوانات
بحر چه زنده و چه مرده و بعض بحر مت آنچه مشابه حیوان محرم برست و این جلیب در تفسیر
اب توقف کرده و این قاسم گفته من از ان بر پیر میکنم و حرام نمی گویم در حرمت دم اتفاق
علماء است و در آیه دیگر دم مسفوح آمده پس مطلق محمول شود بر تقدیر که آنچه مخلوط بلغم باشد
حرام نیست قرطبی گفته باجماع و عائشه رضی الله عنها روایت کرده که دی می بخت لحم را

پس عالمی بشد صفره بر دیگر از دم و بخورد آنرا رسول خدا صلی الله علیه وسلم و انکاره نپذیرد
 انتی و نیز در این دلالت است بر طهارت و مارئیت ملازمت میان حرمت و نجاست
 و محقق آنست که هر نجس حرام است و هر حرام نجس نیست چنانکه در موقوفات دیگر تحقیق کرده ایم
 ستم یا ایها الذین امنوا کتب علیکم القصاص فی القتل ط الحرح بالبحر و العبد
 بالعبد و الا انکفی بالانثی ما گفته اند منسوخ است بآیه اَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ قال ابن عباس
 و الشعی و قتاده و سعید بن المسیب و النخعی و گفته اند بآیه و مَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَكَفَّ
 جَعَلْنَا لَوَلِيِّهِ سُلْطَانًا فَلَا یُؤْرِفُ فی الْقَتْلِ ط و حسن و عطاء و عکرمه و عمر بن عبد العزیز
 گفته که این آیه حکم است نه منسوخ تقریرش آنکه مفهوم قول وی الانثی بالانثی آنست که
 ذکر عوض انثی کشته نشود و این منسوخ است بآیه مذکوره و همچنین مفهوم قول وی العبد بالعبد
 آنست که مقتول نشود حر بعید و این نیز منسوخ است زیرا که اسراف است و همچنین قتل کافر
 مسلم شوکالی در فتح القدر گفته جمهور استدلال کرده اند باین آیه بر آنکه کشته نشود حر بعید و نه
 ابو حنیفه و اصحاب او و ثوری و ابن ابی لیلی و داود و قتل حر بعید است قرطبی گفته و مروی است
 این قول از علی و ابن مسعود و باین قائل اند سعید بن المسیب و ابراهیم نخعی و قتاده و حکم
 بن عقیبه و استدلال ایشان بآیه النفس بالنفس است و جواب داده است جماعه اول ازین
 استدلال بآنکه قول وی سبحانه الحرح بالبحر و العبد بالعبد مفسر قول و یت النفس بالنفس و نیز
 گویند قول وی وَ کَتَبْنَا عَلَیْهِمْ فِیْهَا مَفِیْدُکُمْ که این حکایت چیری است که اولیای
 از برای نبی اسرائیل در توریت شروع کرده بود و منجمله اول جماعه آخرین حدیث است
 المسلمون تتکافأ ذماتهم و جوابش آنست که این حدیث منحل است و آیه مبین و لیکن گویند
 که آیه الحرح بالبحر و العبد بالعبد دال است بمنطوق خود بر قتل حر بحر و عید و نیست در وی
 دلالت بر آنکه کشته نمیشود حر بعید مگر باعتبار مفهوم پس هر که اخذ کرده است بمثل این مفهوم
 او را قول بدان درینجا هم لازم است و هر که اخذ بآن نه کرده او را قول باین مفهوم لازم نیست
 و بحث درین مسله در علم اصول مجرب است و استدلال کرده اند باین آیه قائلین قتل مسلم کافر
 و آن اهل کوفه و ثوری است زیرا که در تناول کافر است همچنانکه تناول مسلم است و همچنین

عبد و انشی تناول کافرند مثل تناول مسلم و نیز استدلال کرده اند بقوله تعالی النفس
بالنفس چه نفس صادق است بر نفس کافره و مسلم هر دو مذنب و هر دو قتل مسلم بکافر است
و دلیل ایشان از سنت حدیث لا یقتل مسلم بکافر است و آن مبین مراد هر دو آیه است
و بحث در آن طویل است و استدلال کرده اند باین قائلین عدم قتل ذکر بانشی و تقرر کرده
دلالت را بر آن مثل آنچه گذشت مگر وقتی که او بیای زن دیت وی زیاده از دیت مرد بداند
و باین قائل است مالک و شافعی و احمد و اخن و ثوری و ابو ثور و رفته اند جمهور بقتل مرد
بزن بی زیادت در دیت و همین است حق و بسط این بحث در شرح تفسیری است انهم کتب
علیکم اذا حضر واحدکم الموت ان تروا خیر الوصیة للوالدین و الاقرین یا المأخوذ
حقاً علی المتقین گفته اند منسوخ است بایه میراث و قیل بحديث لا وصیة لوارث و قیل
باجماع حکماء ابن العربی و رفته است منسخ وی ابن عباس و مجاهد و عاصم و ضحاک و زفر
گفته گویم بلکه منسوخ است بایه یوصیکم الله فی اولادکم و حدیث مذکور بین اوست انتمی
و طائوس و کثاده و حسن بصری و غیرهم گفته منسوخ نیست بلکه ممکن است جمع میان وصیت
و میراث شوقانی گفته مختلف اند اهل علم درین آیه که حکم است بامسوخ جمله بدان گفته
که حکم است و گویند آیت اگر چه عام است لیکن معنی او مخصوص است و مراد از والدین
کسانی اند که وارث میشوند یعنی ادر و پدر کافر و یک و در رق است و از افرین سوا و رفته
ابن المنذر گفته اجماع کرده است هر که یاد گرفته میشود از وی از اهل علم بر آنکه وصیت از پدر
مادر و پدر و قریبان که وارث نیستند جائز است و بسیاری از اهل علم بدان رفته که منسوخ
بایه میراث یا حدیث مذکور و تصحیح کرده اند آنرا بعضی اهل حدیث و مروی است بغیر یک وجه
و بعضی اهل علم گفته اند که وجوب او منسوخ شده و ندب او باقی است و این مروی است
از شعبی و یحیی و مالک انتی و تفصیل این مسکه در دلیل الطالب علی ارجح المطالب ذکر کرده ایم
و هم کتب علیکم الصیام كما کتب علی الذین من قبلکم گفته اند منسوخ است بایه
و کلاً و اشربوا حتى یبتین لکم الخیط الابيض من الخیط الاسود من الفجر
یعنی نصار ابد از افطار صوم باکل و شرب جماع تا عشاء آخره می برداختند و چون

می خفتند تا مگر خرب روز دوم همه این چیزها بر ایشان حرام بود بچنین در اسلام تا آنکه حقیقا
از ایشان امساک در شب برداشت شوکانی گفته مختلف اند مفسرین در وجه تشبیه گفته
که قدر صوم و وقت ادست چه و تعالی بر یهود و نصاری صوم رمضان فرض کرده بود اینها
از امتغیر ساختند و گفته شد که وجوب است یعنی بر ائم سابقه صیام واجب بود و گفته شد صفت
ست یعنی ترک اکل و شرب و نحو آن پس بر تقدیر اول منتهی آیه است که نوشت برین
است صوم رمضان چنانکه برین قبل ایشان نوشته بود و بر مانی آنکه واجب کرد بر ایشان
امساک از مضطرات چنانکه بر آنها واجب کرده بود انتهی و درین صورت نسخ آن متغیر
منی تواند شد و ایند سیوطی در اتقان زیر کریمه اَحْلَ لَكُمْ لَيْلَةَ الْاَضْيَاءِ الرَّفَثُ گفته این را ناخ
كَمَا كَتَبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ كُونُوا لَكُمْ مَقْصُودِ اموافق است و تحریم اکل و وطی ابدان
نوم ذکر این العربی و حکایت کرده که آن منسوخ بابت است انتهی در نور البکیر گفته تشبیه در نفس
و وجوب است پس منسوخ نباشد بلکه تغیر چیزی است که نزدیک ایشان قبل از شرع بود و نیم
دلیلی بر آنکه مشروع کرد این را آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم از برای آنها و اگر تسلیم
کنیم پس بابت باشد انتهی یا رد هم و عَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَ فِدْيَةَ طَعَامِ مَسْكِينٍ فَمَنْ
لَطْوَمَ خَيْرٌ اَوْ خَيْرٌ خَيْرٌ لَهُ وَاَنْ لَّصَوْمُ خَيْرٌ لَّكُمْ گفته اند منسوخ است بایه فَمَنْ شَهِدَ
مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ و یعنی او تعالی برین است صوم رمضان فرض کرد و مخیر کرد ایشان
میلان صوم و افطار و اطعام مسکین بدل هر یوم نصف صاع از گندم بعد تخمیر را بایه
مذکوره منسوخ ساخت و صوم بر هر یکی علی التبعین واجب اند جز مرض و مسافر سیوطی در
اتقان گفته قیل منسوخ است بایه مذکوره و قیل محکم است و لا مقدور و در نور البکیر گفته وجه دیگر
ست یعنی معنی بایه است که عَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَ الطَّعَامِ فِدْيَةَ هِيَ طَعَامِ مَسْكِينٍ پس در وی
اضمار قبل الذکر است زیرا که متقدم در رتبه است و ذکر فرمود ضمیر را بجهت آنکه مراد بقدر آنها
طعام است و مراد بدان صدقه فطر است و اولی الامر صیام را درین آیه معقب بقدر که چنانکه
آیه ثانیه را معقب بکیات عید فرمود انتهی و برین تقدیر منسوخ نخواهد بود شوکانی در تقدیر
نوشته اختلاف کرده اند اهل علم درین آیه که محکم است یا منسوخ گفته شد منسوخ است و رخصت

در ابتدای فرض صیام بود بجهت آن که بر ایشان شاق و دشوار آمده پس هر که مسکینی را هر روز
میخورد این صوم نمی گرفت با وجود طاقت بعه نسخ شد و این قول جمهور است و از بعضی اهل علم
مروست که نسخ نیست بلکه رخصت است از برای شیوخ و عجایز خاصه و قتی که طاقت صیام بدو
مشقت نداشته باشد و این مناسب قرائت تشدید است ای حکیمونه و نسخ این نیز جمهور قول
فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ ۖ وَ مَنْ كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَمَا عَلَيْهِ مِنَ صَوْمٍ فَيَكْفُرْ بِهِ عَلَىٰ طَعَامٍ
گندم بدید یا نیم صاع از گندم و گفته اند یک مد فقط و نسخ قائل است این عباس بن جباری و مسلم از
حدیث سلمه بن الاکوع آورده اند که چون این آیه فرود آمد و علی الدین یطیقونه الخ هر که میخواهد
روزه می نهاد و هر که می خواست افطار میکرد و وفیه میداد پس فرود آمد بعدوی این آیه فَمَنْ شَهِدَ
مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ یعنی این نسخ اوست ابن جریر از علی بن ابی طالب آورده که این آیه
در حق کلان سالی است که استطاعت صوم ندارد پس وی افطار کند و بجای هر صوم مکنی طعام
بخورد و ابن ابی شیبه و عبد بن حمید و دارقطنی و بیهقی آورده اند که ضعیف و ناتوان شد ان بن
یاکث از صوم یک سال قبل از موت خود پس جنبه از خرید طیار ساخته سی مسکین با طلبید و طعام
خورانید و نیز عبد بن حمید و ابن جریر و دارقطنی از ابن عباس فر آورده اند که وی ام ولد حاصل یا
مرضعه خود را گفت تو بمنزله کسی هستی که طاقت صوم ندارد در بست طعام و نیست قضای تو و بم
عبد بن حمید و ابن ابی حاتم و دارقطنی از ابن عمر روایت کرده اند که یکی از دخترانش که حامل بود
او را از صوم مضائق میگفت افطار کند و هر فرد مسکینی را بخورد و مثل این از جماعه از تابعین روایت است
میر غلام علی ناد و مکر امی و آثار الکلام نوشته اند که طفیل محمد بکر امی میفرمودند و حنی که در علم عمر و عمر بن عبد الجلیل
مکر امی با کبر با و تقیم در مجلس فضائل خان اول مرتبه ششم نواب یا جماعه فضلا شسته بود اتفاقا در آنجا که علی از زبان
نواب برآمد که در آیه و علی الدین یطیقونه فذیه طعام مسکین بعضی مستران لا تقدر
کرده اند بخاطر من توجیهی گذشته که بی تقدیر لا معنی سبلی پیدا شود یعنی از باب افعال است
همزه افعال از برای سلب هم آمده پس یطیقونه بمعنی لا یطیقونه است حاضران ابن تحسین
و اگر ندان گفتیم اگر امر شود حرفی التماس کنیم نواب اجازت داد و گفتیم این توجیه بنایت مستقیم است
بشرطیکه معنی سبلی در اوقات مسموع باشد چه همزه سلب در باب افعال سماعی است نه قیاسی

گرفته بودند از قتال با کفار در حرم مگر آنکه ابتدا آنها بقتال بعده حکم تحریش منسوخ شد
و قتال با آنها ابتدا هر که باشد و هر جا که باشد مباح گردانیده شد شوکانی گفته اختلاف
کرده اند اهل علم درین آیه گروهی بآن زفته که محکم است و جائز نیست قتال در حرم مگر بعد
انسان که تعدی کند کدام متعدی بقتال اندران که درین صورت دفع وی بمقتله جائز است
و همین است حق و گروهی گفته منسوخ است بآیه مذکوره و جوابش آنست که جمیع میان این
هر دو ممکن است به بناسی عام بر خاص پس قتل کرده شود مشرک هر جا که یافته شود مگر در حرم
و موند اوست قول صلی الله علیه و سلم انها لم تطل لاحد قبله و انها احلت له ساعة
من نهار و این در صحیح است و احتجاج کرده اند قائلین بنسخ بقول وی صلی الله علیه و سلم
برای ابن خطل و وی متعلق بود با ستار کعبه و جوابش آنست که این حکم در ساعتی واقع شده
که حق تعالی آنرا برای رسول خدا صلی الله علیه و سلم حلال ساخته بود چهارم و هفتم فَاِنْ
اَنَّهُمْ هَوَوْا فَاِنَّ اللَّهَ عَفُوٌّ رَحِيمٌ یعنی اگر ایشان باز مانند پس شما هم بخشید و در گذرید از قتال
ایشان گفته اند منسوخ است بآیه سیف و شوکانی معنی آیه چنین گفته پس اگر باز مانند از قتل
شما و در آیند در اسلام پس شما هم در گذرید زیرا که هر که از شرک دور شده و بر آمده قتال حلال
نیست انتهی و برین تقدیر غیر منسوخ است و هو الحق یا نزد هفتم و لا تَحِلُّوا اَرْوَاسَكُمْ
حَتَّى يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحَلَّهُ و گفته اند منسوخ است بقوله فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ بِهِ
أَذًى مِنْ دَأْسِهِ فَغَدَاةً مِّنْ صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةً أَوْ لِنَفْسٍ یعنی در آیه اول نهی کرده اند
از حلق پیش از رسیدن هدی محل خود و در آیه ثانی از برای بیمار و صاحب اذی مباحش کردند
بغذیه و حق این است که آیه مذکوره از جنس مخصوص با شناساست که مار و اه ابوداؤد عن ابن
عباس من زاد باب منسوخ و شمار کردن او در منسوخات خطاست شانزدهم يَسْأَلُونَكَ مَاذَا
يُنْفِقُونَ قُلْ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ فَلِلَّوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ وَلِلْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ
السَّبِيلِ و گفته اند منسوخ است بآیه که در سوره برات است إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ
یعنی در آیه اول امر کرده بودند بانفاق و تصدق بر والدین و اقربین بعده در آیه ثانی مصرف
زکوة بیان فرمودند پس وجوب اول بوجوب زکوة منسوخ شد بلکه وجوب هر صدقه بکوة منسوخ

گشت چنانکه هر صوم بصوم رمضان و هر قربان با ضحیه و حق نیست که این نیز از باب نسخ
 نیست بلکه آیه ثانی مفسر اوست شوکانی گفته سوال از اتفاق بود که چیست جواب ببيان
 مصارف دادند و گفته اند ما انفقتم باین ما ذانیفقون است و آن هر خیر است که بکنند و گفته اند
 که سوال کردند از وجه بر که در آن اتفاق کنند و این خلاف ظاهر است مفتد هم یسئلون
 عَنِ الشَّهِرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ كُتِبَ عَلَيْهِ أَنْ يَنْسُخَ سِتْ بِقَوْلِهِ وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً اخراج ابن
 جریر عن عطاب بن میسرۃ یعنی در آیه اول قتال با کفار در شهر حرام ابتدا حرام کرده بودند
 و آن ماه رجب و ذیقعد و ذیحجه و محرم است بعد از آن داخل و حرم مباح کردند قال ابن عباس
 و سفیان الثوری و لیکن در فوز البکیر گفته این آیه دلالت نمیکند بر تحریم قتال بلکه دال است
 بر تجویز او و از قبیل تسلیم علت و اظهار مانع است پس معنی او آنست که قتال در شهر حرام
 کبیر شدید است و لیکن فتنه اش از دست پس جائز باشد در مقابل آن و این توجیه ظاهر
 است از سیاق وی حکما لا یجوز انتهی و شوکانی در نسخ القدر گفته معنی آیه نیز جمهوری آنست که
 شامی کفار قریش قتال ما در شهر حرام امر عظیم میدانید حال آنکه آنچه شامی کنید از قصد
 خدا و صد از مسجد حرام و مرید اسلام و اخراج اهل حرم از حرم اکبر است در جرم و انتم نزد خدا و
 نزولش شاهد این معنی است زیرا که این سوال از ایشان بر طریق انکار بود از آنچه واقع شد
 از سریه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و مراد بقتنه کفر است یعنی کفر شما اکبر است از قتلی که
 از آن سریه واقع شد مسجد هم یسئلونک عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَ
 مَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ نَفَعِهِمَا كُتِبَ عَلَيْهِ أَنْ يَنْسُخَ سِتْ بآیه دَجَسَ مِنْ عَمَلِ
 الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوا یعنی در آیه اول فرموده که در خمر اثم و نفع هر دو است و تصریح بر تحریم
 نکرد و بعد در آیه ثانی امر فرمود باجنباب از آن و در آخرش گفته فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُوْنَ
 یعنی باز آینده از بیهوشی و شرب اتخاذا و پس معلوم شد که اول منسوخ است ثبانی و احمد و ابن
 ابی شیبہ و عبد بن حمید و ابو داود و ترمذی و صححه و نسائی و ابن جریر و ابن منذر و ابن ابی
 حاتم و حاکم و صححه و ضیاء و مختاره از عمر بن الخطاب رضی الله عنه روایت کرده اند که وی گفت
 اللَّهُمَّ بَيْنَ لَنَا فِي الْخَمْرِ بَيِّنَاتٌ فَافْهَمْتُهَا فَاغْتَنَبْتُهَا بِالْمَالِ وَالْعَقْلِ بِسِ نازل شد آیه مذکور

یعنی یسئلونک عن الخمر و المیسر الخ پس خوانده شد عمر و قرارت کرده شد بروی این آیه او گفت
 اللَّهُمَّ بَيِّنْ لَنَا فِي الْخَمْرِ بَيَانًا شَافِيًا پس آیه دیگر که در سوره نسا راست فرود آمد یعنی يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
 آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَىٰ پس ندای که در آنحضرت صلی الله علیه و سلم وقت
 نماز که نزدیک نشود بصلوة مست و عمر را طلبیده این آیه بروی بخواند وی گفت اللَّهُمَّ
 بَيِّنْ لَنَا فِي الْخَمْرِ بَيَانًا شَافِيًا پس آیه که در مانده است نازل شد و عمر را طلبیده بروی بخواند
 چون بقوله قُلْ أَنْتُمْ مُتَعَذِّبُونَ رسید عمر فرمود گفت انتھینا انتھینا و این ابی حاتم از انس
 آورده که گفت بودیم مامی نوشیدیم خمر را پس فرود آمد این آیه پس گفتیم بنوشیم از آن آنچه
 نفع دهد ما را پس نازل شد در مانده است انما الخمر و المیسر الا یہ پس گفتند اللَّهُمَّ انتھینا
 و بعضی هم ازین آیه تحریم فهمیده اند درینصورت منسوخ نخواهد بود و آیات دیگر موقوف و منسوخ
 باشند و الله اعلم لوزو و هم کیشلونک ماذا اینفقون و قیل العفو ما گویند مراد بعفو فضل
 است یعنی اموال را نندیس بودند صحابه که تصدق میکردند آنچه می افروزد از قدرت و این شاق
 بود بر آنها پس منسوخ شد بایه خذ من اموالهم صدقة تطهرهم هم و تنزکھهم بها
 و این آیه صحیح است در ایجاب زکوة و مجمل است در قدر واجب و قدر موجب فیہ و بیان کرد آنرا
 سنت با وضوح بیان در ذہب فضہ و اہل و بقر و غنم و زرع شوکانی گفته عفو آنست که سهل
 و تمیسر باشد و شاق نبود بر دل و معنی آنست که آنچه فاضل باشد از حوائج شما و مشقت نبود در
 جاهتای شمار اتفاق کنید و گفته اند آنچه بیفزاید از نفقه عیال و جمہور علماء گفته اند که مراد نفقات
 تطوع است و گفته شده که این آیه منسوخ است بایه زکوة مفروضہ و گفته اند محکم است و در
 حتی است سو از زکوة انتہی و همین است راجع بستم و لا تشکوا المشرکات حتی یؤمنن گویند
 منسوخ است بایه که در سوره مانده است وَالْحَصْنَتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْحَصْنَتُ مِنَ الَّذِينَ
 أَوْثَقَ الْكِتَابِ مِنْ قَبْلِكُمْ شوکانی گفته درین آیت نہی است از نکاح مشرکات و مراد
 عیال و ثنیات اند یعنی بت پرست و گفته اند عام است کتابیات را زیرا که اہل کتاب مشرک
 اند قَالَتْ اَلَيْهٗ هُوَ دُعَايُ ابْنِ اَللّٰهِ وَقَالَتِ الْنَّصَارَةُ اَلَيْسَ اَبْنُ اَللّٰهِ وَ اختلف کرۃ
 اہل علم درین آیه گروهی گفته درین آیت او تعالیٰ نکاح مشرکات حرام گردانیدہ کتابیات

منجمله آنهاست سوره بقره آیه مائده و خاص که در کتابیات را این عموم و این محلی است از این
عباس بن مالک و سفیان بن سعید و عبدالرحمن بن عمرو و ازاعی و گروهی بآن رفته
که این آیه نسخ آیه مائده است و حرام است نکاح کتابیات و مشرکات و این یکی از دو
قول شافعی است و بدان قائل است جماعتی از اهل علم و جواهرش آنست که سوره بقره
اول چیزی است که نازل شده و مائده آخر چیزیست که فرود آمده و قول اول راجح است
و قائل است بآن عثمان بن عفان و طلحه و جابر و حذیفه و سعید بن المسیب و سعید بن جبیر
و حسن و طاووس و عکرمه و شعبی و ضحاک چنانکه نحاس و قرطبی از ایشان حکایت کرده اند و هم
حکایت کرده است از ابن منذر از مذکورین و زیاده کرد عمر بن الخطاب را و گفت صحیح
نیست از هیچ یکی از اوائل که وی آنها حرام کرده باشد و بعضی اهل علم گفته اند که لفظ مشرک
تداول اهل کتاب نیست بقوله تعالی مَا يُوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَ
لَا الْمُشْرِكِينَ أَنْ يُنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَقَالَ أَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا
مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِيهِمْ فَرَضَ عُمُومُ لَفْظِ مُشْرِكِينَ فِي عُمُومِ مَخْصُوصٍ بَاشِدٍ
بِآيَةِ مَائِدَةٍ كَمَا قَدْ نَأْتَتْهُ وَجُوسِيَّاتِ رَأَحِمُ كِتَابِيَّاتِ سِتْ لِقَوْلِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
سَنُؤَاهِمُ سُنَّةَ أَهْلِ الْكِتَابِ لِسِتْ وَكُمُ وَالْمُطَلَّقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ
قُرُوءٍ وَلَا يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ إِنْ كُنَّ يُؤْمِنُنَّ بِاللَّهِ
وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَتُؤْبَقُ لَهُنَّ أَمْحُ بَرْدٍ هُنَّ فِي ذَلِكَ إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا هَ كَقَوْلِهِ مَنْسُخ
سِتْ بَآيَةِ الطَّلَاقِ مَرَّتَانِ فَأَمَّا سَائِرُ مَحْذُوفٍ أَوْ لَشْرِيحُهُ بِالْحَسَانِ يَعْنِي مَا بَعْدَ
إِسْلَامِ رَجُوعِ مِيكَرِ وَشَوِي وَنَكَاحِ مِي مُدَّ بِمُطْلَقَةِ ثَلَاثِ وَارْبَعٍ وَزِيَادَةٍ بَرَانِ چُونِ آيَةِ ثَانِي فَرُودِ آدَمُ حَكَمِ
نَكَاحِ وَجَبَتْ مَذْكَورِ مَنْسُخِ شَدَّ حَالِ زَوْجِ رَانِمِ سِدْكَ اَوْرَاقِ بَرْنِي كِيَرِ وَنَاوَقْتِي كِيَرَنِ مَذْكَورِ نَكَاحِ بَادِي كِيَرِ
نَكْنَدِهِ اَوْبَعْدَ اَزْوَغِ اَلْكَوَارِ دِيسِ حَكَمِ نَكَاحِ بَعْدِ كِ طَلَاقِ وَدَوِ طَلَاقِ بَاقِي مَانْدِ بَعْدِ طَلَاقِ مَنْسُخِ
كُشْتِ وَزَوْدِ كِيَرِ هِي اِيْنِ آيَةِ مَنْسُخِ نِيَسْتِ زِيَرِ كَلْفِ مُطْلَقَاتِ عَامِ سِتْ اَزْ حُطْمَةِ ثَلَاثَةِ وَغَيْرِ
پَرِ قَوْلِهِ اَمْحُ بَرْدٍ هُنَّ دَرِ حَكَمِ تَخْصِيصِ بَاشِدِ اَزْ بَرَايِ عُمُومِ قَوْلِهِ وَالمُطَلَّقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ وَبِهِنِ سِتْ
رَاجِحِ سِتْ وَدُومِ وَكَأَيَحِلُّ لَكُمْ اَنْ تَاْخُذُوا مِمَّا اسْتَيْسَرُوهُنَّ سَيَا كُوْنِيْدِ

منسوخ است بقوله إِلَّا أَنْ يُخَافَكَ الْأَعْيُنُ مَا حُدِّدَ اللَّهُ بِعَيْنِي در آیه اول که در باب خلع
 و اردست تحریم اخذ مال از آنها بیان فرمودند بعهده آنرا تجلیل اخذ منسوخ ساختند لیکن
 در حقیقت این آیه از باب استثناست نه از باب نسخ پس شمارش در منسوبات خطاها
 حاصل آنکه زوج را نمیرسد که آنچه زنان خود داده است از مهر و وجه مضاموت بگیرد و اگر آنکه
 برسد از آفاست حدود خدا که برای شوی و بانوی مقرر کرده است از حسن عشرت و عطا
 و وفا بدان بر ایشان واجب نموده که در صورت اگر مرد چیزی از زن گیرد یا زن چیزی
 با و دهد و بذل آن نفس خود را از نکاح برارد مضائقه نیست و این خلع است و جهوریست
 جوازش گرفته و قرآن مجید بدان تصریح فرموده و این مندر از بعض اهل علم حکایت کرده که
 حلال نیست و آنرا آنچه از زن گرفته و جبر کرده نشود بر او نمودن آن شوکانی گوید این قول
 در غایت سقوط است و محکی است از بکر بن عبد الله المزنی که وی گفت این آیت منسوخ
 است بقوله تعالی فی سوره النصار وَاِنْ ارَادْتُمْ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَّكَانَ زَوْجٍ وَاتَّيْمٌ
 اخذ بَهْنٍ قِنْطَارًا فَلَا تَاْخُذْ وَاَمِنْهُ شَيْءًا اَتَاْخُذُ وَنَهَ بَهْنًا نَاوًا اَتَاْمِبِيْنَاهُ
 و این قول خارج از اجماع است و نیست تنافی میان هر دو آیت و اختلاف کرده اند اهل علم
 در آنکه چون بطلبه زوج از زن زیاده بر آنچه بوی داده است از مهر و غیره و وی بدان رضی
 گردد آیا جائز است یا نه پس ظاهر قرآن در جواز است بنا بر عدم تقيید آن بمقدار معین
 و باین قائل است مالک شافعی و ابو ثور و مردی است مثل آن از صحابه و تابعین و طائفه
 و عطاء و احمد و سختی گفته جائز نیست انتهى بعهده در جوازش احادیث بسیار از آنحضرت صلی
 الله علیه و سلم آورده و هو الصواب و الله اعلم به **بست و سوم** وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ
 اَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ اَرَادَ اَنْ يَّتِمَّ الرِّضَاعَةَ و گویند منسوخ است بآیه
 فَاِنْ اَرَادَ اِفْصَالًا عَنْ تَرَاوِضٍ مِنْهُمَا وَتَشَاوُرٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا بَعْدَ ذَلِكَ و این نسخ
 حولین کاملین است اما صحیح آن است که این از باب استثناست نه از جنس نسخ و مویده است
 قوله لِمَنْ اَرَادَ اَنْ يَّتِمَّ الرِّضَاعَةَ و شوکانی گفته درین لفظ دلالت است بر آنکه رضاع
 حولین مجتموم نیست بلکه تمام است و جائز است اقتصار بر کمتر از آن و لهذا فرمود پس اگر خواهند

فصل جسی از نسی پیش از دو سال نیست گناه بر ایشان زیرا که او تعالی دست حولین بلامقید
 باتمام رضاعت فرموده است و چهارم والذین یتوفون منکم و یتذرون
 از و احا و صیبه لا از و احیهم متاعا الی الحول گفته اند منسوخ است بآیه یتزکون
 یا انفهم من اربعة اشهر و عشره طرأیه اول حکم یک سال بود و در آیه ثانی حکم چهار
 ماه و ده روز شد و اول منسوخ گشت و منسوخ در اینجا مقدم است بر نسخ و تلاوت و متاخر
 است در حکم در آتقان گفته و وصیت منسوخ است بمیراث و سکنی ثابت است نزد قوس
 منسوخ است نزدیک دیگران بحديث و لا سکنی انتهی در فوز کبیر نوشته این منسوخ است چنان
 گفته نزد جمهور مفسرین و یکم که چنین گویند مستحب یا جائز است میت را وصیت و جزا
 نیست بر زن سکونت در وصیت او و برین است ابن عباس و این توجیه ظاهر است از آیه
 انتهی شوکانی در فتح القدر گفته اختلاف کرده اند سلف و انا نکتع ایشان انداز مفسرین
 درین آیه که محکم است یا منسوخ جمهور گویند منسوخ است به اربعة اشهر و عشره ماه و وصیت
 که در آن مذکور شده منسوخ است با آنچه فرض گردانیده است خدا برای زنان از میراث و بر
 جریر از مجاهد حکایت کرده که محکم است نیست نسخ در آن چهار ماه و ده روز برای عدت است
 و هفت ماه و بست شب بر اسکنی بموجب وصیت که برای آنها حق تعالی مقرر گردانیده
 وزن مختار است خواه سکونت کند در وصیت و خواه بیرون رود و این عطیه و قاضی عیاض
 گفته اند که اجماع منتقد است بر آنکه حول منسوخ است و عدت او همین چهار ماه و ده روز است
 و قد اخرج عن مجاهد ما اخرج ابن جریر عنه البخاری فی صحیحهم است و تخم لا اکراه فی الدین
 گفته اند منسوخ است بآیه سیف یعنی اهلوا الکفر کین حیث و تجد لکم دهم در آیه اول
 نفی اکراه کفار بر اسلام بود در آیه ثانی حکم کردند بوجوب قتال آنها اگر چه باکراه باشد
 شوکانی گفته اختلاف کرده اند اهل علم دین آیه بر قولها اول آنکه منسوخ است زیرا که آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم اکراه کرد عرب را بر دین اسلام و قتال کرد ایشان را و رضی نشد مگر بر
 اسلام و ما نسخ وی قوله تعالی است یا ایها النبی جاهد الکفار و المنافقین و قال تعالی
 یا ایها الذین امنوا قاتلوا الذین یلوونکم من الکفار و لیعلموا انهم غلظه و اعلموا

إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّادِقِينَ وَقَالَ سَتَدُعُونَ إِلَى قَوْمٍ أُولِي مَأْسٍ شَدِيدٍ تُقَاتِلُونَهُمْ أَوْ يُقَاتِلُوا
 وَبِإِذْنِ رَبِّكَ لَتَكُونَ لَكُم مَفْزَعٌ مِّنْ قَوْلِهِمْ لَكُم مَّوَدَّةٌ بَيْنَهُمْ يَزُولُ فَوْقَ أَعْيُنِكُمْ وَهُمْ
 خَاصَّةُ وَآبَاكَ إِكْرَاهُ كَرِهَ اللَّهُ مُطَاعًا هَؤُلَاءِ كَرِهَ اللَّهُ مُطَاعًا هَؤُلَاءِ كَرِهَ اللَّهُ مُطَاعًا هَؤُلَاءِ
 أَنْدَكَ قَبُولَ نَسِيتَ أَزَايِشَانِ مَلِكُ اسْلَامِ يَسِيفُ وَبِإِذْنِ رَبِّكَ هَؤُلَاءِ كَرِهَ اللَّهُ مُطَاعًا هَؤُلَاءِ
 قَوْلُ سَوْمِ أَتْلَكُمُ الْيَوْمَ فِي الدُّنْيَا هَؤُلَاءِ قَوْلُ سَوْمِ أَتْلَكُمُ الْيَوْمَ فِي الدُّنْيَا هَؤُلَاءِ قَوْلُ سَوْمِ
 مَكْرَهُ نَكُونِيهِ زِيرُكَ إِكْرَاهُ كَرِهَ اللَّهُ مُطَاعًا هَؤُلَاءِ كَرِهَ اللَّهُ مُطَاعًا هَؤُلَاءِ كَرِهَ اللَّهُ مُطَاعًا
 كَرِهَ اللَّهُ مُطَاعًا هَؤُلَاءِ كَرِهَ اللَّهُ مُطَاعًا هَؤُلَاءِ كَرِهَ اللَّهُ مُطَاعًا هَؤُلَاءِ كَرِهَ اللَّهُ مُطَاعًا
 زِيرُكَ إِكْرَاهُ كَرِهَ اللَّهُ مُطَاعًا هَؤُلَاءِ كَرِهَ اللَّهُ مُطَاعًا هَؤُلَاءِ كَرِهَ اللَّهُ مُطَاعًا هَؤُلَاءِ
 كَرِهَ اللَّهُ مُطَاعًا هَؤُلَاءِ كَرِهَ اللَّهُ مُطَاعًا هَؤُلَاءِ كَرِهَ اللَّهُ مُطَاعًا هَؤُلَاءِ كَرِهَ اللَّهُ مُطَاعًا
 سَارِدُ وَبَصِيرَتِ أَوَّلِ رُؤُوسِهِمْ كَرِهَ اللَّهُ مُطَاعًا هَؤُلَاءِ كَرِهَ اللَّهُ مُطَاعًا هَؤُلَاءِ كَرِهَ اللَّهُ مُطَاعًا
 نَابِئِيكَ وَكُورِ سَارِدُ وَبَصِيرَتِ أَوَّلِ رُؤُوسِهِمْ كَرِهَ اللَّهُ مُطَاعًا هَؤُلَاءِ كَرِهَ اللَّهُ مُطَاعًا
 وَبِإِذْنِ رَبِّكَ لَتَكُونَ لَكُم مَفْزَعٌ مِّنْ قَوْلِهِمْ لَكُم مَّوَدَّةٌ بَيْنَهُمْ يَزُولُ فَوْقَ أَعْيُنِكُمْ وَهُمْ
 أُولُو تَعَالَى أَمْرًا يَمَانِ رَابِعُ وَبَصِيرَتِ أَوَّلِ رُؤُوسِهِمْ كَرِهَ اللَّهُ مُطَاعًا هَؤُلَاءِ كَرِهَ اللَّهُ مُطَاعًا
 وَلَقَدْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمِّنَ مَن فِي الْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعًا أَفَأَنْتَ تُكْفِرُ الْبَشَرَ جَمِيعًا
 يَكُونُ لَكُمْ مَعْنِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَمَّا الْقِيَامَةُ فَسَبِّحْهُم بِمِثْلَانِ خَاطِرُ وَخِطَابُ أَوَّلِ تَعَالَى
 وَبِإِذْنِ رَبِّكَ لَتَكُونَ لَكُم مَفْزَعٌ مِّنْ قَوْلِهِمْ لَكُم مَّوَدَّةٌ بَيْنَهُمْ يَزُولُ فَوْقَ أَعْيُنِكُمْ وَهُمْ
 وَبِإِذْنِ رَبِّكَ لَتَكُونَ لَكُم مَفْزَعٌ مِّنْ قَوْلِهِمْ لَكُم مَّوَدَّةٌ بَيْنَهُمْ يَزُولُ فَوْقَ أَعْيُنِكُمْ وَهُمْ
 لَأَتَّقِيَّ أَعْمَادُ بَاشَرُ وَدَقِيقُ نَزْدِشِ مَعْنِي بُوَدَ أَنْتَ كَرِهَ اللَّهُ مُطَاعًا هَؤُلَاءِ كَرِهَ اللَّهُ مُطَاعًا
 مُحْكَمٌ غَيْرُ مَنسُوحٍ سَتَ وَأَنْ أَمْنِيَّتُكَ كَرِهَ اللَّهُ مُطَاعًا هَؤُلَاءِ كَرِهَ اللَّهُ مُطَاعًا هَؤُلَاءِ كَرِهَ اللَّهُ مُطَاعًا
 كَرِهَ اللَّهُ مُطَاعًا هَؤُلَاءِ كَرِهَ اللَّهُ مُطَاعًا هَؤُلَاءِ كَرِهَ اللَّهُ مُطَاعًا هَؤُلَاءِ كَرِهَ اللَّهُ مُطَاعًا
 كَرِهَ اللَّهُ مُطَاعًا هَؤُلَاءِ كَرِهَ اللَّهُ مُطَاعًا هَؤُلَاءِ كَرِهَ اللَّهُ مُطَاعًا هَؤُلَاءِ كَرِهَ اللَّهُ مُطَاعًا
 آيَةُ فَرْدُ آدَمُ خَرَجَ الْبُودُ أَوَّلُ دَوْلَتِ النَّسَائِيَّ وَابْنُ جَرِيرُ وَابْنُ الْمُنْذَرُ وَابْنُ حَاتِمُ وَابْنُ مَرْوِيَّةُ
 وَابْنُ بَيْهَقِي فِي السَّنَنِ وَابْنُ الْبَيْهَقِي فِي السَّنَنِ وَابْنُ الْبَيْهَقِي فِي السَّنَنِ وَابْنُ الْبَيْهَقِي فِي السَّنَنِ
 مُتَعَدِّدٌ حَاصِلُشْ هَمَانِ سَتَ كَرِهَ اللَّهُ مُطَاعًا هَؤُلَاءِ كَرِهَ اللَّهُ مُطَاعًا هَؤُلَاءِ كَرِهَ اللَّهُ مُطَاعًا

انصار را ایشان را که بر دین یهود گردانیدیم بجهت آن گردانیدیم که آن دین حق است
 و فضل است از دین ما و چون احوال او تعالی دین اسلام آورد و ما را مسلمان ساخت
 ضرورت که ما آنها را با کراهه درین دین حق درآیم پس این آیه نازل شد و آنحضرت صلی الله علیه
 و سلم فرزندان ایشانرا میخر گردانید و اگر اهل کراهه بر اسلام نکرد و این مقتضی آنست که بر اهل کتاب اگر
 بر اسلام نیست و قتیکه بقای دین خود اختیار کنند و جزیه دهند و اهل حرب پس آیه اگر چه پیش
 ایشانست زیرا که نگه در سیاق لغوی و تعریف دین مفید آنست و اعتبار عموم لفظ راست
 نه خصوصیت لیکن مخصوص شد این عموم بآیات دارنده در کراهه اهل حرب از کفار بر اسلام
 انتهی کلام الشوکانی رضی الله عنه **سبست و ششم** و آیه **وَإِذَا آبَاؤُكُمْ كَفَرُوا** منسوخ است
 بآیه **فَإِنْ آمَنَ بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ فَلَئِنَّ الَّذِي آمَنَ أَهْلًا لَهُ** یعنی در آیه اول اشهاد واجب
 کرده بود تدبیر بایعت و درین آیه آنرا برینند لیکن نزدیک شافعی و شافعی این آیه محکم
 منسوخ نیست گویند حکم اشهاد ثابتست و جوابا الآن نیز بر بایعت و اکثر مفسرین آورند
 که در جوبش نسخ پذیرفته و مذبح و استجابش باقیست شوکانی گفته اختلاف کرده اند مردم در آنکه
 اشهاد واجبست یا مندوب ابو موسی اشعری طین عمر و ضحاک و عطاء و سعید بن المسیب
 و جابر بن عبد الله و داود بن علی ظاهری و ابن اویان زفره که واجبست و ترجیح داد آنرا طبری و
 شعبی حسن مالک و شافعی و ابو حنیفه و اصحاب و ابان زفره که مندوبست و این خلاف میان
 ایشان در وجوب اشهاد بر بیعتست بآیه **وَإِذَا آبَاؤُكُمْ كَفَرُوا** نیست فرق میان این مرویات
 قولی **وَإِذَا آبَاؤُكُمْ كَفَرُوا** و **وَإِذَا آبَاؤُكُمْ كَفَرُوا** پس لازمست قائلین وجوب آنرا در بیعت قول
 بوجوبش دهد اند پس اگر امین باشد بعضی شما بعضی را یعنی نزد صاحب حق بسبب حسن ظن
 با و وثبوت امانتش نزد وی و مستغنی بودن وی از اشهاد بران بنا بر امانت پس باید که بدو
 مؤتمن یعنی بدیون امانت را یعنی دین ادا که برویست انتهی و این مانعست در عدم نسخ
 آیه و گفته اند که مراد بتبایع مذکور در آیه تجارت حاضره است که اشهاد دران کافیست گفته اند
 هر تبایع که باشد حاضر یا کالی زیرا که این ادفعست از برای ماده خلاف و اقطعست از برای
 نشان نزاع **سبست و هفتم** **وَإِنْ تُبَدِّلُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ لَا تَخْفَوْا يَحْسِبُكُمْ اللَّهُ**

گفته اند منسوخ است بآیه لَا یُکَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا یعنی در آیه اول محاسبه برخوا
 قلوب بود چون بر صحابه شاق آمد زیرا که نجات از این ممکن نیست این آیه فرود آمد و تکلیف
 فوق الطاقه مرفوع شد در تفسیر گفته این از باب تخصیص علم است آیه متاخره همین است
 یعنی مراد چهره است که در نفسهای شماست از اخلاص و نفاق نه از احادیث نفس که در وی اختیار
 نیست چه تکلیف نمی باشد مگر در آنچه در وسع انسان است نهی و برین تقدیر آیه مذکوره غیر منسوخ باشد
 و شوکانی گفته اختلاف کرده اند اهل علم درین آیه بر قول اول آنکه اگرچه آیه عام است اما مخصوص است
 بکتمان شهادت و کاتم محاسبت بر کتم آن برابر است که بر مردم کاتم بودن خود از برای شهادت
 ظاهر کند یا طاهر نکند و این مرویست از ابن عباس و عکرمه شعبی و مجاهد و مردود است آنچه در
 آیت است از عموم لفظ نیست صالح بآنکه مختص باشد با آنچه متقدم است برین آیه از برای آنکه
 شهادت قول دوم آنکه آیه مذکوره مختص است با آنچه طاهر می شود بر نفوس از امور دائره بدشک
 و الیقین و این قول مجاهد است این در حقیقت تخصیص بلا مختص است قول سوم آنکه محکم
 است و عام ولیکن عذاب بر آنچه در نفس است مختص بکفار و منافقین است و این را طبری از قول
 حکایت نموده و این نیز تخصیص بلا مختص است زیرا که قول وی یَغْفِرُ لِمَن لَّیْسَ أَهْلَهُ
 مِنَ الشَّيْءِ مختص بعضی نمیتواند شد مگر بدلیل قول چهارم آنکه این آیه منسوخ است و این قول
 ابن مسعود و عائشه و ابومرثبه و شعبی و عطاء و مجید بن سیرین و محمد بن کعب و موسی بن عبیده است
 و مرویست از ابن عباس و جماعه از صحابه و تابعین و همین است حق در آنچه بیاید از نصرت
 بنسخ آن و از آنحضرت صلی الله علیه و سلم آمده که ان الله غفر لکم الذنوب الا ما حللتمت بانفسها
 احمد و سلم و ابو داود و در نسخ و منسوخ خود و این بریر و ابن المنذر و ابن ابی حاتم از ابی هریره رضی الله
 عنه آورده اند که گفت چون فرود آمد از آنحضرت صلی الله علیه و سلم فَاِنَّ السَّمْعَانَ وَمَا فِي الْاُذُنِ
 وَانْ بُدِّ وَ مَا فِي الْاَنْفِ كَمَا الْاَلَاةِ سَخَتْ اَمْرًا صَحَابِ رَسُولِ اللَّهِ وَ اَمْدَنْزِدْ اَنْحَضَتْ
 و بر آنرا استاد و گفتند ای رسول خدا تکلیف داده شد بر ما با شما لیک طاقست آن داریم نماز
 و روزه و جهاد و صدقه و حالا این آیه بر تو نازل شده و ما طاقش نداریم آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 فرمود بخوابید که بگویند چرا نازل کتاب پیش شما گفتند سَمِعْنَا وَ عَصَيْنَا بَلْکَ بگویند سَمِعْنَا وَ اطَعْنَا

عَفَّرْنَاكَ رَبَّنَا وَكَانَ الْكَافِرُ الْمُنْكَرُ پس چون قوم این آیه را فرو خواند و زبانهای ایشان را
 لغزید حق تعالی در پس آن این کرمیه فرو آورد اَمِنْ الرَّسُولِ يٰمُؤْمِنُوْنَ اَلَيْسَ لِيْهِ مَزِيْرَةٌ و چون
 این را بجا آوردند و تعالی لا اِيْكَلُفُ اللّٰهُ نَفْسًا اَلَا وُسْعَهَا اِلَىٰ اَحْزَابِنَا نَزَلَ فَرَمُود و اخرج احمد
 و سلم و الترمذی و النسائی و ابن ماجه و ابن جریر و ابن المنذر و الساجک و البیهقی عن ابن عباس
 مرفوعاً نحوه و زیاده کردند اینها درین روایت که پس فرو آورد خدا ای تعالی رَبَّنَا
 لَا تُؤَاخِذْنَا اِنْ نَسِينَا اَوْ اَخْطَا نَا و گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم قد فعلت رَبَّنَا
 وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا اَصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَی الَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِنَا و گفت قد فعلت رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْنَا
 مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ و گفت قد فعلت و اَعْفَ عَنَّا وَاغْفِرْ لَنَا وَاَرْحَمْنَا اَلَا یَهْدِی الْغَیْبُ
 و این قصه روایت از ابن عباس بن مجاهد طریق و بخاری و بیهقی از مروان اصغر از مردی از اصحاب
 نبی صلی الله علیه و آله و سلم آورده که اِنْ تُبْدُوْا مَا فِیْ اَنْفُسِكُمْ اَوْ تُخْفُوْهُ نُسَخَ کَرِهَ اِنْ رَا
 آیتی که بعد اوست و گمان آن است که صحابی مذکور ابن عمر رضی الله عنه باشد و عبد بن حمید
 و ترمذی از علی کرم الله وجهه مثل آن روایت نموده و همچنین سعید بن منصور و ابن جریر و طبرانی
 از ابن مسعود و مانند آن و اخرج ابن جریر عن عائشه نحوه ایضاً و مجموع این روایات ظاهر شد
 ضعف روایت سعید بن منصور و ابن جریر و ابن المنذر و ابن ابی حاتم از ابن عباس که این
 آیه در گمان شهادت است چه اگر درین باره می بود بر صحابه این قدر کار دشوار نمی شد و بعد
 بعد ازین احادیث مَصْرُوحٌ بِنَاسِخٍ و منسوخ مجال مخالفت باقی نیست و مؤید اوست حدیث ابی
 هریره در صحیحین و سنن اربعه که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اِنَّ اللّٰهَ یَجْلُزِلِی
 عَنْ اُمَّتِیْ مَا حَدَّثْتُ بِهِ اَنْفُسَهَا مَا لَمْ تَتَّكَلَّمْ اَوْ تَعْمَلْ بِهِ و ابن جریر از عائشه آورده که گفت
 کُلُّ عَبْدٍ لَّهُمْ یَسُوْءٌ و معصیه و حدیث نفسه به سبب الله فی الدنیا یخاف و یحزن
 و یشتد هم لایزاله من ذلک شیء کما هم بالسوء و لم یعمل منه بشیء و اخرج سعید بن منصور
 و ابن جریر عنهما نحوه احادیث متعدده مصرحه بنسخ و دفع اوست و اخرج ابن جریر عن ابن
 عباس قال ان الله یقول یوم القیامة ان کتابی لم یتکتابوا من اعمالکم الا ما ظهر منها فاما
 اسرارکم فی انفسکم فانا احاسبکم به الیوم فاغفر لمن شئت و اعد بمن شئت و این

مرفوع است آنچه مقدم شده از هتبی کلام الشوکانی چه و از اینجا معلوم شد که نسخ آیه مذکور بهیه
مرفوع ثابت است و ورود آن در حدیث نفس است نه در غیر آن پس تا ویلی که از فوز البکیر نقل
کرده شد اگر چه محلی چپان دارد اما مرفوع است بمرفوع و الله اعلم بالصواب **سوره**
آل عمران مدنی است قرطبی گفته باجماع و آخر جیه البیهقی فی الدلائل من طرق عن ابن
عباس و درین سوره نزد اکثر یک آیه منسوخ است و نیز بعضی شبه نیست ماسخ در آن اول
وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاءُ مَكْتَبُهُ مَكْتُوبٌ مَكْتُوبٌ مَكْتُوبٌ مَكْتُوبٌ مَكْتُوبٌ مَكْتُوبٌ
بر ابلاغ سلام بکفار و در ثانی حکم فرموده تقبال پس منسوخ باشد و لیکن نزد اکثر اهل علم غیر منسوخ
است زیرا که بلاغ ترک قتال نخواهد دوم کَیْفَ یُجِدِی اللّٰهُ قَوْمًا کَفَرًا وَ اَبْعَدَ اِيْمَانَهُمْ وَ شَهِدُوا
اَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَ جَاءَهُمْ الْبَیِّنَاتُ وَ اللّٰهُ لَا یُجِدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِیْنَ گفته اند منسوخ
است بآیه اِلَّا الَّذِیْنَ تَابُوْا مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ وَ اَصْلَحُوْا اِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ رَّحِیْمٌ یعنی مضمون
آیه اولی این است که هدایت ایشان نخواهد کرد و در ثانی دلیل است بر قبول توبه مترد چون رجوع کند
بسوی اسلام با خلاص و درین خود خلا فی نیست و لیکن در حقیقت این آیه از باب استثنا است
نه از جنس نسخ و لهذا اکثر مفسرین تعرض بذکر نسخ وی نکردند سوم یَا أَيُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوا
اتَّقُوا اللّٰهَ حَقَّ تَقَاتِهِ گفته اند منسوخ است بآیه فَاتَّقُوا اللّٰهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ یعنی مفاد آیه اول
انکه برسید از خدا حق تر رسیدن آن طاعت بی عصیان و ذکر بی نسیان و شکر بی کفران است
و این خارج از طاعت باشد پس در آیه ثانی آنرا به طاعت مقصور فرمودند و بر آنچه زیر طاعت
و طاعت فرود آوردند در آیتان گفته اند نسخ است و گفته اند بلکه حکم است نیست درین
سوره آیتی که صحیح شود دعوی نسخ در آن همین آیه قاله متعال در ذیل البکیر گفته مراد حق تر رسید
در ترک و کفر است و در آنچه راجع بسوی اعتقاد باشد و ما استطعتم در اعمال یعنی هر که وضو بخواند
کردیم کند و هر که نماز بخواند نماز است گذاردنش است بگذارد و این اوجه ظاهر است از سیاق
آیه و هو قَوْلُهُ لَا تُؤْمِنُ اِلَّا وَ اَنْتُمْ مُّسْلِمُوْنَ هتبی شوکانی گفته قرطبی گوید مفسرین ذکر کرده اند
که چون این آیه فرود آمد گفتند ای رسول خدا کدام یک قوت این کار دارد و شاق آمد بر ایشان
این معنی پس نازل کرد او تعالی فَاتَّقُوا اللّٰهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ پس نسخ گشت این آیه و مر و نیست

این آیه را قاده و بریج و این زید و گفته اند که قوله تَقَاتُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ مبین است بقوله مَا
 اسْتَطَعْتُمْ و این اصواب است زیرا که نمی باشد نسخ مگر نزد عدم جمع و جمع ممکن است پس
 اولی باشد و مؤید است روایت ابن جریر و ابن منذر و ابن ابی حاتم از ابن عباس در قوله
 سَجَانَهُ حَقَّ تَقَاتِهِ گفت که تفسیر و لکن حق تقاته ان تجاهد وافی الله حق جهاده و
 لَا تَأْخُذْهُمْ فِي اللَّهِ لَوْمَةٌ لَّآثِمٌ و یقوموا لله بالقسط و لوعلى انفسهم و ابائهم و ابناهم
 انتهى کلامه و گرامی برادر فضیلت الگین مولانا احمد بن حسن عرشی قنوجی هم گفته آنچه جزم
 کرده اند بدان محققین و صحیح و صواب است آنست که قوله فَانْقُؤُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ مفسر
 مبین مراد قول است زیرا که تکلیف نمی کند و تعالی عباد خود را مگر مستطاع حیث قال
 لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا و قال فی آیه آخری وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ
 انتهى و لهذا در کتب عقاید نوشته اند الفعل مع الاستطاعة **سورة النساء** این سوره
 تمام مدنی است قرطبی گفته مگر یک آیت که در مکه عام فتح در حق عثمان بن طلحه جعنی نازل شده آن
 قوله تعالی است اِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ اَنْ تُؤَدُّوا الْاَكِمَاتِ اِلَى اَهْلِهِنَّ و درین سوره نزد
 اکثر اهل علم سه آیت منسوخ است و در بعضی سوره و در بعضی سبت و چهار اول و اذا
 حَضَرَ الْقِسْمَةُ اُولُو الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينُ فَارْزُقُوهُمْ مِنْهُ و قُولُوا لَهُمْ
 قَوْلًا مَعْرُوفًا گفته اند منسوخ است بآیه موارث در اتقان گفته گفته اند که نیست منسوخ و لیکن
 تهاون کردند و دم در عمل بران در فوز الکبیر گفته ابن عباس فرموده این آیه محکم است و امر از برای
 استحباب است و این اظهر است انتهى و در فتح القدر گفته مراد بقرب است و درین آیه غیر در سه اند و نیز
 یتامی و مساکین و چون اینها در وقت تقسیم تر که حاضر شوند خیری بایشان داده شود قومی
 بآن رفته که آیه محکم است و امر برای ندب و دیگران گویند منسوخ است بقوله یُؤْهِنُكُمْ اللَّهُ
 فَاُولَٰئِكَ و اول ارجح است زیرا که مذکور در آیه غیر و ارشاد اند و آنچه بانهاده میشود
 منجمله میل است که منسوخ گفته آید بآیه سیراث مگر آنکه قرابت را ویرانجا یعنی ورثه گیرند که
 درین صورت برای نسخ و جی هست و گرویی گفته این نسخ را غیر وارث از قرابت واجب است
 بمقدار آنچه نفس ورثه بدان خوشنود باشد و این معنی امر حقیقی است پس نزد نبوی ندب

مگر بقرینه و ضمیر در قول وی مندرج است بسوی مال مقتوم مدلول علیه بائسته و گفته اند بسوی
 متروکه و قول معروف قول جمیل است که بدان بر یکدیگر ضمیمی ازین قسمت باور سیده منت و ادوی
 نیست انتهی و دوم و لَيْشِ الَّذِينَ كُونُوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ ضِعْفًا فَالْخَائِفُونَ عَلَيْهِمْ
 فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَلْيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا اه گفته اند منسوخ است بآیه فَمَنْ خَافَ مِنْ مَثْوًى
 جَنَفًا أَوْ أَثْمًا فَاصْلَمْ بَيْنَهُمْ فَلَا أُتِمَّ عَلَيْهِمْ و این جرید و این مندر و این ابی حاتم و سبقتی
 در سنن روایت کرده اند که این آیه در حق کسی است که حاضر شود نزد مردی وقت موت او
 و بشنود او را که وصیت مضر در حق ورثه می کند پس حکم کرد او تعالی این کس را که تبرک از خدا
 و موفق و مسدد سازد و ادرا برای صواب و مکران ماند برای ورثه او مثل آنچه دوست دارد
 در حق ورثه خود وقت خوف ضیعت بر آنها و این تغییر بخند طریق مروی است و لهذا بسیاری
 از اهل علم آنرا مذکور در منسوخ شمرده اند و هر آن حق سوم اِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ اَمْوَالَ الْيَتَامَى
 ظُلْمًا اِنَّهُمْ يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا و گویند منسوخ است بقوله اِنَّهُمْ يَأْكُلُونَ نَارًا
 قُلْ اِصْلَاحُ لَهُمْ خَيْرٌ و پیش جمعی از علما محکم است و جمع میان هر دو ممکن چنانچه از اکل
 اموال یتامی مبنی بر ظلم است پس صورت غیر ظلم جائز باشد معروف چهارم و اَللّٰهُ يَتَّبِعُ
 الْيَاتِينَ الْفَاحِشَةَ مِنْ لَسَانِكُمْ فَاَسْتَشْهِدُوْا عَلَيْهِمْ اَرْبَعَةً مِنْكُمْ و كَانَ شَهِدًا
 فَاَمْسِكُوْهُمْ فِي الْبُيُوتِ حَتّٰى يَتَوَقَّعَ الْمَوْتُ اَوْ يَجْعَلَ اللّٰهُ لَهُنَّ سَبِيْلًا
 گویند منسوخ است بآیه نوذره فی الاتقان در فور الکبیر گفته نیست نسخ در آن بلکه ممتد است
 تا غایت و چون غایت آمد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم باین فرمود که سبیل موعود کند و کند
 است انتهی گویم بعضی گفته اند که منسوخ است بآیه اَلْاِنْشَاءُ وَالْاِثْنَانِ فَاجْلِدُوْهُ وَاَكْلًا وَاَحَدًا
 مِنْهُمَا مِائَةً جَلْدَةً و یعنی حکم رانیه در ابتدای اسلام حبس بود در خانه تا موت و چون این
 آیه فرود آمد حکم حبس منسوخ شد و عوض آن جلد مقرر شد اگر بکر است و جرم اگر شیب محض است
 و بعضی گفته اند منسوخ است بسبب و هو قول صلی الله علیه و سلم خذوا عني فقد جعل الله
 لهن سبيلا البكر بالبكر جلد مائة و تعزيب عام و الثيب بالثيب الرجم پس حکم حبر
 و اساک در بیت باین خبر نسخ پذیرفته در فتح القدر گفته اساک در بیت در امل اسلام

بود پسر منسخ شد بایه مذکوره و بعض اهل علم بآن رفته اند که حکم حبس وادی باقی است
 باجلد نیز اگر تعارض نیست میان هر دو بلکه جمع ممکن است و مراد بسبیل همان است که در حدیث
 صحیح عباده آمده خذوا عنی الی اخره یحکم والذات یاتیناها منکم فاذوها گفته اند
 منسخ است بایه نور یعنی التَّائِبَةُ وَالزَّانِيَةُ لَمْ يَحْصِلْ لَهَا در ابتدا ای سلام حکم ایذا و ملامت
 هر دو بود و بعد بجلد دیگر در جم در شرب نسخ پذیرفت و بعضی گفته اند نزول وی در لو است
 بعد منسخ شد قبل هر دو در کیفیت قتل اختلاف فقهاست در فتح القدر گفته آیه اولی یعنی
 واللاتی در حق ناست خاصه محضات باشند یا غیر آنها و این دوم در حق جلال است خاصه
 و آوردن صیغه تثنیه برای بیان دو صفت مردان است یعنی محسن و غیر محسن پس عقوبت
 ناسا حبس است و عقوبت رجلا از وی و این مختار ناسا است و آنرا از ابن عباس روایت
 کرده و فرطی آنرا از مجاهد و غیره آورده و متحسن گفته و سدی و قتاده و غیره گفته اند که آیه او
 در ناسای محضات است و مردان محسن هم در آن داخل اند و آیه ثانی در رجل بکر وزن بکر
 در حجه الطبری و ضعفه النحاس اختلاف کرده اند در تفسیر از وی بعضی تو بیخ و تعبیر گفته اند و بعضی
 سب و جفا بدون تعبیر و بعضی نیل لبان و ضرب بنحال و قوی گفته اند منسخ است مثل
 حبس گفته اند منسخ نیست چنانکه در حبس گذشته ششم قوله تعالی اِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى
 اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ الشُّرُوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ گفته اند منسخ است بکرمه
 و کیست التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ الشَّيْئَاتِ حَتَّى إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ
 قَالَ إِنِّي تَبْتُ آلَانِ وَلَا الَّذِينَ يُمُوتُونَ وَهُمْ كَفَّارٌ یعنی در آیه اول فرمودند توبه کسی مقبول
 است کیلی تا خیر و تسویف زود تا ب شود و در آیه ثانی فرمودند که هر که پیش از نزع توبه نکرد
 و در وقت نزع تا ب شد توبه او نامقبول است بعد این حکم منسخ شد بایه اللَّهُ يَعْلَمُ أَنَّ
 اللَّهُ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ یعنی وقت نزع و قبل غرغره و قبل ریت اعوان ملک الت
 هم مقبول است و بعد اینها مقبول نیست و بعضی از مفسرین گفته اند یعنی مقبول است از مسلمان
 نه از کافر مثل ایمان فرعون و ذر و بعض این آیه غیر منسخ است زیرا که جمع میان آنها ممکن
 است عبد بن حمید و این منذر و ابن ابی حاتم از ابی العالیه در قوله اِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ

روایت کرده اند که این از برای مؤمنین است در قول است التوبه گفته که این از برای
 منافقین است در قوله ولا الذین یوتون گفته این از برای مشرکین است هفتم
 یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ كَرِهًا وَلَا تَعْضُوهُنَّ لِيَنْتَهِبُوا
 بِبَعْضِ مَا اتَّيَمَّمْتُمْ مِنْهُنَّ گفته اند نسخ است بآیه الا ان یأتین بفاحشیه قبیئیه این
 در حقیقت اشتناست نه نسخ و لهذا ابن عباس گفته هی محکمه لم تنسخ ذکره علی الیهودی فی نسخ
 هشتم وَلَا تَنْكِحُوا آبَاءَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ گفته اند نسخ است بقوله الا ما قد سلف
 و این نیز اشتناست نه نسخ مثل آیه سابقه پس هر دو محکم باشند غیر نسخ و ان یجمعوا
 بآیه الاختیار گفته اند نسخ است بقوله الا ما قد سلف و این نیز از باب تخصیص است
 مثل آیات سابقه نه از جنس تنسیخ و آیه که بعوم خود شامل هر دو خواهر است آزاد باشند
 یا کنیز و هم فَمَا اسْتَمْتَحَمْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَوَاضِيَةٌ لَكُم مِّنْهُنَّ گفته اند نسخ است
 بقوله وَالَّذِينَ هُمْ لِغُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ الْأَعْيُنُ أَذْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ
 در فتح القدر گفته اختلاف کرده اند اهل علم در معنی این آیت حسن و مجاهد و غیره گفته معنی آنست
 که زمانی که از ایشان ارتفاع و بلند بجماع بنکاح شرعی حاصل کرده دیدم و ایشان بایشان رسید
 و جمهور گویند مراد باین آیه نکاح متعه است که در صدر اسلام بود بعد از منی عنه شد چنانکه در
 صحیحین است از علی رضی الله عنه قال نهی النبی صلی الله علیه وسلم عن نکاح المتعة
 و عن الحوم الحرام الا لنیة یوم خید و صحیح مسلم است از سیره بن مجاهد جنی از آنحضرت
 صلی الله علیه و آله وسلم که فرمود در نسخ که ایها الناس قد کنت اذنت لکم فی الاستمتاع
 من النساء والله قد حرم ذلک الی یوم القیامة فمن کان عند منهن شیء فلیخل
 سبیلها ولا تأخذوا مما اتیمعن من شیئا و در لغظی از سلم آمده که این در حجة الوداع بود
 پس این اخبار نسخ آیه مذکور اند و سعید بن جبیر گفته تا خوش آیه میراث است زیرا که در متعه میراث
 نیست و عائشه بنو قاسم بن مجمر گفته اند که تحجیم و نسخ متعه در قرآن است و ذلک قوله تعالی
 وَالَّذِينَ هُمْ لِغُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ لَعَلَّ وَرِثَتُكُمْ مِّنْهُنَّ وَرِثَتُكُمْ مِّنْهُنَّ وَرِثَتُكُمْ مِّنْهُنَّ
 زیرا که شان زوجه است که وارث شود و وارث او شوند و نیست متمتع بها این چنین مردی

از این عباس جواز متعه بقای ادرهم مردی است رجوع وی ازان نزد رسیدن ناسخ
 و قائل است بجوازش جمعی از مفسرین و کثرت اعتبار با قوال ایشان و بعضی متاخرین تنکین
 کلام برین مسأله و تقویت مجوزین آن جان خود را در قبح انداخته اند این جای بطلان ادبی
 نیست در شرح منتقی با بطلان شبهه متمسک بجواز بتطویل بحث پرداخته ایم انتهی کلام
 یا زوهم یا ایها الذین آمنوا لا تأکلوا أموالکم بینهکم بالباطل الا ان تکن
 تجارة علی تراض بینکم گفته اند منسوخ است بایه لیس علی الاغنی حرج ولا علی
 الا عراج حرج ولا علی المرئض حرج یعنی در آیه اول نهی کردند از اکل بعضی اموال
 بعض را مگر بطریق تجارت و بودن قبل اسلام و در ابتدای اسلام که می میخندند طعام رفتار را
 در سفر و میخوردند از آن بگفتن و چون این آیه فرود آمد حرج کردند از مواکلت اعمی و اعرج
 و مرئض پس این آیه دیگر بازل شد و در آن رفع کردند حرج را برین جریر از عکرمه و حسن
 در آیه مذکور روایت کرده که حرج و تنگی می کرد مرد از آنکه بخورد و نزدیکی بعد از نزول این
 آیه پس منسوخ شد حکم آن بایه سوره نور و لا علی انفسکم ان تأکلوا من ثمرهکم و نزد اکثر
 اهل علم این آیه منسوخ نیست بلکه محکم است و حکم او باقی است و اکل بیاطل منهی عنه است و آن
 اکلی است که شرع بدان وارد نشده آنچه در آن شرع وارد است آن باطل نیست بلکه حق است
 پس داخل نباشد در آیه مذکوره و لهذا سیوطی بنده صحیح از ابن سعد و در آیه مذکور آورده که
 انها حکمة ما صنعت ولا تنسخه الی یوم الیقامة منجمه باطل است میوعاتی که نهی کرده است
 شرع از آن دوازدهم و الذین عقدت ایمانکم فاتوهم بکسبهم گفته اند منسوخ
 است بایه و الا لارحام ابعظهم اولی ببعض یعنی در ابتدای اسلام دو کس با هم عقد
 موالات می بستند و عهدی کردند که هر یک بیشتر میرد آن دیگر وارث او شود پس آیه میراث یا
 آیه مذکوره از نسخ نمود در ستم القدر زیر کریمه و لکل جعلنا موالی مما ترک الوالدان
 و الا قرهون گفته یعنی از برای هر انسان ورثه مقرر کرده ایم که مالک و والی میراث او میشود
 و گفته اند این آیه منسوخ است بقوله و الذین عقدت ایمانکم و گفته اند بعکس بحار دی
 ابن جریر و جمهور بآن زفتا ندکه ماسخ آن قوله و الوالارحام النسخ یعنی از برای هر یکی عصبه

گردد اندیم که آنچه از فرائض ثابت شود و ارث آن باشد انتهی ولیکن در فوز الکبیر نوشته که ظاهر آیه آنست که میراث از برای موالی است و بر و صله از برای موالی الموالات نیست نسخ انتهی
سین و هم و لو انهم اذ اظلموا انفسهم جاؤک فاستغفروا الله واستغفر لهم الرسول کوجب والله کتوبا با رجحان گفته اند منسوخ است بآیه سوائ علیهم استغفرت لهم ام کم استغفر لهم و کن یعفر الله لهم ط یعنی این آیه در حق منافقین است که در دل کفر پنهان دارند و در ظاهر اظهار اسلام می نمایند پس توبه ایشان قبول نیست و در نجاسات فقها اختلاف است و لهذا نزد بسیاری از علما این آیه منسوخ نیست و لکن مقصودست استغفار نبوی صلعم رجایات شریف و بعد از مات خود استغفار و دارد نشده پس در آن بر سفر از برای مجرد زیارت قبور و طلب استغفار از مقبور حجت نباشد چهارم یا کتبا الذین امنوا حن و احید رکع فانفروا اثبات و انفروا جمیعاً ط گفته اند منسوخ است بآیه ما کان المؤمنون یسغفروا کافه ط یعنی در آیه اول حکم نفر جمیع مومنین بود و درین آیه بعضی از آخر نسخ اولی باشد شوکانی گفته گفته اند که این آیه منسوخ است بقوله تعالی انفروا خفاً و یقالا و قوله تعالی الا تنفروا یعد بکم و صحیح است که این هر دو آیت محکم اند یکی در وقتی است که در آن حاجت نفور همگنان باشد و دیگر نزد اکتفا بنفور بعضی دون بعضی است انتهی یا نزوم و من کولی فاما ارسلناک علیهم حیظاً ط گفته اند این آیه منسوخ است بآیه سیف یعنی فاقتلوا المشرکین حیث وجدتمهم شاتروهم فاعرض عنهم و کول علی الله ط گفته اند منسوخ است بآیه سیف هفتادم فقاتل فی سبیل الله لا تکلّف الا نفسك و حرّض المؤمنین گفتا ند منسوخ است بقوله تعالی و قاتلوا المشرکین کافه زجاج گفته خدای تعالی امر کرد رسول خدا را بجهاد و اگر چه تنها قال کند زیرا که از برای او ضامن نصر شده بن عطیه گوید ظاهر لفظ هیت لیکن در خبری نیامده که قتال صرف بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرض بود و نه بر همت پس هر چند خطاب در لفظ امر است اما معنی آنست که تو ای محمد صلی الله علیه و سلم و به واحد از همت تو باید که قتل کند سده خدا انتهی و برین معنی آیه محکم باشد نه منسوخ می شد هم حن و هم و اقاتلهم حیث وجدتمهم غنوم ط گفته اند منسوخ است بآیه الا الذین یصلون الی قوم کذبکم و یبغیهم میناق

ولیکن این نیز از باب تخصیص است نه از نسخ لَوْزَوْهُمْ إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ الخ گفته اند منسوخ
 است بآیه سیف بوداؤد در نسخ و ابن منذر و ابن ابی حاتم و نحاس و بیهقی در منن از
 ابن عباس آورده اند که نسخ کرد این آیه را آیه برارت فَإِذَا اسْلَمْنَا أَتَاهُمْ أَلْحَمُّ فَأَقْتُلُوا
 الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ و بعضی گفته اند منسوخ است باجماع و بسیار از اهل علم بعد
 از پیش رفته و از باب تخصیص شمرده است **بسم** فَإِنْ اعْتَذَرُوا فَعَلَمُوا بِمَا قَالُوا گفته اند
 منسوخ است بآیه سیف اخرج عبد الرزاق و ابن جریر و ابن منذر و ابن ابی حاتم عن قتادة
 و هم ابن جریر از حسن و عکرمه درین آیه آورده که گفت نسخه را برآورده ولیکن نزد اکثر مفسرین
 غیر منسوخ است **بسم** و یکم سَتَجِدُونَ الْآخِينَ يُرِيدُونَ أَنْ يَأْمَنُوا كَمَا كَفَرْتُمْ أَنْتُمْ
 ست بآیه سیف **بسم** و دوم فَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَكُمْ وَهُمْ مُمْسِقُونَ
 گفته اند منسوخ است بقوله بَرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ و اکثر اهل علم بعد از نسخ وی رفته اند
بسم و سوم وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاءُ لَهٗ جَهَنَّمُ خُلِدَ فِيهَا
 وَحَصِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعْنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا گفته اند منسوخ است بآیه سوره نسا
 إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ و بعضی گویند منسوخ است
 باجماع وقتی که قاتل مسلمان باشد در فتح القدر گفته اختلاف کرده اند علما در آنکه قاتل
 عمد را توبه هست یا نه بخاری از سعید بن جبیر آورده که گفت اختلاف کردند درین آیه
 علمای اهل کوفه پس سوار شدیم و کوچ کردیم برای دریافت آن بسوی ابن عباس و پرسیدیم
 او را این آیت گفت این آیه آخر چیزی است که فرود آمد و نسخ نکرد آنرا هیچ شیئی و مانند آن نماند
 هم روایت کرده از وی و از زید بن ثابت و سحله که سنانیکه رفته اند بعد توبه او از سلف ابوهریره
 و ابن عمر و ابوسلمه و عبید بن عمیر و حسن و قتاده و ضحاک بن مزاحم اند نقل ابن ابی حاتم عنهم
 رفته اند جمهور بسوی قبول توبه وی و استدلال کرده اند بشکل قوله تعالى إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُدْرِكُنَّ
 السَّيِّئَاتِ ط و قوله هُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ و قوله وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ ط
 و گفته اند جمیع هم مکن است میان آیه نسا که همین است و آیه فرقان پس معنی آن هر دوین
 باشد که فجراً الخی که جهنم الا مَنْ تَابَ لاسیما و سبب متحد است که قتل باشد و هم موجب متحد

که تو عذاب باشد بقیاب و استدلال کرده اند بحديث مذکور در صحیحین از عبادۀ بن الصامت که
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود تبایعون ان لا تشركوا بالله شیئا ولا تنزلوا ولا تقتلوا
 النفس التي حرم الله الا بالحق بعدة فرمود من اصاب من ذلك شیئا فستره الله فهو
 الى الله ان شاء عفا عنه وان شاء عذبه و بحديث ابی هریره در صحیح مسلم و غیره در حق
 قاتل صد نفس و جماعتی که ابو حنیفه و صحاب ادو شافعی از ایشان اند بدان رفته که قاتل
 عمر تحت مشیت اوست توبه کرده باشد یا نه و در شرح منتقی متمسک بر فریق واضح
 کرده ایم و حق اینست که باب توبه منخلق نشده بلکه مفتوح است بر هر صد و چون
 شرک که اعظم ذنوب و اشدا و است توبه الی الله محو شود و از صاحبش خروج از ان دخول
 در باب توبه مقبول باشد بآدم و از معاصی که قتل عمر هم بمجمل است چه رسد لیکن در
 توبه قاتل عمد لابد است از اعتراف بقتل و تسلیم نفس خودش بر ای قصاص اگر واجب است
 و تسلیم دیت اگر قصاص واجب نیست و قاتل غنی ممکن تسلیم کل یا بعض او باشد و اما مجرد
 توبه وی با غرم عدم عود بسو قتل احدی بدون اعتراف و تسلیم نفس پس قطع نمی کنیم بقبول
 او و الله ارحم الراحمین هو الذی یحکم بین عباده فیما کانوا فی مختلفون
بست چهارم ان السافقین فی الدنیا لا سفل من النار و کون تجداهم
 نصیوا گفته اند نسخ است بقوله الا الذین تابوا و اصلحوا و اعتصموا بالله و اخلصوا
 دینهم لله فاولئک مع المؤمنین طو این در حقیقت از باب تخصیص با ستناست
 نیست از نسخ در چیز **سوره مائد** قرطبی گفته این سوره مدنی است بالا جماع
 انتهی و در روی از مشوختات نزد بعضی یک آیت و نزد بعضی دو و نزد بعضی سه و نزد بعضی
 هفت و نزد بعضی نه آیت است و وی آخر سورت که در مدینه فرو داده یا در حجه الوداع
 میان مکه و مدینه اول یا ایها الذین امنوا لا تلحقوا اشعائر الله و لا الشهور الحرام
 و لا الهدی و لا القلائد و لا امین البیت الحرام یبتغون فضلا من ربهم
 و یرضوا نا گفته اند نسخ است بآیه سیف زیرا که مشرکین حج و عمره می کردند و هدی می فرستاد
 پس همانان خواهند که ایشان را تاراج و غلبت کنند پس این آیه در نهی از ان نازل شد و

بعده منسوخ گشت بآیه قَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَقَوْلَهُ تَعَالَى فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا و قوله صلى الله عليه وسلم لا یحجن بعد العام مشرك عبد بن حمید و ابو داود و در ناسخ و ابن جریر و ابن منذر از شعبی آورده اند که منسوخ نشد از مائده مگر همین یک آیه و قومی گفته که منسوخ نیست بلکه حکم است و در حق مسلمین است و در فوز الکبیر نوشته نیاقتیم در قرآن ناسخ برای او و نه در سنت صحیح و لیکن معنی وی آنست که قتال محرم در شهر حرام است و تعلیظ بخانکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم در خطبه فرموده دماؤکم و اموالکم حرام علیکم کحرمة یومکم و هدی فی شهرکم و هدی فی بلدکم هذی الاصل الا انتمی گویم و مؤید اینست روایت ابو داود و نخاس در ناسخ از ابی مسیره عمرو بن شریل که گفت منسوخ نشد از مائده پنج شئی یعنی تمام او حکم است و کذا اخرج سعید بن منصور و ابن منذر عنه و کذا اخرج عبد بن حمید و ابو داود و فی ناسخ و ابن منذر عن الحسن البصری در روایت کرد ابو عبید از ضمیره بن جزیب و عطیه بن قیس که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم مائده آخر قرآن است از وی تتریل پس حلال کنید صلال او را و حرام سازید حرام او را و او هم قاعف عنهم و اصفح ما گفته اند منسوخ است بآیه قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ و بآیه سِيفٍ نَزِلَ بَيْنَهُمْ در نخستین آیه حکم عقو و اعراض بود از قتال بیود که اید امید او را آنحضرت را صلی الله علیه و سلم و درین آیه حکم فرمودند تقبال ایشان تا آنکه ایمان آرند یا جزیه دهند و جمعی گفته اند که منسوخ نیست بلکه خاص است بمعاذ بن ابراهیم که حکم باشد سوم اَنَّمَا جَزَاءُ الْعَذَابِ الَّذِي يَجَادِلُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أَوْ يَتَّبِعُونَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَن يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأرجلهم من خلافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ گفته اند منسوخ است قبله إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِن قَبْلِ أَن تَقْدِرُ عَلَيْهِمْ و گفته اند حکم است نه منسوخ و از باب تخصیص باشتناست شوکانی گفته اختلاف کرده اند در سبب نزولش جمهور گویند در عرین فرود آمده و مالک و ثنائی و ابو ثور و صاحب الراي گفته اند در حق مسلم را هنر و ساعی در ارض بفساد فاضل شده این منذر گفته قول مالک صحیح است و ابو ثور گفته قول وی إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا و دلیل نزدش در غیر اهل شرک است زیرا که اجماع کرده اند بر آنکه دما می اهل شرک چون مسلمان شوند معصوم

ست پس معلوم شد که در اهل اسلام نازل شده است انتهی و دال است بر آن قول قُلْ لِّذَٰلِكَ نَسْخَ الْكُفْرَ وَآيَاتِ الْيَتِيمَ هُوَ الْيَقْفَرُ لَهُمْ مَّا قَدْ سَلَفَ و قوله صلى الله عليه وسلم الاسلام يهدم ما قبله
 اخرجه مسلم وغيره و این جرید و طبری در تفسیر خود از بعض اهل علم حکایت کرده اند که این آیه یعنی
 آیه محارب منسوخ شده است بفعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم در عربین و موقوف شده است
 امر برین حدود و مروی است از محمد بن سیرین که این قبل از نزول حدود بود یعنی فعل آنحضرت
 در عربین و باین قائل است جماعتی از اهل علم و جماعه دیگر بآن رفته که بفعل دی صلی الله
 علیه وسلم با عربین منسوخ است بنهی دی صلی الله علیه وسلم از شد و قائل این قول مطاکب است
 به بیان تاخیر ناسخ و حق آن است که آیه عام است از شرکین و غیر هم از گسائیکه ترک مضمون
 آیه شوند و نیست اعتبار بخصوص سبب بلکه اعتبار بعوم لفظ است و قرطبی در تفسیر خود گفته
 و نسبت خلاف بیان اهل علم در آنکه حکم این آیه مترتب است در محاربین از اهل اسلام و اگر چه
 نازل شده است در مرتدین یا یهود انتهی چهارم فَاِنْ جَاؤُكَ فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ اَوْ اَعْرِضْ
 عَنْهُمْ گفته اند منسوخ است بقوله تعالى وَاِنْ احْكُمْ بَيْنَهُمْ يَمَّا اُنْزِلَ اللَّهُ و باین رفته است
 مجاهد و سعید بن المسیب و جماعه دیگر گفته حکم است و این مختار حسن بصری و شعبی و نخعی است و عبارت
 فوز الکبیر است که معنی آیه چنین است که اگر حکم اختیار کنی پس حکم موافق ما انزل الله فرمائی و تابع
 اموائی ایشان نمائی حاصل آنکه ما را میرسد که اهل ذمه را در قضیه ایشان بر کار غمائی ایشان
 بگذاریم تا آنها موافق خود رفع آن نمایند و هم میرسد که موافق حکم نازل کرده خدا فیصله سازیم
 انتهی شوکانی گفته درین آیه تخییرست مر رسول خدا صلی الله علیه وسلم میان حکم و اعراض
 ما استدلال کرده اند بدان بر تخییر بودن حکام مسلمین میان هر دو امر علما اجماع کرده اند بر آنکه
 واجب است بر حکام اهل اسلام حکم کردن میان مسلم و ذمی چون مراغه کنند بسوی ایشان
 و اختلاف در مراغه اهل ذمه است میان خود ما قومی تخییر رفته و جمعی بوجوب قائل گشته و گفته
 که این آیه منسوخ است بآیه مذکوره و به قال ابن عباس و عکرمه و الزهیری و عمر بن عبد العزیز و
 ابو الصمیم من قول الشافعی و حکایت کرده است از اکثر علما انتهی نعم ما علی الرسول
 إِلَّا الْبَلَاغُ گفته اند منسوخ است بآیه سیف و اکثر اهل علم بر آنند که حکم است و قتال با آنها و می

از ابلاغ است یا معنی آن است که نیست بر بنمیر مگر سایندن یا ایشان اگر چه امتثال نکند
 و اطاعت نمایند که ضرر آن بر جانها ایشان است و جنایت نکرده اند مگر بر جانهای خود و اما
 رسول پس آنچه واجب بود بر او بجا آورد و قیام نمود بامر او تعالی **السلام علیکم یا ایها**
الذین آمنوا علیکم **انفسکم** لا یضرکم من ضل اذا اهتدیتم و گفته اند منسوخ است
 آخر ادا اول در نسخ کرده زیرا که هدایت در اینجا امر معروف است و گفته اند ما منسوخ این است
کنتم خیر امة اخرجت للناس تا **تأمروا بالمعروف و تنهون عن المنکر** و اکثر بر آنند که حکم
 است شوکانی گفته نیست در آیه دلیل بر سقوط امر معروف و نهی عن المنکر زیرا که تا اگر کسی با وجود
 بودن آن از عظم فروع و مبنیه مبتدی نیست و حق تعالی گفته **اذا اهتدیتم** و آیات احادیث
 متکاثره دال اند بر وجوب آن پس محمول باشد این آیه بر کسیکه قادر نیست بر قیام بواجب امر
 معروف و نهی عن المنکر یا گمان تاثیر بحالی از احوال بنی دارد یا از حلول ضرر بر نفس خود
 که درین صورت ترک آن رواست و در سنن ابی حنبله و ابن جریر و ابن منذر و ابن ابی حاتم
 و ابن حبان و دارقطنی و ضیاء و در مختاره و غیر هم از قیس بن ابی حازم بسند صحیح روایت
 کرده اند که خواند ابو بکر این آیه را و گفت ای مردم شما این را میخوانید و بر غیر موضع او نمی پید
 و من آنحضرت صلی الله علیه و سلم را شنیده ام که می فرمود که مردم چون منکری را ببینند و آنرا تنبیه
 ندهند نزدیک است که عام کنند آنها را خدای تعالی بقاب و ترندی و ابن ماجه و ابن جریر و بنوی
 در حجم و ابن ابی حاتم و طبرانی و ابوالشیخ و حاکم و ابن مردویه و بیهقی در شعب از ابی امیه شعبانی
 آورده اند که گفت آدم ابو ثعلبه خشنی را و گفتم چه میکنی درین آیه گفت کدام آیه گفت **علینکم**
الفسم الخ گفت سوگند بخدا پرسیدم از آن رسول خدا را پس فرمود مؤثر شود بر معروف
 و تنهایی شود از منکر تا آنکه چون به بینی شیخ مطاع و هموائی متبع و دنیاوی موثره و عجاب
 هر ذی برای برای خود پس بر تست خاص جان تو و بگذارد امر عوام را بدرستی که از پس
 شما زمانه ایست که صبر در آن مثل قبض بر جبرست عامل را در آن اجبه بخواه مردست
 که عمل میکنند مثل عمل شما و صحاح الترمذی و الحاکم و در روایتی از آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 آمده که ضرر نمی کند شما را یک گمراه شدان کفار چون مبتدی شدید شما و ابی بن کعب گفت

و از این باحوال این آیه خاصست بحالت ضرب فی الارض یعنی سفر و بصیئت بحالت عدم هووین
و نیست تعارض میان حاصل منتهی کلامه هشتم **فَإِنْ عَذَبْنَا عَلَىٰ آلِهِمَا سَخَطًا مِّنَّا**
گفته اند منسوخ است بقوله **وَإِذَا دَوَّىٰ عَذَابُكُمْ** **هَٰذَا** **ذَٰلِكَ** **أَدْنَىٰ** **أَن تَأْتِيَا**
بالبشهادة على وجهها گفته اند منسوخ است بشهادت اهل اسلام حاصل آنکه درین سرود ایست
شاهدست نزد وقوع ریت در شهادت وی پس منسوخ شد بقوله تعالی **وَلَا يُضَارُّكَ كَاتِبٌ وَلَا شَهِيدٌ**
و منع کردند از مضاربت بشهادت و در تحلیف شاهد اضرار اوست و لیکن حق آنست که این هر دو
آیه محکم اند نه منسوخ چنانکه از تقریر مابقی ظاهر گشته و برین اند اکثر اهل علم و تحقیق ایشان در اسلام
سُورَةُ الْاَنْعَامِ در اظهر اقوال یکی است مگر شش آیت می باشد **مَا قَدَّوْا لِلّٰهِ حَقَّ قَوْلِهِمْ**
الی آخر شش آیات **وَإِلَّا مَا نَقُومُ رَبَّكُمْ عَلَيْكُمْ** الی آخر شش آیات و در طبعی گفته اند
یکی **وَمَا قَدَّوْا لِلّٰهِ حَقَّ قَوْلِهِمْ** **وَمَا قَدَّوْا لِلّٰهِ حَقَّ قَوْلِهِمْ** **وَمَا قَدَّوْا لِلّٰهِ حَقَّ قَوْلِهِمْ**
آیه و نیز بعضی سیزده و نیز بعضی چهارده است **أَوَّلُ قُلُوبِ الْاِنْسَانِ اِنْ عَصَيْتَ رَبِّي عَذَابًا**
يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ گفته اند نسخ است بآیه **لِيَعْلَمَنَّ اَنَّكَ اِلَهُ مَا قَدَّوْا مِنْ دُونِكَ** و **وَمَا تَكُنْ**
یعنی آنست که سالی بعد بیکه دوم در اول امر از ابتدا بصیئت و استحقاق عقوبت ترسان بود و
ما مون فرمودند او را باخبار مغفرت و ذنوب متقدمه و متاخره پس حکم خوف منسوخ گشت و نیز جمعی
از اهل علم خوف درین آیه یعنی علمست یعنی من میدانم که اگر عصیان او کنم مرا عذاب یا شد
و برین تقدیر محکمست و هو الحق و دوم **قُلُوبُ الْاِنْسَانِ اِنْ عَصَيْتَ رَبِّي عَذَابًا** گفته اند منسوخ است
بآیه سیف قال ابن عباس و گفته اند منسوخ نیست زیرا که ایمان آنها در وسیع وی صلی الله
علیه و سلم نیست سوم **وَمَا عَلَى الَّذِينَ يَتَّقُونَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ** گفته اند منسوخ است
بآیه **اِذَا سَمِعْتُمْ اٰیَاتِ اللّٰهِ يُكْفَرُ بِهَا وَلَيْتَ هَٰؤُلَاءِ لَتَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا**
فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ یعنی در آیه اول ترخیص بود در محاسن گفتار وقت اضطراب بعد از نزول
این آیه نسخ پذیرفت چهارم **وَدَّرَ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لِبَآءٍ وَكَفَرُوا** گفته اند منسوخ است
بآیه سیف قاله قتادة و مجاهد گفته بطریق تهدیدست مثل قوله **وَمَنْ خَلَقْتُ وَجِدْتُ**
و درین صورت محکم باشد و برین اند اکثر اهل علم شوکانی گفته می گویند که این آیه منسوخ است

و گفته اند معنی آن است که ایشان یعنی یهود و بنی راکه بران هستند لعن و لهور کنند چنانکه
در فعل ایشان بالنعام مشاهده می افتد که از همین جهالات و ضلالت بوده است و گفته اند مراد
بدین در اینجا عید است یعنی عید خود را لعن و لهور گرفته اند بحکم قَمْنٌ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ يَكْمُنْ
فَعَلَيْهَا گفته اند نسخ است بایه سیف ششم وَمَا أَنَا عَلَيْكَ بِحَفِيظٍ از جاح گفته نازل شد
این آیه قبل از فرض قتل بعده امر کرده شب منح از عبادت او تمان بسیف و سنان برین
نیز نسخ باشد بایه سیف هفتم وَ أَغْرَضَ عَنْ الْمَشْرِائِينَ الْبُوشَیخَ از سیدی آورده که نسخ
بایه قتل ششم وَمَا جَعَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا گفته اند نسخ است بایه سیف هفتم
وَلَا تَسْتَبِقُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ گویند نسخ
بایه سیف در فتح القید گفته جمهور بآن گفته اند که این آیت حکم ثابت غیر نسخ است و اصل اصل
ست در سد ذرائع و قطع طرق بسوی شبهه و در روی دلیل است بر آنکه داعی بسوی حق و مایه از
باطل چون تبرسد که ازین دعوت و نهی تسبیح و آنچه اشد از ان است از انتها که حرم و مخالفت
حق و وقوع در باطل ترکش اولی باشد بلکه واجب است بر وی وجه النفع است این آیه در اصل است
خامه آن برای حاملین حج خدا و متصدین سیانش از برای مردم چون باشند در قومی صم بکه که اگر
می کنند او را وقت امر نمودن وی معروف و می کنند از ند معروف دیگر ازین امر وی کنند و منکر
را که بنی بنیامین ایشان را و از ان و خبر و از منکرات بنا بر عادات و بغض اتباع حقیر
و جرات بر خدا و اثر نمیکند در ایشان مگر تیغ و کیف که سیف حکم عدل است در حق میباید
شرعیت مطهره که مخالفت دین و تجری بر اهل شرع عادات و خوی خود ساخته است چنانکه
در اهل بدع مشاهده می افتد که چون ایشان را بسوی حق خوانده شود در باطل کثیری می افتند چون
بسوی سنت راه نموده شوند مقابل افش بدع خود می نمایند پس ایشان اند متلاطم بدین باطن
بته الله و بدتر اند از زمانه انهم قَدْ رَهْمُ وَمَا يُفْلِتُونَ گفته اند نسخ است بایه
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْأَسْمَاءِ اللَّهُ عَلَيْهِ كُتِبَ النَّسْخُ لَكُمْ
لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَ طَعَامُ الَّذِينَ أَوْتُوا الْكِتَابَ و باین فیه است ابن عباس و لیکن در
این از باب تفصیل شناس است نه از باب نسخ و کانی در فتح القید نوشته اختلاف کرده اند

ابن علم درین آیه مذہب ابن عمر و نافع و شعبی و ابن سیرین و مذہب مالک در روایتی از وی و احمد
 بن حنبل و ابو ثور و دافد ظاهری است که بر هر چه از ذبائح نام خداوند کور شده حرام است
 بدون فرق میان عام و ناسی موجب این آیه و مؤید این استدلال است قوله **اِنَّهُ لَفَسَّقٌ وَثَابِتٌ**
 شده است در احادیث صحیحہ امربنہ در صید و غیرہ و مذہب ثابغی و صحاب ادو مالک در روایتی
 و احمد آن است که تسبیح است نه واجب این مروی است از ابن عباس و ابی ہریرہ و عطا
 بن ابی رباح و شافعی آیه را حمل بر ذبح لغیر الله کرده و این تخصیص آیه بغیر مخصوص است و در
 مراسیل ابو داؤد آمده کہ فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ذبیحہ مسلم حلال است نام خدا بر او
 ذکر کرده شود یا نہ و این صلح تخصیص آیه نمیتواند شداری حدیث عائشہ کہ وی گفت آنحضرت
 صلی اللہ علیہ وسلم کہ قومی می آرند گوشت تہار او نمایند انیم کہ ذکر کرده اند بران نام خدا یا نہ فرمود شما
 نام برید و بخورید افاذہ آن میکند کہ تسبیح نزد اکل مخبری است بالقباس وقوع او نزد ذبح و مذہب
 مالک و احمد و مشہور از وی و ابو حنیفہ و صحابش و اسحق بن راہویہ است کہ ترک تسبیح بیلا
 مضرت است و اگر عمد ترک کرده ذبیحہ غیر حلال باشد و این مروی است از علی و ابن عباس و
 سعید بن المسیب و عطاء و طاؤس و حسن بصری و ابی مالک و عبد الرحمن بن ابی لیلی و جعفر بن
 محمد و ربیعہ و استدلال کرده اند بر روایت بیہقی از ابن عباس از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ اگر فرمود
 کہ در تسبیح نزدیک ذبح پس باید کہ یاد کند نام خدا را و بخورد و در رفع این حدیث خطاست زیرا کہ
 از قول ابن عباس است و کنذا اخرجه من قوله عبد الرزاق و سعید بن منصور و سعید بن حمید
 و ابن المنذر آری ممکن است استدلال برای این مذہب بمثل قوله تعالى رَبَّنَا لَا تُؤَلِّجْنَا
 اِنْ تَسِينَا اَوْ اَخْلَانَا بقوله صلی اللہ علیہ وسلم رفع عن امتی الخطا و النسیان انتہی کلامہ
 دو از دہم یاقوم اعلموا علی مکانتکم انی عاملٌ مَسْنُوفٌ تَعْلَمُونَ لاَ مَنْ تَكُونُ مَلَكٌ
 عَاقِبَةُ الدَّارِ گفته اند منسوخ است بآیہ سیف سیر و ہم قُلِ اَنْتَظِرُوا اِنَّا مُنْتَظَرُونَ
 گفته اند منسوخ است حکم انتظار در حق کفار بآیہ سیف چهار و ہم اِنَّ الَّذِیْنَ قَفَوْا مِنْهُمْ
 وَكَانُوا شِعَابًا لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ اِنَّمَا أَمرُهُم اِلَى اللَّهِ ثُمَّ يَنْبِئُهُم بِمَا كَانُوا
 یَفْعَلُونَ گفته اند منسوخ است بآیہ سیف یعنی ترک ایشان تا مجازات آہی در حقہم القدیر

گفتن این آیه بخیمه منسوخ بآیه سیف است و مراد بدان گفته اند یهود و نصاری اند و گفته اند مشرکین
و گفته اند عام است در جمیع کفار و مبتدعین و همین است صواب **سُورَةُ اَعْرَافٍ**
این سوره یکی است گزشت آیه وی قَوْلَهُ وَاسْأَلْهُمْ عَنِ الْقَرْيَةِ الِی قَوْلِهِ وَادِّ بَنَاتُنَا
الْجَبَلِ قَوْلَهُمْ و در وی یک آیه یاد آیه منسوخ است باقی همه محکم است **اَوَّلُ خُذِ الْعَصَا**
وَامْرُؤًا بِالعُرْفِ دَوْمَ وَاعْرِضْ عَنْ الْجَاهِلِیْنَ گفته اند اول منسوخ است بآیه **وَآتُوا الزَّكَاةَ**
و ثانی بآیه سیف و کلام در امثال این آیات گذشته **سُورَةُ اِنْفَالٍ** بسیار مفسرین
این سوره را مدنی گفته اند بلا اشتنا حی چنانکه ذیبه قال الحسن و عکرمه و جابر بن زید و عطار در وی
مثل هذا عن ابن عباس و در طبری از وی آورده که مگر مفت آیه من قَوْلَهُ یَمْکُرُ بِكَ لِلْیَمِیْنِ
کَفَرُوا الِی آخر سبع آیات منها در منسوخات در روز بعضی دوایه و نیز بعضی شش آیه و نیز در
بعضی زیاده است **اَوَّلُ کَسَلُوا نَكَ عَنْ الْاِنْفَالِ طَقِلَ الْاِنْفَالُ لِلّٰهِ وَالرَّسُولِ** گفته اند
منسوخ است بآیه **وَاعْلَمُوا اَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَیْءٍ فَانَ لِلّٰهِ وَنَحْمُوسَ** یعنی در آیه اول نفل
خاص بود بر خدا و رسول درین آیه چهار خمس بر اغانمان مقرر گردید و یک خمس بر ا
خدا و رسول و غیرهما و این رفته است مجاهد و عکرمه و ابن عباس و نیز جمعی از باب تخصیص
نه نسخ پس محکم خواهد بود **دَوْمَ وَمَا كَانَ اللّٰهُ لَیُعَذِّبَهُمْ وَاَنْتَ فِیْهِمْ وَاَوْ مَا كَانَ اللّٰهُ**
مُعَذِّبَهُمْ وَاَنْتَ فِیْهِمْ و گفته اند منسوخ است بقوله **وَمَا لَهُمْ اَنْ لَا یُعَذِّبَهُمْ**
اللّٰهُ وَاَنْ یُّصَدِّقُوا عَنْ الْمُسْحِیْدِ الْحَرَامِ و این عذاب روز بدر و بعد از آن بود و نیز جمعی از آن
علم محکم است یعنی نفی عذاب متاصل است و گفته اند تنفیر راجع بمسلمین است که در میان
ایشان اند مراد آن که تا مستغفرین از مسلمین در ایشان موجود اند خدا عذاب نخواهد کرد بآنگاه
عذاب ایشان بنا بر بودن مسلمانان در اصلااب ایشان نیست آبن عباس گفته دوامان بود
در ایشان یکی آنحضرت صلی الله علیه و سلم که رفت دوم استغفار و آن باقی است سوم
قُلْ لِلّٰهِ الدِّیْنُ کَفَرُوا وَاِنْ یَنْتَهُوْا یُعْظَ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ ط گفته اند منسوخ است
بآیه **وَقَاتِلُوهُمْ حَتّٰی لَا تَکُوْنَ فِتْنَةً** یعنی در آیه اول وعده مغفرت بر یازماندن از عداوت
و قتال رسول کردند بعد حکم قتال با ایشان دادند و نیز جمعی محکم است و مراد آنها از قتال

بدخول در اسلام است یا از کفر و رد و دلیل است بر آنکه اسلام قاطع و مادم خیر است که پیشتر
از وی بوده چهارم و دانیلو هم حتی لا تگوون فتنه گویند نسخ است بایه سیف و این
در حقیقت از باب تخصیص نبایت است نه از باب نسخ و آن جَعَلُوا لِلَّهِ مَا جَعَلُوا
گفته اند نسخ است بقوله قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ إِلَى قَوْلِهِ حَتَّى
يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ یعنی در آیه اول ذکر مصاحبت با یهود بود و بعد
نسخ پذیرفت ششم آن یَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا إِمَّا شَتَيْنَ لَللَّغَةِ اَنْ
نسخ است بقوله اَنْ لَّخَفَ اللَّهُ عَنْكُمْ دَعَلِمَ اَنْ فِيكُمْ ضَعْفَاءُ فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ
مِائَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا إِمَّا شَتَيْنَ یعنی پیشتر حکم بود که یک مسلمان در غزوه از ده کافر
مقابل کند و دیگر نیز بعد حکم شد که از دوس فرار نکنند و در فوز الکبیر گفته قلت هی کما قال
انتهی و در حقیقت تخفیف شدید است نه نسخ اصل حکم سفتم وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ
بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ اَنْدَسُخِ است بقوله وَأُولَئِكَ أَكْرَامُ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ
یعنی مهاجرین و انصار و ارب یکدیگر میشدند بهجت و نصرت پس نسخ شد این حکم ندوی
القریبی شتم وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَمَّا جُوا وَلَمْ يَكُنْ لَكُمْ تَرْتِيبٌ حَتَّى يَخْرُجُوا اَنْدَسُخِ
نسخ است بقوله وَأُولَئِكَ أَكْرَامُ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ یعنی اول میراث باسلام مع الحجه
بود بعده بموالات و نصرت شد پس باولی الارحام نسخ شده و بعضی قرار یافت و بعضی
گویند حکم است در آیه اخبار است بآنکه بعضی قریبات اولی تر بعضی است نه آنکه میراث بموالات
و نصرت نسخ باشد اما ابن عباس بنسخ رفته و گفته مهاجر متولی اعرابی و ارب او نباشد حال آنکه
مومنی بود و همچنین اعرابی و ارب مهاجر نباشد پس نسخ کرد آنرا ایه ارحام **سُورَةُ**
مِرَاتِ و آنرا سوره توبه هم خوانند مدنی است قرطبی گفته باتفاق نزولش بعد فتح مکه است
و در وی از آیات نسخ یک آیه و نزول بعضی سه و نزول بعضی شش آیه یا زیاده است **أَوَّلُ**
بَرَاءَةٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ گفته اند نسخ است بایه
سِيفِ دوم **وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ**
ضَحَاكُ گفته نسخ است بایه سیف حسن گفته حکم است سوم **وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ**

تا تبیین صادق از کاذب و اذن در بنجای سوی اذن بعد تثبیت و اید اعلم، هفتم
 اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ
 لَهُمْ گفته اند منسوخ است اول او باخره او یعنی کن یَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ و گفته اند بقوله تعالى
 وَلَا تَقْصِلْ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ گفته اند آیه اولی در حق قومی
 و این دیگر در حق قومی دیگر بعضی گفته اند اول در حق منافقان است و این در حق یهود و نیل
 غیر فلک و زرد اکثر اهل علم محکم است معنی آنکه او تعالی رسول را خبر کرد که صد و شصت نفر
 در حق ایشان و عدم او برابر است زیرا که اینها نه اهل استغفار اند و نه اهل مغفرت پس این
 پس گویا مثل تو ای تعالی است قُلْ أَنْتَقُوْا أَطُوعًا أَوْ كَرْهًا لَّنْ يَّتَقَبَّلَ مِنْكُمْ هفتم
 الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَنِفَاقًا گفته اند منسوخ است بقوله وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يُّؤْمِنُ
 بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و این در نفس الامر تخصیص علم است نه نسخ احکام و همچنین در آیه وَمِنَ
 الْأَعْرَابِ مَنْ يَّتَّبِعُ مَا يَنْفِقُ مِنْهُمَا الْحَقُّ گفته اند منسوخ بآیه مذکوره و در حقیقت درین آیات
 بیان تنویع اعراب است که بعضی جنان نه نسخ کی بدگیری و لهذا جمعی از اهل آزاد اخل محکم
 داشته اند و هو الحق **سوره یونس** یکی است مگر آیه یون قولاً فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ اِلَى
 آخرها همچنین روایت کرده است قرطبی در تفسیر خود از ابن عباس و از مقاتل آورده که گوی
 یکی است الا دو آیه و از گوی یکی آیه نقل کرده و محکی است از حسن و عطاء و عکرمه و جابر که یکی
 بلا استناد و روی از منسوخات نزد بعضی پنج آیه است و نزد اکثر دران و در مائده هیچ نه اول
 اِنِّیْٓ اَخَافُ اَنْ عَصَيْتُ رُبِّیْ عَذَابَ یَوْمٍ عَظِیْمٍ گفته اند منسوخ است بقوله لِيُغْفِرَ لَكَ
 اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ و کلام در مثل این آیات گذشته دوم اِنظُرْ
 اِنِّیْ مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْظَرِیْنَ گفته اند منسوخ است بآیه سیف سوم وَاَنْ كَذَّبْتُمْ
 فَقُلْ اِنِّیْ عَمِلْتُ وَلَكُمْ عَمَلُكُمْ منسوخ است بآیه سیف چهارم کَذَّبَ الْمُتَدَايِ
 فَانْتُمَا يَتَدَايَا لِيُنْفِسَا اِلَى الْخَمْرِ منسوخ است بآیه قال یحیی بن جهم حتی یخمسکم الله منسوخ است بآیه
 سیف **سوره هود** یکی است در قول حسن و عکرمه و جابر و گفت ابن عباس
 و قتاده الا یک آیه و هی قوله اَتِمُّوا الصَّلَاةَ طَرَفَا النُّهَارِ و در نزد اکثر پنج آیه منسوخ است

و من بعضی است آیه است اول مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْخَيْرَ الدُّنْيَا وَآخِرَتَهُ يَقُوْلُ اللَّهُمَّ
 اَعْمَلْ لِي فِيهَا وَمِنْهَا لَا يَخْسُوْنَ ه گفته اند منسوخ است بآیه سوره بنی اسرائیل مَنْ كَانَ
 يُرِيدُ الْخَيْرَ الْعَاجِلَةَ نَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ و این در حقیقت از باب تعید اطلاق
 است نه نسخ دوم قُلْ لِلَّذِيْنَ لَا يُؤْمِنُوْنَ اَعْمَلُوْا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ اَنَا عَمِلْتُ لَكُمْ
 مِّنْهُ سِتْرًا مِّنْ بَآئِ سِيفٍ وَانْتَظِرُوْا اَنَا مُنْتَظَرٌ و نه نسخ این آیه هم بآیه سیف
 است که مقدم و چون این آیات در کتاب عزیز مکرر وارد شده جدا شمردن آن در باب
 نسخ و جبهی وجه ندارد و الله اعلم **سوره یوسف** علیه السلام تمام او یکی
 و گفته اند باین مکه و مدینه وقت هجرت نازل شده و این عباس گفته مگر چهار آیت و نیست
 در آن نسخ و نه منسوخ **سوره رحل** در اختلاف است که یکی است یا مدنی سجد
 بن حبیب حسن و عکرمه و عطاء و جابر بن زید یکی گفته اند و این الزبیر و کلبی و مقاتل گفته مدنی
 و قول سوم آنست که مدنی است مگر دو آیت و در وی دو آیت منسوخ است اول وَاِنَّ
 رَبَّكَ لَكُنْذِرٌ وَّ مَغْفِرَةٌ لِلنَّاسِ عَلَىٰ ظُلْمِهِمْ ه گفته اند منسوخ است بآیه اِنَّ اللّٰهَ لَا يَغْفِرُ اِنَّ
 تَشْرِكَ بِهٖ قَالَ اضْحَاكٌ و این در صورتی است که ظلم بجنه کفر یا شرک باشد که قال تعالی
 اِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيْمٌ و نزد اکثر اهل علم معنی معصیت است و مغفرت مومن عاصی نه است
 اهل سنت و جماعت است و درین صورت آیه محکم باشد نه منسوخ شوکانی گفته در وی بشارت
 عظیم است در جای که میرزیرا که انسان بجمال اشتغال بظلم تائب نمیشد و لهذا گفته اند کلین آیه
 در حق عصات موحدین است خاصه یا مراد بغفرت در اینجا تاخیر عقاب است تا آخرت تا مطایب
 شود بحکایت او تعالی استعجال کفار را بر آن عقوبت و میفراودست جمله ما بعد وَاِنَّ رَبَّكَ
 لَشَدِيْدُ الْعِقَابِ یعنی معاقب عصات کند و این از کافرن است حسب اقتضای مشیت
 خود در وارا آخرت اشتهی دوم فَاِنَّمَا عَلَيْكَ الْكَلِمَةُ مِّنْهُ سِتْرًا مِّنْ بَآئِ سِيفٍ زیرا که مفاد آیه
 ادلی صرف تبلیغ رسالت است بدون مقاتله و در آیه مانی بدان حکم کردند و در حقیقت نسخ نیست
 بلکه ترقی است در حکم چه تبلیغ در قتال بر وجه ابلغ موجود است و الله اعلم **سوره ابراهیم**
 یکی است که از خبر ابن جریر و ابن عباس و الزبیر و حگاه القرطبی عن الحسن و عکرمه و جابر

بن زید وقتاده مکر و آیه یا سه آیه وی قول الله تبارک و تعالی الذین بدلوا نعمت الله کفرًا الی
 قوله فان مصید کثر الی التاریخ و درین سوره از تسبیح و منسوخ پنج نیست بلکه تمام او محکم است
 است **سوره حجر** یکی است بالاتفاق قاله القرطبی و روی نحوه عن ابن عباس و
 عبد السبن الزبیر و دهان سه یا چهار آیه منسوخ است اول ذرهم یا کلووا و یشبعوا گفته اند
 منسوخ است بآیه سیف دوم فاضی الصلح الحسین منسوخ است بآیه سیف عکرمه
 و مجاهد گفته این آیه پیش از قتال است سوم لا تملک عینک الی ما متعنا به ازواجاً
 منهم گفته اند منسوخ است بآیه سیف و در نسخ درین آیه غیر ظاهر است زیرا که در وی چیزی
 کرده اند از التقات بسوی رخارف دنیا و ادست نظر بسوی آن عدم خزن بر متع ایشان
 درین دارد و خفض خجل و لیلین جانب بر آمویندن چیزی از قتال که آیه سیف ناخوش باشد
 و لهذا اکثر اهل علم آنرا محکم و شستنه اند همارم فاصدع عیاناً و عراض عن الشکر کین
 منسوخ است بآیه سیف قاله ابن عباس و در حقیقت محکم است معنی آنکه هر کس بکار خود و
 اعراض کن از ملامت ایشان و ملتفت مشو بسوی مشرکین که سر زش نمایند ترا بر دعوت
 اسلام و مژدگان این معنی است جمله ما بعد انا کفیناک المستهزین **سوره نحل**
 یکی است بتامها در قول حسن و عطاء و عکرمه و جابر و ابن عباس و ابن الزبیر و در روایتی
 از ابن عباس آمده مگر سه آیه از آخر او که میان که و مدینه در منصرف آنحضرت صلی الله علیه
 و آله و سلم از احد فرود آمده و این سوره سوره نغم هم نامند و روی دو یا سه حکم منسوخ است
 و نزد بعضی تمام او محکم است اول و من نعمات الغنل و الاغنیاء تتخذون من
 سکناً اورد فاحسن ما گفته اند منسوخ است بآیه انما یحرم رابی الفواحش ما ظهر
 منها و ما بطن و الاثم و اثم یعنی خمر است در رفع القید گفته نزول این آیه قبل تحريم
 خمر بود و سکر در لغت حبش سکر که باشد و نذوق حسن طعام و اهل لغت گویند سکر نام خمر است
 و ابن عباس گفته سکر آنچه حرام است از ثمره او و رزق حسن آنچه حلال است و ابو داود
 در نسخ و ابن منذر و ابن ابی حاتم از وی روایت کرده اند که سکر بنید است در زنج
 بنیب پس نسخ که در آنرا قوله انما الحمر و المیسر انتهى و بعضی معنی آیه چنین گفته اند که

ثمرات الخلیل و عتاب رزق حسن بود شما از وی اخذ سرگردید پس برین تقدیر منسوخ نباشد دوم
 فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاءُ كَقَوْلِهِمْ لَنْ نَجِدَكَ فِي الْحَضَرَةِ وَدَرِجَتِهِ دَرَجَاتٍ
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر تو ای پادشاه پشید غدر است که نیست بر تو مگر سایندن پس محکم
 باشد سوم وَجَادِلْهُمْ بَالِغٍ دَعْوَاهُمْ كَقَوْلِهِمْ لَنْ نَجِدَكَ فِي الْحَضَرَةِ وَدَرِجَتِهِ دَرَجَاتٍ
 است زیرا که این مجادله بسیار است حجج قطعیه مفیده یقین یا حجج ظنیه اقناعیه موجب تصدیق
 بمقدمات مقبوله و آن مجادله سیف و شنان است دعوت را همین دو طریق است پس بر
 و این جمع است میان هر دو آیه و الله اعلم **سُورَةُ بَنِي إِسْرَءِيلَ** یکی است مگر
 سه آیه در روی نزد بعضی و آیه منسوخ است **أُولَئِكَ الَّذِينَ تَرَتَّبْتَ أَرْحَامَهُمْ أَكَادِبِيَانِي صَفِيًّا**
 ابن عباس گفته نازل شد بعد ازین مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ
 بِأَنَّهُمْ كَانُوا أُولَىٰ قُرْبَىٰ وَدَرِجَتِهِ دَرَجَاتٍ از باب تخصیص است نه نسخ دوم وَمَا أَرْسَلْنَاكَ
 عَلَيْهِمْ دَكِيلًا ه منسوخ است بآیه سیف در فتح القدر گفته ما و کلناک فی منعم عن الکفر
 و قهرهم علی الايمان و قیل ما جنناک کفلا لهم تو خدایم ای منتهی و برین معنی آیه محکم
 است نه منسوخ **سُورَةُ هُودٍ** قطعی گفته یکی است در قول جمیع مفسرین و به قال
 ابن عباس و ابن الزبیر و تمام او محکم است در روی هیچ آیه منسوخ نیست **سُورَةُ هُرَيْرٍ**
 علیها السلام ابن عباس و ابن الزبیر و عائشه رض گفته نازل شده است بکه در روی نزد بعض
 چهار آیه منسوخ است **أُولَئِكَ الَّذِينَ تَرَتَّبْتَ أَرْحَامَهُمْ أَكَادِبِيَانِي صَفِيًّا**
 وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ گویند منسوخ است بآیه سیف و زوال مفسرین محکم است زیرا که جمیع مفسرین
 هر دو آیه ممکن است چه در روی حکایت غفلت ال دنیا است در دنیا حکم ترک قتل یا یتیمان
 دوم فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسُوفَ
 يَلْقَوْنَ أَعْيَابَهُمْ گفته اند منسوخ است بآیه مَا يَلْعَابُ الْكَافِرِينَ وَابْنُ عَبَّاسٍ قَالَ أُولَئِكَ
 يَلْعَابُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يَلْعَابُونَ شَيْئًا و این از باب تخصیص عموم است نه نسخ سوم فَمَنْ
 مَنْ كَانَ فِي الصَّلَاةِ قُلُوبُهُ لَمْ يَلْعَابُ الْكَافِرِينَ گفته اند منسوخ است بآیه سیف و زوال مفسرین
 اهل علم محکم است معنی آنکه حق تعالی رسول خود را حکم کرد که جواب دهد کسانی را که از اخبار بپرسند

بخطوط دنیویہ خود کہہ کہ مستقر ضلالت باشد چمن ادراد ضلالتش اید اکنده و اگر چه فیہ صیغہ امر است اما خارج مخرج خبر است از برای بیان امہال و تعالی عصمت را تا معاذیرشان منقطع نشود و در قیامت بآنها گفته اید اؤکھ تعتمہ کھ ما یبتد کؤ فیہ من تک کس یا از برای استلج است کقولہ انما نملیٰ لھم لیزدادوا انما و گفته اند ما دبا یہ دعاست بد و تنفیس زباج گفته ما و ملین است کہ حق تعالی جزای ضلالت ایشان ترک ایشان و تنذیر در دنیا گردانیدہ نیست در آیہ امر بعد تعرض بآنها کہ بایہ سیف منوخ باشد چهارم فلا تعجل علیہم لکونہ منوخ است بایہ سیف **سورۃ طہ** قرطبی گفته کی است در جمیع وہ قال ابن عباس و ابن الزیر و در آن از منوخت دویاسہ آیہ است اول ولا تعجل بالقرآن منوخ است بقولہ سنقرئک فلا تنشیہ دوم فاصبر علی ما یقولون منوخ است بایہ سیف و این در صورتی است کہ ما و بصیر ترک قتال باشد و اگر صبر بہ است و عداوت و شتم و ایذا رسانن ایشان است پس آیہ حکم باشد و ہوا الصواب در فتح الصیرر گفته ای ساحر کذاب و نحو ذلک من مطاعنہم الباطلۃ

سوم قل کل متربص فان لیسہ سورۃ
منوخ است بایہ سیف **سورۃ انبیا** علیہم السلام کی است در قول یکتان قالہم العربی و در و نزول بعض یک یا و آیہ منوخ است **اول انکم و ما تعبدون من دون اللہ حصب جہنم و انکم لھا و ایدون** گفته اند منوخ است بقولہ ان الذین سبقت لھم قیامۃ الحسنۃ اولئک عنہا مبعثون و این در حقیقت از باب تخصیص است **ثانی ووم فان تولوا فقل اذنتکم علی سواہ و ان اذنتی اقرب الی ام یعبدن انما تعبدون** گفته اند منوخ است بایہ **قال یعنی و ما یہ اول فرزد و دنیا ہم کہ چہ اذن شہ ما را در عائدہ شما** پس بایہ سیف منوخ آن حکم کرد و نزول اکثر اہل علم سفین شریعت است کہ اگر اعراض کنند ایشان از اسلام بمو انجا نیند شمار کہ ما و شمار بریم یعنی در جہل و نیستن ملج میان با پس یہ حکم باشد **سورۃ الحج**

در وی اختلاف است ابن عباس و ابن الزبیر و قتاده گفته اند مدنی است مگر چهار آیه و ما
 ارسلنا من قبلك من رسول الى نوامه ع ان اب يوم عقيم و جمهور گویند مختلط است بعض
 کی و بعض مدنی و گفته اند اول سوره ناسی آیت مدنی است بانی یکی و پنج آیه از ان بلی مدنی
 و منسوخ همان دو بانه حکم است اول و ما ارسلنا من قبلك من رسول و لا ننبی الا
 اذا تشی الفی الشیطان فی امینته و گفته اند منسوخ است بقوله سنقرک فلا تشی
 انزل و اکثر اهل علم حکم است و همان تسلی است از برای آنحضرت صلی الله علیه و آله سلم که القای شیطان
 غلط و نسیان را در تکلیف و قناریات شما چیزی جدید نیست یا پیغمبران سابق نیز این چنین
 کرده لیکن از تعالی القای او را منسوخ و آیات خود را محکم ساخته و آنحضرت صلی الله علیه و آله سلم باین
 است از قبول القای شیطان بحکم و ما یهطق عن الهوی این هوا که حی و حق و حق و حق
 که در سبب نزول این آیه در اکثر تفاسیر نوشته اند از جریان این عبارت که تلك الغرانیق العلی
 و ان شفاعتکم لایتحیی بربان آنحضرت صلی الله علیه و آله سلم نزد محققین اهل حدیث هیچ وجه صحیح
 نشده و باینکه فی فصل مریدی نوشته بهی گفته این قصه غیر ثابت است از جهت نقل بعد
 از راویان او حکم کرده و گفته مدحون اند و امام الیمه ابن خریجه فرموده این قصه از وضع زنا و
 است و بعد از سر مندی شیخ احمد فاروقی که در کتابت خود بدان تسک نموده گویا بر ابطالش
 مطلع نشده قاضی عیاض و شافعی گفته اجماع کرده است که در آنچه طریق ادبلاغ است
 از اخبار پیغمبری بخلاف ما ابو علیه آنحضرت صلی الله علیه و آله سلم در وی محصوم است قصدا و
 عمدا و سهوا و غلط این اکثر گویند بسیار مفسرین قصه غرانیق ذکر کرده اند لیکن همه طرق او
 سلب است و ندیم آنرا مستبعد و صحیح انتهی دوم الله یحکم بینکم یوم القیمه فیما
 کنتم فیه متخلفون گفته اند منسوخ است بایه سیف و در نفس الامر تعلیم است ابتدا
 که این چنین جواب دهند مجادل با باطل را پس آیه محکم است نه منسوخ سوم و جاهدوا
 فی الله حق جهاده گفته اند منسوخ است بایه فالتقوا الله ما استطعتم اما اکثر اهل علم بر آنند
 که محکم است و منسوخ حق جهاد است که ترسند در راه خدا از لومت لایم یا بفرغ جهاد را
 ایجادین الهی است و در فتح القدر گفته مقاتل و طبری گفته اند آیه منسوخ است بایه مذکور و در

کرده اند این را بآنکه تخلیف مشروط است بقدرت پس نیست حاجت بسوی مجبر بنسخ
سوره مؤمنون کمی است بلا خلاف در قول جمیع قائله القرطبی و در وسع تر و بعضی در
 آیه منسوخ است **اول** **قَدْ زُهِمَّ فِي غُرَّتِهِمْ** حتی چنان که گفته اند منسوخ است بآیه
 سیف و گفته اند حکم است معنیش آنکه ترک کن ایشان را در جهل ایشان که نیستند اهل هدایت
 و تنگ نشود سینه تو از تاخیر عذاب ایشان زیرا که هر چه را وقتی مقررت و مودقت با نبی می
 احسن منسوخ است بآیه سیف گفته اند حکم است در حق این است و در حق کفار منسوخ است زیرا که در صغیر و عظام
 است از حدت بیه کفار که شرک باشد گفته اند حکم است علی الاطلاق زیرا که ما را محبوبی است تا دوستی کند و دوستی
 نشویم و این عبارت را بر این نیز گفته اند و در و دیهاست آیه منسوخ است **اول** **الَّذِينَ**
لَا يَتُكَّمُوا إِلَّا رَأْيَهُ أَوْ مَشْرُكَةً وَالْزَّانِيَةُ لَا يَنكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ وَحُرْمَتُهُ
ذَلِكَ عَلَى الَّذِينَ مَنَعُوا گفته اند منسوخ است بقوله **وَأَنكِحُوا الْأَيَامَىٰ مِنكُمْ** و قيل بقوله **فَأَنكِحُوا**
مَا كَلَبَ كُفْرُكُمْ مِنَ النِّسَاءِ و سعید بن مسیب گفته باجماع در نور البکیر گفته احمد موافق ظاهر این است
 و معنیش ز و غیر وی آنست که نیست گفتن مکتب کبیر و مکرز این را یا اختیار زانیه سبب نیست
 و قوله **حُرِّمَ** ذلك اشاره بسوزنا و شرک است پس منسوخ نیست و قوله **وَأَنكِحُوا الْأَيَامَىٰ** عام
 است ناسخ خاص نمی تواند شد انتهی شوکانی در فتح القدر گفته اختلاف کرده اند اهل علم در معنی این
 آیه بر اقوال یکی آنکه مقصود از آن تشبیح زنا و اهل است و آنکه زنا محرم است بر مؤمنین و معنیش
 آنست که زنا نمیکند زانی مگر زانیه و بالعکس پس نکاح در وی معنی و طی است نه معنی عقد زنا و
 شرک بحجت عموم اوست در معاصی از زنا و غیره و بزجاج این وجه را رد کرده و گفته شناخته نمی شود
 نکاح در کتاب خدا مگر معنی تزویج و رد کرده اند برین رد بآنکه نکاح معنی و طی در کتاب الله ثابت
 است و منه قوله **حَتَّىٰ تَنْكِحُوا زَوْجَافِكُمْ** و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرموده که مراد بدان و طی
 است و از جمله قائلین معنی و طی در آیه مذکوره سعید بن جبیر و ابن عباس و عکرمه اند و دم آنکه این
 آیه در حق زانی خاص فرود آمده پس خاص باشد بدان حکما قال الخطابی سوم آنکه در مرد از مسلمان
 نازل شده پس مخصوص باشد بکوفه یا بجا هر چهارم آنکه در اهل صفه فرود آمده و مخصوص با ایشان است
 قائله ابو صلیح پنجم آنکه مراد زانی ضایعه محدود اند حکما و الزجاج و غیره عن الحسن گفته که این حکم

خداست که تزوج نکند زانی محدود و مکرزانی محدود را و مثل آن مردیست از ابراهیم خنجر و پان
 قائل اند بعضی اصحاب شافعی ابن عربی گفته و این صحیح نیست نظراً بخانکه ایت نیست نقل است
 آنکه این آیه منسوخ است بایه ایامی نحاس گفته و برین قول اند اکثر علما مفتیم آنکه این حکم منسوخ غالب
 است و معنی آنست که غالب زانیان رغبت نمی کنند مگر در ازدواج زانیه مثل خود و غالب
 زنان زانیه را رغبت نمی شوند مگر بازایان ایشال خویش و مقصود چه مومنین است از نکاح زانی
 بعد از جرایشان از زنا و این ارجح اقوال است و سببش شاید اوست و اختلاف کرده اند در جوا
 تزوج زانی که این کس با وی زنا کرده است شافعی و ابو حنیفه جاز گویند و مروی است از ابن عباس
 و روایت کرده اند از عمر و ابن مسعود و جابر عدم جواز آن و گویند آن هر دو زانی اند ایداد باین
 قائل است مالک و معنی حرم ذلک علی المؤمنین هز و ایشان آنست که نکاح زوانی
 محرم است بنابر آنچه در صورت از تشبه بقاق و تعرض تهبت و طعن در نسب گفته اند مکره است
 فقط و تشبه از آن تحریم بر ابدال و در جرست انتهی کلام الشوکالی رحم و بسط سخن درین سلسله
 در سبک النخام شرع بلوغ المرام و تفسیر آیات احکام کرده ایم فلیرجع الیهادوم و لا تَقْبَلُوا
 لَهُمْ شَهَادَةً اِذَا هُمْ كُفَرُوهُمْ كُفَرُوهُمْ كُفَرُوهُمْ كُفَرُوهُمْ كُفَرُوهُمْ كُفَرُوهُمْ كُفَرُوهُمْ كُفَرُوهُمْ
 با شناس است نسخ سوم و الذین یؤمنون اذوا حجتهم و لا یکن لهم شهاده الا
 انفسهم فشهاده احدیهم اربع شهادت بالله و الله لکن الضد قین گفته اند
 منسوخ است بدو آیه یکی و الخامسة ان کفنه الله علیه ان کان من الکاذبین و دیگر
 و الخامسة ان غضب الله علیها ان کان من الصادقین و لکن این نسخ غیر ظاهر است پس
 آیه حکم باشد چهارم یا ایها الذین امنوا لا تدخلو ابیوت غیر بیوتکم حتی تستأذنوا
 و تسلموا علی أهلها گفته اند منسوخ است بقوله لیس علیکم جناح ان تدخلو ابیوتنا
 غیر مسکونه فیها متاع لکم و قال ابن عباس و این نیز تخصیص است نسخ پنجم قل
 للمؤمنات یغضن من ابصارهن و یحفظن فروجهن و لا یتدین زینتهن
 الا ما ظهیر منهن ای منسوخ است بقوله و القواعد من النساء اللاتی لا یرجون
 نکاحاً فلیس علیهن جناح ان یضعن ثیابهن غیر متبرجات بزینة و الایه ویر

در حقیقت تخصیص است از عموم نه نسخ مفهوم ششم **فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكُمْ مَآحِظٌ**
وَعَلَيْكُمْ مَآحِظُهُمْ گفته اند منسوخ است بآیه سیف زیرا که معنی آیه اولی است که نیست
بر رسول مگر آنچه امر کرده شد بدان از تبلیغ و و اگر از اینجا آورده پس آیه قتال نسخ وی نمود و سخن در عدم
منسوخیت پیچ آیات بیشتر گذشت مفتاح **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَيْسَ أَذِنُكُمْ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ**
وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِالْحُكْمِ مِنْكُمْ ثَلَاثًا مَّرَاتٍ آیه گفته اند منسوخ است بقوله **وَإِذَا بَلَغَ**
الْأَطْفَالُ مِنْكُمْ الْحُكْمَ فَلْيَسْتَأْذِنُوا كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ و در آتقان گفته
گویند منسوخ است و گویند نیست و لیکن تهاون کردند مردم در عمل بدان انتهی در فوزه آیه گفته
ندرب ابن عباس است که منسوخ نیست و این وجه و اولی با عتقاد است انتحی و فتح القدر
نوشته اختلاف کرده اند و مراد بقول می لیست از حکم بر اقبال اول آن نه منسوخ است قاله سعید
بن المسیب سعید بن جبیر گفته امر در روی برای ندب است نه برای وجوب و گفته اند واجب
بود آنچه ابواب بودند پس اگر آن حال عود کند وجوب هم عائد شود حکاه المهدومی عن
ابن عباس و گفته اند که امر در اینجا برای وجوب است و آیه حکم غیر منسوخ است و حکمش ثابت
است بر مردان و زنان و طبعی گوید و همین است قول اکثر علما و ابو عبد الرحمن سلمی گفته آیه خاص
است بر زنان این عمر گفته خاص است بر مردان مراد بقول **مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ** غلامان و کنیزان اند
و بقول **كَمْ يَبْلُغُوا الْحُكْمَ** صبیان احرار انتهی کلامه **سُورَةُ الْفُرْقَانِ** کی است تمامها
در قول جمهور و ابن عباس و قاده گفته مگر سه آیه که در مدینه نازل شده **وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ**
مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ آیات در روی یک یا دو آیه منسوخ است **أَوَّلُ** و **إِذَا خَاطَبَهُمْ**
الْبَغَاةُ فَلْيَقُولُوا اسلاما گفته اند منسوخ است بآیه سیف و نزد اکثر اهل علم حکم است نیست
در روی از تسلیم بلکه از تسلیم معنی برایت معنی آنکه تحمل میکنند بنوعین اینها می آید و سهل و سه را چهل
نمیکنند با جاہل و نه سه با سفیه و فتح القدر گفته سیبویه گوید با مورد نشندند مسلمین آنروز با سلام
بر مشرکین و لیکن برین قول که تسلیم است از شما نیست خیر و نه مشرکیان ما و شما مبر و گفته لائق آن بود
که چنین می گفت امر کرده نشندند مسلمانان آنروز بجهربا ایشان پس با مورد نشندند بدان محمد بن نبیه
گوید خطا کرد سیبویه و این آیه و بد عبارت آورد و نحاس گفته معلوم نیست برای سیبویه کلامی در معنی

نسخ و منسوخ مکررین آیه زیر که در آخر کلام خود گفته منسخها آیه سیف گویم همچنین میباشد کلام
 متکلم در غیر علم خود و شکی اود در غیر طریق خود و امر کرده نشدند مسلمانان بسلام بر شرکان نهی
 کرده شدند از آن بلکه مامور گردیدند بقتل و هجر جمیل پس نیست حاجت بسو و دعوی نسخ زنتی
 دوم و یحیی بن مهران نسخ است بقوله الامن کتاب و امن و عمل عمللاً
 صالحاً و قبل بقوله یعطهم ما دؤن ذلك یعنی مأیة اول حکم خلوف را از برای عصا کین
 کرده بودند بعد تا بنین را انانها استنفا فرمودند پس حکم اول منسوخ گشت و در حقیقت
 مخصوص گشت نه منسوخ **سوره شعرا** مکی است نزد جمهور و ابن عباس گفته مگر
 چهار آیه از آخر او که بمبدی نازل شده و بی الشعراء ائیت بهم الغاوان الحزینست در رو
 نسخ و نه منسوخ بلکه مجموع وی محکم است مگر یک آیه نزد بعضی که آن الشعراء ائیت بهم
 الغاوان باشد گویند منسوخ است بقوله الا الذين امنوا و عملوا الصالحات و در حقیقت مخصوص
 با استنفا است نه منسوخ **سوره ممل** قرطبی گفته همه آن مکی است در قول یکنان و تمام
 او محکم است نیست در رو منسوخ مگر یک آیه نزد بعضی اهل علم که آن قوله تعالی است انا انما امن
 المذینون یعنی نیست برین مگر انداز که اعلام مع التخلف باشد و آن منسوخ است بآیه سیف
 و مع هذا انظم آیه غیر منسوخ است زیرا که وی بنی شبه مندر و بیشتر **سوره قصص**
 تمام او مکی است در قول حسن و عکریم و عطا و ابن عباس گفته نازل شد میان مکه و مدینه و این
 سلام گفته در حصد وقت هجرت و در رو یک حکم منسوخ است لانا عملنا و لکم اعمالکم و انما
 آیه سیف است قاله الزجلج و نزد اکثر اهل علم حکم است مراد آنکه ضرر کفرشان به مالاتی میشود و نفع
 ایمان با بشا مالاتی شدلی است **سوره عنکبوت** در وی اختلاف است ابن
 عباس و ابن الزبیر و حسن و عکریم و عطا و جابر بن زید گفته تمام او مکی است و قاده و ابن
 در روایتی گفته تمام او مدنی است و علی بن ابی طالب گفته نازل شد میان مکه و مدینه و در رو
 یک حکم منسوخ است بر رو بعضی اهل علم و بقوله تعالی و لا تجد لک اهل الکتاب الا
 بالاتی هی احسن و ما خوش آیه سیف است قاله قاده و مقاتل و گفت نحاس مگر که قائل نسخ
 اوست احتجاج می کند بآنکه آیه مکی است و در الوقت قتال مفروض نبود و نه طلب جزیه و نه

آن انبیا و زود کثر ال علم حکم است معنی وی آنست که مجاد میکند بکسانی که ایمان آورده اند
از یهود و نصاری و محمد صلی الله علیه و سلم مثل عبد السدین سلام مگر بخصیلت حسن یعنی بموفقیت و آنچه
حدیث میکنند شمار از اخبار اهل کتاب مراد به الا الذین ظلموا ویرحمت کسانی اند که باقی هستند
بر کفر خود یا مراد آنست که در دعوت ایشان سوی سلام مجاوله حسن کنید ببنیاد ایشان جمع
و بلا این نه فاشست اغلاظ مگر با کسانی که ظلم می کنند و طریق ادب با مسلمانان سپردن که ایشان
مجادله بخشونت مضایقه ندارد و اکثر مفسرین باین تفسیر کرده اند **سُورَةُ رُومٍ** بلا خلاف
یکی است قالا القطبی و روی یک حکم منسوخ است قاصِدُ الرِّانِ وَ حُدَّ اللَّهُ حَتَّى كُفِّتَ اَنْدَسُخَ اَنْ بَابُ
سیف است و زود جهو و حکم است زیرا که معیشت آنکه صبر کن بر اینده ای ایشان فقطر باشد و عده
خدا را که در باب نصیر آنها و اعلامی حجت تو و اظهار دعوت تو کرده است و نیست خلاف در
سُورَةُ لقمان یکی است مگر سه آیه و لَوَاتَّ مَا بِي اَلَا رَاضٍ اِلَى اَخْرَاقِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَادِ
گفته مگرد و آیه و در روایتی از ابن عباس یکی است بلا اشتنا گویند و روی یک حکم منسوخ است
وَمَنْ كَفَرَ فَلَا يَحْزَنُكَ كُفْرُهُ اَلَا اَلَيْسَ مَرْجِعُهُمْ اِلَيْ سَيْفٍ سَتِ و زود کثر ال
علم حکم است معنی آنکه کفر کا فر را هیچ ضرر نمیکند **سُورَةُ سَجده** یکی است قالا ابن الزبیر
و گفت ابن عباس مگر سه آیه اَمَّنْ كَانَ مُؤْمِنًا اِلَى اَخْرَاقِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَادِ و روی یک حکم منسوخ است
قَالَ تَعَالَى فَاعْرِضْ عَنْهُمْ وَاَنْتَظِرْ اَنْفُسَهُمْ مُنْتَظِرُونَ ه گویند ناخوش آیه سیف است و گفته
حکم است زیرا که گاهی واقع میشود اعراض یا امتقبال و مراد انتظار یوم ملاک ایشان است نقل
و آن روز بدر بود با انتظار فتح روز قیامت **سُورَةُ احزاب** یکی است قالا ابن
عباس و روی دو آیت منسوخ است یکی وَلَا تَطْعَمُ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ وَ دَعَاءُ اَذَاهُمْ
وَلَوْ كُنَّا عَلٰى اللَّهِ ه گفته اند منسوخ است بآیه سیف و زود جهو و حکم است و در و تعرض است
بنصیر و صلی الله علیه و سلم زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم معصوم است ازینکه اطاعت ایشان
کند در چیزی از آنچه میخواهند و اشارت می کنند بدان از دامنست در دین و در و امر است
بعدهم بهالات بایزاده ای ایشان ببارتصلب آنحضرت صلی الله علیه و سلم و در دین و شدت و
بر اعدا و دوم که اَجْعَلْ لَكَ الشِّتَاءُ مِنْ بَعْدُ وَلَا اَنْ تَبْدَلَ رِيحًا مِنْ اَذْوَابِهِمْ كَوْنُ

اعْجَبْكَ حُسْنُهُنَّ الْاِمَامُ مَلَكَتْ يَمِينُكَ مَا كَفَتْهُ اَنْدَ مَسْنُوحٌ سِتْ يَقُولُ يَا أَيُّهَا الْمَسِيحِيُّ
 لَا اَحْكُمْنَا لَكَ اَرْوَا جَكَ الَّتِي اَتَيْتَ اَجْوَدَ هُنَّ وَمَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ الْاَلَيْتَ وَر
 فوز الکبیر گفته بچمل که ناسخ مقدم باشد در ماوت و عین است اظهار نزد من انقی در فتح القدر گفته
 اختلاف کرده اند اعلی علم در تفسیر این آیه بر اقوال اول آنکه نیکم است و زمام است بر آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم تنوع بر زنان خود بر آن کافات فعلی بنا که اختیار خدا و رسول و اولاد است
 وقتی که تخیر گردانید آنها را رسول خدا صلی الله علیه و سلم این قول ابن عباس و عیاض و ضحاک
 و قتاده و حسن ابن سیرین و ابی بکر بن عبد الرحمن بن ابی حارث بن بشام و ابن زید و ابن
 جریر است و ابو امامه بن سہل بن حنیف گفته جوانی که در خدا تعالی بر زنان آنحضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم تزوج می نماید این زنان نیز از ابی بن کعب و عکرمه و ابو زینر گفته اند معنی سنت که
 حلال نیست که از زنان بعد اوصاف مذکور که نام برده شد آنها را از طبعی گوید و این اختیار از این
 است و گفته اند معنی آنست که حلال نیست برای یهودیات و نصرانیات زیرا که صحیح نیست از نفس
 آنها با مہات المؤمنین و ذرین قول بعد است زیرا که درین صورت تقدیر عبارت چنین میشود که
 لا یحل لک النساء من بعد المسلمات حال آنکه ذکر مسلمات بیشتر نبوده است و گفته اند این آیه
 منسوخ است نسبت بقوله تَزَوَّجْ مَنْ كُتِبَ عَلَيْهِنَّ وَلَهُنَّ اَمْوَالٌ مِمَّا رَزَقْنَهُنَّ وَاُولٰٓئِكَ مَنِ كُتِبَ عَلَيْهِنَ
 ست عائشه و ام سلمه و علی بن ابی طالب علی بن حسین و غیر هم و همین است راجع و تبدیل نیز از آن
 است که اول تعالی در حق رسول خود صلی الله علیه و آله و سلم منسوخ کرده علی قول راجع انتہی کلامه الی
 بن کعب گفته خواندیم درین سوره الشیخ و الشیخه اذ از نیافار جمیعها البتہ لکلا عن الله
 والله عز و جل حکیم پس مرفوع شد از ربه النساء و عبد الرزاق و الطیالسی و سعید بن منصور و ابن
 المنذر و غیر هم و ابن کثیر گفته اسناد حسن و بخاری و مسلم و غیرها از ابن عباس آورده اند
 که استاد عمر بن الخطاب و حمد که در خدا را از تن گفت بر و بعد گفت اما بعد ای مردمان بدرستی که
 بر آنحضرت خدا محمد را بحق و فرد آورده و کتاب پس بود در آنچه نازل شد بر و آیه بر جم
 پس خواندیم ما آنرا و اید اگر فتم الشیخ و الشیخه اذ از نیافار جمیعها البتہ و رحم که در رسول
 خدا صلی الله علیه و سلم و رحم که دریم ما بعد او پس می رسم که در از شود بر دم زبان و بگوید گوینده

۲۰ به غیر از بعد از وی در جم کردن بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم تزوج

نمی یابیم آیه رجم در کتاب خدا و گمراه شوند مردم تبرک فریضه که فرود آورده است آنرا خداست
 و دوست این روایت بطریق انتهی پس این آیه از آن جنس است که تلاوت او منسوخ شده
 و محکش باقی است تا در زیارت و لیکن نهادن که در مردم در عمل نمودن بران چنانکه نهادن
 کردند ترک بسیار از احکام و حدود شرع نیست اینست بکینه که شکست در اسلام
سوره سبأ کیست قرطبی گفته در قول جمیع الآیه واحده که در وی خلط است
 و بی قوله و یرى الذین اوتوا العکله الذی ازل الیک فرقه گوید کیست و فرقه گوید بدنی
 و در یک حکم منسوخ است و لا تشغل عما تعملون و ما تشغل یسیر است و جمهور بر آنند
 که حکم منسوخی جزین نیست که میخواهم شمارا بسوی آنچه در وی خیر و نفع شماست و منیر شما را
 از کفر شما و ترک شما اجابت مرا بچ ضرر و نقصان و در فتح القدر گفته این آیه و اشمال آن منسوخ
 است بآیه سب سوره فاطر کیست در قول جمیع قاله القرطبی و خرجه البخاری
 و البیضاوی و غیر جماعت این عباس و تمام وی حکم است نیست از منسوخ در وی چیزی و نزد بعضی
 این آیه این انت الا انک یخ پذیرفته است بآیه سیف و کلام در اشمال آن گذشته و این
 آیه را از آن بدنی گفته می نگشت ما قداموا و انار هم ط که در حق نبی سلمه از انصار فرود آورده
 و تیکه اراده نقل مکان بخوار سجده حضرت سلمی علیه و سلم کردند و تمام وی حکم است نیست
 در وی تا منسوخ است اول قتل عنهم حتی حین دوم و انصرهم کسوف
 و بیصرون گفته اند این هر چهار آیه منسوخ اند بآیه سیف و نزد اکثر محکم اند و مراد بدان است
 معلوم است مجاب گفته یعنی ما انکه امر کنیم ما را بقتال و قتاده گفته تا موت و گفته اند تا یوم بدر
 و گفته اند تا یوم فتح که در بعضی این اقوال منسوخ است **سوره ص** کیست
 در قول نیکان قاله القرطبی نیست در منسوخ مگر دو آیه یکی یا انما انا نذیر مبین دوم
 و کتلمن بکاء بعد حین و ما تشغل آیه فاقملوا المشرکین است و نزد اکثر علما حکم
 است زیرا که جمیع میان هر دو ممکن است یعنی ای کفار خواهید دانست آنچه خبر میدهم شمارا
 از دعا الی الله و توحیدی و ترغیب بسوی جنت و تخذیر از نار ابد چند س قاده و زجاج

سوره سبأ تا ص در وی چیزی نیست
 سوره سبأ تا ص در وی چیزی نیست

و فرار گرفته بعد موت و عکرمه و این بخیه گرفته روز قیامت و کلیبی گفته هر که باقی ماند است نزد
 ظاهر شد امر وی صلی الله علیه و سلم و هر که مرد است بعد موت و ششوی گفته این دانستن روز
 بدر بود **سوره زمر** یکی است در قول حسن و عکرمه و جابر بن زید و نحاس از ابن عباس
 آورده که گفته آیه که در مدینه نازل شده در حق وحشی قاتل حمزه قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ كُفِرُوا
 عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَبَعْضِي مَيِّتٌ آیه گفته اند در وی ششوی ششوی شده یکی اِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فَمَا
 هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ گفته اند منسوخ بایه سیف زیرا که در وی مضمون ترک آنها نا حکم کردن خدا
 میان شان روز قیامت مضمونست گویم این شتم آیات در قرآن شریف بسیار است در همه احوال
 مذکور موجود است پس همه منسوخ باشند ولیکن راجح عدم نسخ اوست زیرا که حکیم الهی در میان آنها
 روز قیامت منافی قتال در دنیا نیست دوم اَلِيْ اَخَافُ اِنْ عَصَيْتُ رِجْلِيْ عَذَابَ
 يَوْمٍ عَظِيمٍ گفته اند حکم خوف وقوع در عصیت منسوخ شده بایه سوره فتح كَيْفَ يَغْفِرُ لَكَ اللهُ
 مَا تَقْدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ قَالَ الْاَوْحَاظُ اَلَيْمَانِيْ و این المصیب و کلام در مثل این آیه
 پیشتر گذشته سوم فَاَعْبُدُوْا مَا شِئْتُمْ مِنْ دُوْنِهٖ گفته اند منسوخ است بایه سیف
 يَا بَقُولَ اِنَّ الدِّينَ لَعِنْدَ اللَّهِ اِلَّا سَلَامٌ ط و این و فستی صحیح شود که مراد بایه اذن باشد
 در عبادت غیر خدا حال آنکه امر در آن بر اتمید و تقطیع و تلوخ است و در آن منع از عبادت
 غیر خداست پس آیه محکم باشد و برین اند اکثر مفسرین و در فتح القدر گفته همین است اولی
 چهارم اَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدًا گفته اند درین آیه ضمنا ترک کفار است پس منسوخ
 باشد بایه سیف و زرد جهو و حکم است معنی آنست که کافی است خدا عبد و من را بنوا ب
 و عبد کافر البقاء و بر تقدیر قرارت عبده بصیغه افراد مراد آنحضرت صلی الله علیه و سلم
 اند یا جنس آنحضرت در آن داخل باشد بدخول اولی و بر قرارت عباد بصیغه جمع مراد اینها
 و مؤمنین اند یا بگنان یحیی قُلْ يٰ قَوْمِ اعْمَلُوا لَكُمْ مَّكَانًا كَمْ هِيَ اَلَّتِيْ عَامِلٌ گفته اند منسوخ
 است بایه سیف ششم وَمَنْ ضَلَّ فَاِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهِمْ لَهٗ وَمَا اَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيْلٍ
 این نیز منسوخ است بایه سیف زیرا که حاصل این آیات آنست که نیست بر تو مگر بلاغ و کار
 کردن بنفس خود و نبردن حساب از کفار بعد حق سبحانه رسول خود را مقرر نمود و بقال

بقتال ایشان تا آنکه بگویند لا اله الا الله و عمل کنند با حکام اسلام **سوره غافر**
و آنرا سوره مومن هم گویند یکی است در قول حسن و عطا و عکرمه و جابر و حسن گفته الا قوله و سیرت
بجمله در تبارک زیرا که صلوات در مدینه نازل شده و ابن عباس و قتاده گفته مگر دو آیت که بدین
فرد آمده و هاتان الذین یجلبون فی آیات الله و آیتی که بعد از است و در یک حکم منسوخ است
فصلی بر آن و عذرا لله حق و تا شش آیه سیف است قاله القطبی و ابن وقتی بریت می شنید که
مراد بصیرت ترک قال باشد حال آنکه مراد دانست لیه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم است
بر انداز سالی مشرکین باحقاق و عده نصر خود با وی پس آیه حکم باشد **سوره فصلت**
و آنرا هم سجد هم نامند یکی است در قول جمیع قاله القطبی و تمام او حکم است جز یک حکم از فم
یا ایحی احسن و تا شش آیه سیف است و کلام در مثل این آیه گذشته **سوره شوری**
تمام او یکی است در قول حسن و عکرمه و عطا و جابر و مروی است از ابن عباس و قتاده که مگر چهار
آیه که در مدینه نازل شده قل لا استعظم علیکم اجمع الا المودة فی القرابی و الی آخره و
در مروی پنج یا نه آیه منسوخ است اول لیستغفرون لمن فی الارض منسوخ است بقوله
الذین آمنوا و حقیقت انبیا تخصیص است نه تنسیخ دوم و الذین اتخذوا من
دولهم اولیاء الله حفظ علیهم نه لایه منسوخ است بآیه سیف و کلام در مثل آن سابق
گذشته سوم قادمه و استعظم کما امرت مولا کتبهم اهل آله هم منسوخ
است بقوله قاتلوا الذین لا یؤمنون بالله و لا بالیوم الآخر نیست در مقام است
آنحضرت صلی الله علیه و سلم بر دعوت مردم بسوی اسلام آنچه در حال باشد بر نسخ پس آیه
حکم است نزد جمهور چهارم کنا اعمالنا و کما اعمالکم الا حجة بیننا و بینکم منسوخ
است بآیه سیف و خطاب یهود است یا کفار را علی العموم منسوخ است من کان یؤید
حزب الاخره نزل که فی محرمه ما گفته اند منسوخ است بقوله من کان یؤید العاصیه
و نیست نزدیک تحقیق از نسخ در خبری زیرا که معنی آیه آنست که میدهد خدا بریت آخرت
آنچه میخواهد از دنیا و نمیدهد بریت دنیا مگر دنیا قاله قتاده و شیری گفته ظاهر آنست که آیه در
حق کافرانست و این تخصیص باخیر مخصر باشد ششم قل لا استعظم علیکم

أَجْرُ الْأَمْوَالِ فِي الْقُرْآنِ مَا كُنْتُ أَنْدَسُخَ سِتْ قَالَ الْحَسَنُ بْنُ الْفَضْلِ مَوْلَا ابْنِ جَرِيرٍ
 عَنْ الضَّحَّاكِ وَزَوْلِ الْأَوَّلِ بُوْدُ چُونِ شَرَكَا نِ بَوْلِ خَدَارَا اِنْدَادِ دَقِ تَحَا لَ اَمِر كَر دِ
 بَمُودَتِ اَوِ سِرْ گَاهِ سَجَرَتِ كَر دِ اَنْصَارِ نَضَرَتِ وِیْ نَمُودَنَدِ وَ جَا یِ دَا دَنْدَا یِنِ اَیَهْ فَرُودِ اَمِدِ
 وَمَا اسْتَلَكُمُ عَلَيْهِ مِنْ اُجْرٍ اِنْ اُجْرَى اِلَّا عَلَی رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَقُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ
 مِنْ اُجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ اِنْ اُجْرَى اِلَّا عَلَی اللَّهِ وَاِیْنَ نَا سَخِ اَوَّلِ شَدَا یِنِ عِبَاسِ كُفْتَهْ اَنْخَضَرَتِ
 صَلِی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَمِ اَوَسَطُ النَّسَبِ بُوْدِ دَر قُرَیْشِ اَیْیَچِ بَطْنِیْ اَزِ بَطْنِشِ نِیْسَتِ مَكْرُومِیْ صَالِی اللّٰهُ
 عَلَیْهِ وَسَلَمِ دَر اَنْ قَرَابَتِ سِتْ پَسِ فَرَمُودَاوْ تَقَالِیْ بِلْوَ اِیْشَا نِ رَا یَنْخَوَا هِمِ اَرْ شَا یِیْچِ اَجْرُ بَرِ عَوْدِ
 رَتَبِلِیْنِ رَسَالَتِ مَكْرُومُودِ دَر قُرْبِیْ كِهْ دُودِ سِتْ دَا رِیْدِ مَر اَلْ سَبَبِ قُرَابَتِ كِهْ بَا شَمَا سِتْ وِ
 نَكَا هَا دَا رِیْدِ مَر اَبَا بَرِ قُرَابَتِ نَذَكُورَهْ اَخْرَجَهْ عَنَهْ سَعِیْدِ بِنِ مَنصُورِ دَا یِنِ سَعْدِ وَ عَبْدِ بِنِ حَمِیْدِ اَلْ حَاكِمِ
 صَحِیْحِ دَا یِنِ مَر دُویَهْ وَ اَلْبَیْهَقِیْ فِی الدَّلَالِ وَ اَلطَّرِیْقِ وَ دَر رِوَا یِیْ دِیْكَرَا رَا یِنِ عِبَاسِ نَزْدِ اَلْبُؤْثِیْمِ
 وَ دِلِیْیِ اَزِ طَرِیْقِ مَجَاهِدِ آدَهْ كِهْ كُفْتِ فَرَمُودَا اَنْخَضَرَتِ صَلِی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَمِ اَوَسَطُ النَّسَبِ بُوْدِ دَر قُرَیْشِ اَیْیَچِ بَطْنِیْ اَزِ بَطْنِشِ نِیْسَتِ مَكْرُومِیْ صَالِی اللّٰهُ
 عَلَیْهِ وَسَلَمِ دَر اَنْ قَرَابَتِ كِهْ نَكَا هَا دَا رِیْدِ مَر اَدَا اِلِیْ سِتْ مَنِ دُودِ سِتْ دَا رِیْدِ اَتَهَا رَا بَرَا یِ مَنِ
 بِنَشَرِ ضَعِیْفِ سِتْ شَوَكَا نِیْ دَر فَتْحِ اَلْقَدِیْرِ كُفْتَهْ صَحِیْحِ اَزِ وِیْ هَا نِ مَعْنِیْ اَوَّلِ سِتْ وَ رِوَا یِیْ
 كَر دِهْ اَنْزَا اَزِ وِیْ جَمْعِ اَزِ اَنْزَا نَدَهْ وِیْ دَمِنِ بَعْدِ هِمِ دَمْنَانِیْ نِیْسَتِ اَنْزَا اَنْجَهْ مَر وِیْ سِتْ
 اَزِ وِیْ اَرْ سَخِ اَنْ زِیْرَا كِهْ نِیْسَتِ مَانِ اَزِ یِنِ كِهْ نَا مَزِلِ شَدَهْ بَا شَدَا یِنِ اَیَهْ دَر كِهْ بَعْدَهْ اَسْتَفْهَامِیْ
 نَذَكُورِ نَسَخِ نَذَرِ نَفْتَهْ جِهْ دُودِ سِتْ عَلِیْ اَلْ اَطْلَاقِ نَوَا سِتْ نَكَا هَا جَرِ بَرِ تَبْلِیْغِ نَشَدَهْ اَنْتَهِیْ مَعْنِیْ هَا دَا یِنِ
 اِذَا اَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُوْنَ كُفْتَهْ اَنْ مَنسُخِ سِتْ بَقُولَهْ وَلَكِنْ صَبِرُوا وَ عَفَوْا اِنَّ ذَلِكَ
 لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ یعنی دَر اَیَهْ اَوَّلِیْ بَرِجِ اَنْتَصَارِ نَزْدِ یِنِیْ كَر دِهْ بُوْدَنَدِ وَ طَرِیْقِ عَدَلِ دَر اَنْ
 اَلْمَعْرُودَهْ كِهْ بَرَا یِ سَبَبِیْهْ سِتْ مَثَلِ اَنْ بَعْدَهْ حَكْمِ صَبَرِ وَ عَفْوِ فَرَمُودَنَدِ پَسِ حَكْمِ اَنْتَصَارِ نَسَخِ نَذَرِ
 وَ حَقِیْقَتِ نَسَخِ نِیْسَتِ بَلَكِهْ هَا یِتْ سِتْ بَسُویْ مَعَالِیْ اُمُورِ كِهْ بَا وُجُودِ اَوَا زِ اَنْتَصَارِ وَ اَنْتَقَامِ
 عَفْوِ وَ صَبَرِ اَوْ فِضَلِ سِتْ اَرِیْ مَصْرُوحِ دَر عَفْوِ لَدُنِیْ سِتْ كِهْ دَر اَنْتَقَامِ نِیْسَتِ هَشْتَمِ
 وَلَكِنْ اَنْتَصِرْ كَيْفَ ظَلَمَ قَالُوا لَكَ مَا عَلَيْكُمْ مِنْ سَبِيلٍ كُفْتَهْ اَنْ مَنسُخِ سِتْ بَقُولَهْ وَلَكِنْ
 صَبِرُوا وَ عَفَوْا اِنَّ ذَلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ وَ سِتْ اَلْقَدِیْرِ كُفْتَهْ اَبَا نَزِیْدِ كُودِ یَا یِنِ هَمِ

نسخ پذیرفته است بجهاد و خاص است بشرکین و قتاده گفته عام است و همین است ظاهر نظم
 قرآنی بهم فان اعرضوا فما ارسلناك عليهم حفيظا وان عليك الا البلاغ ما گفته اند
 منسخ است بایه سیف و سخن در مانند این آیه مکرر گذشته **سوره زخرف**
 قرطبی گفته یکی است بالا جماع و در آن دو حکم منسخ است اول قد هم يخوضون و يلعبون
 حتى يلاقوا يومهم الذي يؤعدون گفته اند منسخ است بایه سیف و مراد بیوم مؤعد
 روز قیامت است یا عذاب در دنیا و گفته اند منسخ نیست بلکه خارج مخرج تهدید است
 دوم فاصف عنهم و قل سلام و تنصوف يعلمون گفته اند منسخ است بایه سیف
 و قيل بقوله والسلام على من اتبع الهدى و در فتح القدير گفته اند حکم منسخ نیست
 و در روی تهدید شدید و وعید عظیم است از او تعالی **سوره دخان** یکی است
 بالاتفاق قرطبی گفته الا قوله انا كاشفوا العذاب قليلا و در روی یک حکم منسخ است
 فان تقيت انهم مفرقون و ما سخن آیه سیف است و گفته اند حکم است معنی آنکه
 منتظر باش چیرے را که وعده کرده ایم با تو از نصر و فتح بر ایشان و هلاک آنها بر دست تو
 زیرا که ایشان نیز منتظر مرگ تو هستند و گفته اند معنی آنکه منتظر باش تا چه حکم میکند خدا
 میان تو و اینها که ایشان هم انتظار تو آید و هر تومی کنند و هر دو معنی قریب یکدیگر اند
سوره جاثیه تمام او یکی است قرطبی گفته در قول جميع ایشان نیست
 در روی منسخ مکرر آیه قل للذين آمنوا يغفر الله ذنوبهم و لا يؤمنون ايام الله گفته اند
 ما سخن آیه سیف است ابن عباس گفته آنحضرت صلی الله علیه و سلم اعراض میکرد از اینها
 مشرکین و آنها استهزا و تمکین میکرد که دندیل هر که و خدا رسول خود را اقبال ایشان
 پس گو یا این حکم نسخ پذیرفته اخراج عنه ابن جریر و ابن المنذر و ابن مردویه **سوره**
احقاف یکی است در قول حسن و جابر و عکرمه و ابن عباس و قتاده آمده که مگر
 یک آیه مدنی است و سی قوله وقال الذين كفروا للذين آمنوا الى اخره و در روی مدنی است
 منسخ است اول قل ما كنت بدعاً من الرسل و ما ادرى ما يفعل بى و لا انا
 ان اتبع الا ما ينوحى الى و ما انا الا نذير مبين گفته اند منسخ است بقوله ليغفر لك

اللَّهُ مَا نَقَدْ مِّنْ ذُنُوبِكَ وَمَا تَأْكُحُّ قَالِ ابْنِ عَبَّاسٍ وَدَرَجَاتٍ الْقَدِيرِ مَعْنَى آيَةٍ چنان گفته نمی
 دانم چکار کرده شود با من در زبان استقبال یا نه در کمال بیرون روم از انجام میسر می یاکشته شوم
 و شتاب کرده شود عقوبت برای شما یا مهلت داده شود و این همه در دنیا است و اما در آخرت
 پس معلوم است که وی ولایت وی در جنت است و کافران در نار اند و گفته اند معنی است
 نمی دانم چکار کرده شود با من روز قیامت و چون این آیه فرود آمد قریح کردند مشرکان و گفتند
 چه قسم اتباع کنیم پیغمبری را که نمی داند چه معامله کرده شود با او و با ما و نیست او را فضل
 بر ما پس فرود آمد لیغیر ملک اسد النخ و اولی است دوم فاضل و محکم صبر اول و لوا
 العزم مِّنَ التَّوَسُّلِ گفته اند منسوخ است بآیه سیف و صواب عدم نسخ اوست زیرا که معنی
 آنست که صبر کن بر مجاهده ایشان چنانکه اولوا العزم از انبیا و رسل کردند که تو هم از ایشان
 شعبی و کلمی گفته مراد با ولی العزم کسانی اند که امر کرده شدند بقتال **سوره محمد**
 صلی الله علیه و سلم مدنی است ما در وی گفته در قول جمیع مگر ابن عباس و قتاده که
 ایشان یک آیه را از آن نمی گفته اند که در صحن خروج از مکه و نظر بسوی بیت بعد
 حجة الوداع نازل شده و آنحضرت از غم بر فراق مکه گریستند و می قول و گائین مَن
 قَرَّبَتْهُ هِيَ أَشَدُّ قُوَّةً مِّنْ قَرَّتَيْكَ الَّتِي أَخْرَجَتْكَ وَ ضَحَاكٌ وَ سَعِيدٌ چنانچه گفته
 اند که بود آن غلط است بلکه تمام او مدنی است و با جمله در وی نه ناخ است و نه
 منسوخ و نزد بعضی یک آیت منسوخ است فَأَمَّا مَتَابِعُكُمْ وَأَمَّا فِدَاءُ كُونِید منسوخ است
 بآیه سیف صحیح عدم نسخ اوست زیرا که این تخمیه بعد از آنست در قتال است نه قبل آن
 چنانکه سابق آیت بر آن دال است فَادَّالْقِيَمِ الدِّينِ كَفَرُوا وَ أَصْرَبَ الرَّقَابِ
 حَتَّى إِذَا أَشْنَتْنَاهُمْ فَأَشْدُّوا وَ الْوَتَاقِ وَ الشَّخَانَ مبالغه است در قتل و آثار در آن
 درستم القید نوشته اختلاف کرده اند علما دین آیه که محکم است یا منسوخ گفته شد منسوخ است
 و رایل او تان و جابر است خدی و منت بر ایشان فاشش آیه سیف است و قوله فَاَمَّا
 تَقَفُّهُمْ فِي الْحَرْبِ كَثِيرٌ بِهِمْ مِّنْ خَلْقِهِمْ وَ قَوْلُهُ قَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً
 و باین قائل است قتاده و ضحاک و سدی و ابن جریر و بسیاری از کوفیان و گویند مانده

آخر چیزی است که نازل شده پس واجب است قتل هر مشرک مگر یکسکه قائم باشد دلیل بر ترک قتل او همچو زمان و کودکان و هر که متاخر شود از وی جزیه و همین است نهی از مذنب الی حنیفه و گفته اند این آیت ناسخ است بقوله فَأَقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ و این مرویست از عطا و غیره و بسیاری از علما گفته اند آیت محکم است و اما مخیرست در قتل آنسر و بعد آنسر درین و فدا و باین قائل است مالک و شافعی و ثوری و از اسامی و ابو عبیده و غیر هم و همین است راجح زیرا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم و خلفا را شنیدیم بعد از وی این را کردند و سعید بن جبیر گفته نمی باشد فدا و آنسر مگر بعد از اشخان و قتل سیف لقوله تعالی مَا كَانَ لِیْسِیَ أَنْ یُکُونَ لَهُ أَسْرَءُ حَتَّى یُخَنَّنَ فِی الدُّنْیَا پس چون قید کند بعد خون ریختن پس در آن روی امام است قتل کند یا غیر او انتہی کلامه **سوره فتنه** مدنی است نزد ابن عباس و مسور بن مخزوم و مروان گفته اند نازل شد میان مکہ و مدینه در شان حدیبیه از اول تا آخر در فتح القدره گفته نیست این باجماع بر بودن آن مدنی زیرا که مراد بسوره مدینه نازل بعد هجرت از مکہ مگر است و نیست درین آیت منسوخ بلکه تمام او محکم است **سوره حجرات** مدنی است قرطبی گفته باجماع و به قال ابن عباس و ابن الزبیر و نیست در آن ناسخ و منسوخ **سوره ق** همه آن یکی است در قول حسن و عکرمه و عطا و جابر و مروی است از ابن عباس و قتاده که مگر یک آیت وی قوله وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِی سِتَّةِ آیَاتٍ وَمَا مَسَّنَا مِنْ لُغُوبٍ و نیست در وی منسوخ مگر دو حکم اول فَاَصْبِرْ عَلَى مَا یَقُولُونَ و ما تحت آن یسیر است و گفته اند معنیش تسلیه آنحضرت صلی الله علیه و سلم است در صبر بر اقوال و ایندای مشرکین و عدم خزن بر رد و طرد آنها بروی صلی الله علیه و سلم و این ناظر در حکم بودن او است دوم وَمَا أَنْتَ عَلَیْهِمْ بِجَبَّارٍ قف و ناسخ وی آیه سیف است زیرا که معنیش آنست که نیستی تو مسلط بر ایشان تا جبر و قهر کنی آنها را بر ایمان **سوره ذاریات** یکی است قرطبی گفته در قول جمیع در وی آیه واحده منسوخ است قَوْلَ عَنْهُمْ فَمَا أَنْتَ بِمَلُومٍ بعده حکم قول و اعراض از کفار بآیه سیف منسوخ گشته و قبیل بقوله

واقعه یکی است در قول حسن و عکرمه و جابر و عطاء بن عباس و قتاده یک آیه را از ان مدنی گفته و بی قول تعالی و یَجْعَلُونَ دِرْزَقَهُمْ لَکُمُ تَلْکَ الْیَوْمَ هُوَ نَسِیْتُ دِرْزَقَهُمْ و نه منسوخ بر اصح اقبال **سوره حدید** مدنی است در قول جمیع قالوا تقرطبی سیوطی بن ضعیف از ابن عمر آورده که فرود آمد این سوره یوم النشار و پس اگر دشمنان دیدار یوم النشار و قتل کرد ابن آدم برادر خود را یوم النشار و بی کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم از حجامت یوم النشار و نیست درین سوره از ناسخ و منسوخ چیز **سوره مجادله** مدنی است قرطبی گفته در قول جمیع مگر در روایتی از عطاء که ده آیت از اولش مدنی است باقی یکی کلیبی گفته تمام او مدنی است جز این آیت مَا یَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ اِلاَّ هُوَ بِرَبِّهِمْ که در مکره فرود آمده و در وی یک حکم منسوخ است یَا أَيُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اِذَا کُلَّیْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدْ مَوَّاهِبَیْنِیْکُمْ نَجْوٰی کُمْ فَهَکَذَکَ ذُو نَاسَخٍ قَوْلُهُ فَاِذَا کُمْ تَفَعَّلُوا وَاَبَانَ اللهُ عَلَیْکُمْ اَسْتَ و گفته اند آیه زکوة و صواب آنست که ناسخ قول مدنی است فَاِذَا لَسْتُ تَجِدُوْا فَاِنَّ اللهَ عَفُوٌّ رَّحِیْمٌ است و در سبب نزولش گفته اند که قومی از مسلمانان با آنحضرت تخلیه کردند قوم دیگر را از یشان گمان شد که مگر درین خلوت متقیص مای کنند پس حکم صدقه پیش از بخوی صادر شد و باین تدبیر قطع استخلاصی شان صورت بست و بعضی گفته اند اهل بخوی یهود و منافقین بودند و عادت شریف چنین بود که هیچ کس از سخن و مشورت منع نمی فرمود بر مسلمانان این امر شاق شد و آیه صدقه نازل شد و اهل باطل تقدیم صدقه پیش از بخوی نتوانستند و مسلمانان هم از ان باز ماندند پس حق تعالی از ایشان تخفیف کرد و در فتح القدر گفته استدلال کرده است باین آیت هر که قائل است بخوار نسخ قبل امکان فعل اما این استدلال صحیح نیست زیرا که واقع نشد نسخ مگر بعد از امکان فعل و نیز بعضی آنرا کردند انتهی گویم از علی بن ابی طالب مردی است که روزی در خطبه خو گفت در قرآن سوره التبت و در ان سوره آیتی است که عمل نکرد بر ان هیچکس پیش از من و عمل نکرد بعد از من بر ان هیچ یکی تا روز قیامت گفتند آن کدام آیت است فرمود این آیت و ظاهراً آن است که امر در آیت انبرای ندب بودند و موجب و متقابل بن جبران گفته این حکم و شب

مانده بعد منسوخ شد و کلمی گفته یک شب و قتاده گفته ساعتی از بهار و از اینجا ظاهر شود که این
 در رسائل زیارت مدینه علی صاحبها الصلوٰه والسلام نوشته اند که پیش از رسیدن بر مزار وصال
 صدقه دهد و تسک کرده اند باین آیت بنابر سلیحات انبیاء سابقا از اعتقاد است زیرا که
 این آیت منسوخ شده در نو تائید گفته بذه الایة منسوخه بالایة بعد ما قلت هذا کما قال انتهى
سوره شحر منی است در قول جمیع کما قال القرطبی و نیست در وی منسوخ و یک
 آیت در آن ناسخ است و بی قوله تعالی مَا آفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ فَلِلَّهِ
 وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ الْمَسْكِينِ لا ریر که در وی بیان
 مصارف فی است بعد از بیان آنکه فی خاصست از برای رسول پس منسوخ باشد قوله
 لِيَشَاءُ مِنْكَ غَازِيًا قَالِ اِلَىٰ آخِرِهِ در نسخ القدر گفته کلام کرده اند اهل علم دین آیت و در
 آیتی که قبل اوست که معنی باین هر دو متفق است یا مختلف بعضی متفق گفته اند و بعضی
 و در وی کلام طویل است این عربی گفته نیست اشکال زیرا که در اینجا معنی است
 در سکه آیت اما آیت اول و مَا آفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ پس خاصست بر رسول خدا
 صلی الله علیه و سلم و این اموال بنی النضیر است و هر چه مثل آن باشد و آیت دوم مَا
 آفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ کلام مبتدا غیر اول است از برای مستحق غیر
 اول اگر چه این آیت و آیه افلی مشترک است در آنکه هر واحد از آن هر دو متضمن خبری است
 که فی که خدا بر رسول خود و مقتضای آیه اولی حصول اوست بغیر قبال و مقتضای
 آیه ثانی حصول اوست بقبال و آیه ثالثه مَا آفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ
 عاری است از ذکر حصول بقبال یا بغیر قبال منشاء خلاف از اینجا است پس گروهی
 گفته این ملحق باولی است که مال صلح باشد و گروهی گفته ملحق بثلثه است که آیه انفال باشد
 و آنکه ملحق بآیه انفال گویند اختلاف کنند و آنکه این آیت منسوخ است یا محکم انتهی ماک
 گفته آیه اولی ازین سوره خاص بر رسول خداست صلی الله علیه و سلم و آیه ثانی در بنی
 قریظ یعنی محنی آن عائدست بسوی آیه انفال و ندیب شافعی است که سبیل خمس
 فی سبیل خمس غنیمت است و اربع اخماس او از برای آنحضرت بود و این بعد

از آنحضرت صلی الله علیه وسلم از برای مصالح مسلمین باشد **سوره ممتحنه**
 منی است قرطبی گفته در قول جمیع و در وی سه آیت منسوخ **اول** لَا يَنْهٰكُمْ اللّٰهُ عَنِ
 الدِّينِ كُمْ نِقَآتِكُمْ فِي الدِّينِ وَكَمْ يُخْرِجُكُمْ مِّنْ دِيَارِكُمْ أَن تَبَرُّوهُمْ
 وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ گفته اند منسوخ است بآیه قتال در فتح القدر گفته معنی آیت آنست که اولیای
 نبی نمی کنند شما را از تر اهل عهد از کفار که عهد کرده اند مومنین را بر ترک قتال و بر آنکه مطهرت
 کفار را ایشان ننمایند و نبی نمی کنند از معامله با ایشان بعد از آنکه زید گفته این در اول اسلام
 بود نزد موادعت و ترک امر بقتال بعد منسوخ شد قناده گفته نسخ کرد آنرا فَأَقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ
 حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَكُفُّوا عَنَّا دِينَ النَّصَارَى گفته اند این حکم ثابت بود در صلح میان آنحضرت صلی الله علیه وسلم و میان
 قریش چون بفتح مکه صلح زائل شد این حکم هم منسوخ گشت و گفته اند این آیت خاصست در
 خلفای آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و هر که میان او عهد باشد قاله الحسن کلبی گفته و ایشان
 خزاعه و بنو الحارث بن عبد مناف اند و گفته اند خاصست در کسانی که ایمان آوردند و هجرت
 نکردند و گفته مخصوص منسا و صبیان است و حکایت کرده است قرطبی از اکثر اهل علم باوایل
 که این آیت محکمست دوم یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمْ الْمُؤْمِنَاتُ فَجَحِّصُوا
 فَاْمَتَّحُوهُنَّ وَالْآيَةُ گفته اند منسوخ است بقوله بَرَاءَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى قَوْلِهِ لَتَنَكَّبُوا
 أَيْمَانَهُمْ و این در وقت مصالح آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم با قریش رد در حدیبیه بود
 بر اینکه هر که مسلمان شده بیاید او را باز پس گردانند چون زمان هجرت نموده رسیدند
 رد ایشان بسوی مشرکین مرضی رب العالمین نشد حکم آیه ایشان نازل گردید
 در فتح القدر گفته اختلاف کرده اند اهل علم در آنکه داخل اند زمان دین عهد بدنه و
 مصالح یا نه بر دو قول پس قول اول این آیت مخصوص آن عهد باشد و به قول الاکثر و به
 قول دوم نسخست و نه تخصیص سوم وَإِنْ فَاتَكُمْ شَيْءٌ مِّنْ أَرْوَاحِكُمْ إِلَى الْكُفَّارِ
 فَعَاقِبْتُمْ فَاتُوا الَّذِينَ فِي هَبَّتْ أَرْوَاحُهُمْ مِّثْلَ مَا أَنْتُمْ قَوْلًا گفته اند منسوخ است بآیه
 سِيفٌ وَقِيلَ يَقُولُهُ بَرَاءَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ الْآيَاتِ در فتح القدر گفته این آیت منسوخ
 منقطع شد حکم او بعد فتح در غزوة البکیر گفته گفته اند منسوخ است بآیه غنیمت و گفته اند حکمست

گویم اظهر من است که حکمت و لایکن حکم در مهابونت و نزد قوت کفارت انہی **سورۃ صف** مدنی است و در وی گفته در قول جمیع نیست در و ناسخ و نہ منسوخ **سورۃ جمعه** مدنی است و در وی گفته در قول جمیع و در و ہم ناسخ و منسوخ نیست **سورۃ منافقون** مدنی است در قول جمیع قالہ القرطبی و در وی ناسخ است نہ منسوخ و ہی قولہ سَوَّاهُمْ عَلَیْهِمْ اَسْتَغْفِرُكَ اَللّٰهُمَّ اَمْ اَمْ کَمْ لَسْتَ غَفِرَ کُمْ ط و کلام در ان گذشتہ **سورۃ تغابن** مدنی است در قول اکثر و ضحاک گفته یکی است و کلبی گفته یکی مدنی ہر دو نیست و ہی در ان منسوخ اما ناسخ بہرست و ہی قولہ تعالیٰ فَاَنْقُضُوا اللّٰهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ **سورۃ طہ** مدنی است در قول بہر قالہ القرطبی در و ناسخ بہرست اما منسوخ نیست و ہی قولہ وَاَشْهَدُ فَا ذُوْنِ عَدْلِ مِنْکُمْ **سورۃ تحریم** و آنرا سورۃ نبی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہم خوانند مدنی است در قول جمیع قالہ القرطبی در وی یکی ناسخ است و نیست منسوخ در ان و ہی قولہ تعالیٰ یَاٰیُّهَا الَّذِیْنَ کَفَرْتُمْ مَّا اَحَلَّ اللّٰهُ لَکَ الْاٰیۃ **سورۃ ملک** یکی است در قول جمیع قالہ القرطبی و این سورہ ناما ہماست منہا سورۃ تبارک الواقیہ و البقیۃ و المانعہ و غیر ذلک و در وی نہ ناسخ است و نہ منسوخ **سورۃ ن** یکی است در قول حسن و عکرمہ و عطا و جابر و مروی است از ابن عباس و قتادہ کہ او نشناختہ کہ اَللّٰهُمَّ عَلَی الْخَطِیْئِیْمِ یکی است و بعد آن تا قولہ من الصّٰحِحِیْنِ مدنی است باقی بہر یکی کذا قال اما و روی و در وی دو حکم منسوخ است یکی قَدْ رَفِیْ وَ مَنْ یَّکِذُّ بِہٰذَا الْحَدِیْثِ گفته اند منسوخ است بایہ سیف و مراد بحدیث قرآن است قالہ السدی و گفته اند روز قیامت و در وی تسبیحہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم دوم قاصِدٌ یُّحْکِمُ رَبَّیْکَ گفته اند منسوخ است بایہ سیف زید کہ بحکم رب درینجا اہمال کفار و تاخیر حضرت رسول مختار است صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بر ایشان و گفته اند مراد بدان تبلیغ رسالت است **سورۃ حاقہ** یکی است در قول جمیع قالہ القرطبی و نیست در وی ناسخ و نہ منسوخ **سورۃ معارج** قرطبی گفته یکی است بالاتفاق و در و دو حکم منسوخ است یکی قاصِدٌ یُّحْکِمُ رَبَّیْکَ و گفته اند منسوخ است بایہ سیف قالہ ابن زید و غیرہ زیرا کہ در وی حکم

ست بصبر بر تکذیب و کفر ایشان بدین اسلام بدون جزع و شکوی بسوی غیر خدا و پیوست
منه صبر تمیل دوم قَدْ رَفَعْتُمْ يَدَكُمْ وَيَلْعَنُوا أَمَّا أَتَى السَّيْفُ سَتَ نَزَلَ أَمَّا السَّيْفُ
که بگذارد ایشان را که خوفش کنند در باطل خود و لعب کنند در دنیای خویش و مشغول باشند تو
بآنچه امر کرده شده نیست بر تو مگر بلاغ **سوره نوح** کی است قال ابن الزبیر نیست
در وی نام نسخ و منسوخ **سوره جن** کی است در قول جمیع قاله القطر فی نیست در وی
نام نسخ و منسوخ **سوره نمل** کی است در قول حسن و عکرمه و جابر و نزاد بن عباس
در آیت از وی مدنی است وَأَصْبِرْ عَلَى مَا يَقُولُونَ و دیگر آیه که متصل است و فعلی گفته
الاقول ان ربك يعلم أنك تقوم أدنى إلى آخر السورة و در وی پنج آیت منسوخ است
أَوَّلُ قَمِ اللَّيْلُ لَا فَيْلًا لَا رَفْعَ الْقَدْرِ گفته اختلاف است در نسخ این امر گفته اند قو
وی است ان ربك يعلم أنك تقوم أدنى من ثلثي الليل و نصفه و ثلثه الى آخر
السورة و گفته اند قوله عليه ان لئن تحضوه و گفته اند علم ان سيبكون منكم مرفوع
و گفته اند منسوخ است بصلوات خمس باین قائل است متاعل و شافعی و ابن کثیر
و گفته اند قافروا اما تيسر منه انتهى در قور الكبير گفته گویند منسوخ است بآخر سوره
و آخر منسوخ است بصلوات خمس گویم دعوی نسخ بصلوات خمس متجه نیست بلکه حق است
که اطل سوره در تاکید بلبسوی قیام میل است و آخر او نسخ تاکید بسوی مجر و مذنب است
دوم او انقص منه قليلا منسوخ است بقوله علم ان لئن تحضوه قتاب عليك كذا
و مراد نقصان قیام است از نصف ثلث سوم او زد عليك گفته اند منسوخ است بقوله فاقم
ما تيسر من القرآن سدی گفته مایسر صد آیت است و سید گفته پنجاه آیت است حسن
گفته آنچه در نماز مغرب و عشا خوانده میشود و گفته مراد بقرآن درین آیت نماز است کقولهم
و قرآن الفحیم یعنی بخوانید آنچه میسر شود شمار در فتح القدر نوشته گفته اند این آیت یعنی
قافروا اما تيسر من القرآن نسخ کرده است قیام میل و نصف و نقصان از نصف و دیگر
را بران پس محتمل است که آنچه بران این آیت متضمن است فرض ثانی باشد یا منسوخ بقوله
فتمجد به نافلة لك و گفته ان يبعثك ربك مقام محمودا شافعی گفته واجب

طلب استدلال است بسنت بر یکی از دو معنی پس یا فیتیم سنت را که دلالت می کند بر آنکه نیست واجب از نماز مگر صلوات خمس و رفته است قومی بسوی آنکه قیام میل منسوخ است در حق آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در حق امت و گفته اند تقدیر بمقدار منسوخ شده و اصل وجوب باقی است و گفته اند در حق آنحضرت فرض است و در حق امت منسوخ و ادلی قول منسخ قیام میل است علی العموم در حق وی صلی الله علیه و آله و سلم در حق امت و نیست در قول وی قَائِلُوا مَا تَسْتَرُ مِنَ الْقُرْآنِ آنچه در دل باشد بر بقای حیثی که از وجوب زیرا که مراد بدان اگر قرارت قرآن است پس در مغرب و عشا و نوافل که بعد اوست موجود است و اگر مراد بدان نماز شب است پس یافته شد این نماز بصلوة مغرب و عشا و یا آنچه تابع اوست از تطوع و نیز احادیث صحیحیه است بقول سائل از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که آیا هست بر من غیر آن یعنی نماز پنجگانه فرمود نه مگر آنکه تطوع کنی و این دلالت بر عدم وجوب غیر صلوات خمس پس نفع باشد باین وجوب قیام میل و صلوة او بر است چنانکه مرفوع شده است وجوب آن از آنحضرت صلی الله علیه و سلم بقوله وَمِنَ الْكَيْلِ فَتَحَدِّثْ بِهِ كَأَنَّهُ لَكَ وَاحِدٌ گوید گفته اند منسوخ آن قول وی قَائِلُوا مَا تَسْتَرُ مِنْهُ که این در صدر اسلام بود بعد از صلوات خمس بر مؤمنین منسوخ گشت و ثابت ماند بر آنحضرت صلی الله علیه و سلم خاصه چهارم و اَصْبِرْ عَلَى مَا يَقُولُونَ وَاجْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا گفته اند منسوخ است بآیه سیف یعنی صبر کن بر اذی و دشنام و اهتراف کفار و تعرض کن بایشان مشغول مشو بمکافات آنها و گفته اند هجر جمیل آنست که نباشد در وی خیر و این حکم قبل از قبالت بود بخبرم اِنَّ هَذِهِ تَذَكُّرٌ لِّكَ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذْ اِلَى سَبِيلِهِ سَبِيلًا گفته اند منسوخ است بآیه سیف و صحیح عدم نسخ اوست زیرا که مفهوم مخالف آیه مراد نیست بلکه معنی آنست که این همه آیات و مواعظ که گذشته در همه قرآن نه درین سوره فقط تذکره است هر که میخواهد بگیر و بطاعت که اہم انواع او توحید اوست بسوی رب خود و بی رساننده بخت و نیست در آن اینکه هر که خواهد راه دوزخ گیر **سوره مدثر** مکی است بلا خلاف و در وی یک آیت منسوخ است ذُرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا وَنَاسُخًا اَيْ سِيفٌ مست و صحیح عدم نسخ اوست زیرا که درود آن بطریق تهدید و وعید

و مراد بوحید و لیدین مغیره است معنی آنکه بگذارم را تنها که در آتقام از وی ترا کافی ام یا
 بگذارم را کسی را که آفریدم تنها در لبطن مادر او که نه مال دشت و نه اولاد **سوره**
قیامت مکی است بلا خلاف در وی نزد بعضی یک آیت منسوخ است لا تُحِثُّكَ
 بِهِ لِسَانُكَ لِتَعْجَلَ بِهِ فَاَوْفَا سَخَشْ قَوْلَهُ سَتُنْفِرُ مِنْكَ فَلَا تُكْسِرُ وَاضِحٌ أَنْتَ كَمَا
 نِست درین سوره نسخ و منسوخ و معنی آیت مذکور است که عجلت مکن در اخذ وحی نزد الهی
 او که جمع و اثبات قراوت او بر زبان تو بر است پس موافق باشد معنی این آیت بآیه
 سُنْفِرُكَ فَلَا تُكْسِرُ وَهَذَا الْكُرْأَلُ عِلْمٌ بِدَانِ تَعْرِضُ فِي بَابِ نَسْخٍ مَكْدُودَةٌ وَشَلْ أَوْسَتْ
 قَوْلَهُ تَعَالَى وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ الْآيَةُ **سوره**
انسان جهیه گویند مکی است و متقابل و کلمی گفته مکی است و گفته از قول انا نحن نزلنا
 عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا تا آخر سوره مکی است و ما قبل او مدنی است و در سوره آیت منسوخ
 است **اول** وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حَجَّتِهِمْ مَسْكِينًا وَبَيْتِيًّا وَآسِيرًا گفته اند منسوخ
 بآیه سیف قاله سعید بن جبیر یعنی این طعام در حق اسیر کافر بآیه سیف یا آیه صدقات نسخ
 پذیرفته و غیر وی گفته بلکه آیت محکم است و اطعام مسکین و یتیم تطوع است و اطعام اسیر ابرار
 حفظ نفس اوتانکه اختیار کند امام در حق وی رالی و همین راجح است و ابن عباس گفته نزول
 این آیت در حق امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 بوده است اخرجه عنه ابن مردويه **دوم** فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا يُطْعَمُ مِنْهُمْ كُفْرًا
 گفته اند منسوخ است بآیه سیف و صحیح عدم نسخ اوست زیرا که مراد بحکم در ان رضا بقضای او
 سبحانه در تاخیر نصر تا اجل معین است و در وی بنی کردند از موافقت کفار بقول لا تطع سراج
 فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا گفته اند منسوخ است بآیه سیف و نیست مراد مفهوم معنی
 تا آنکه نسخ صحیح شود کما تقدم **سوره مرسلات** مکی است در قبل حسن و عکرمه و عطا
 و جابر و قتاده گفته مگر یک آیت از ان مدنی است و بی قول و اذ قِيلَ لَهُمْ اذْكُرُوا الْآيَاتِ كُنْ
 و نیست در و نسخ و منسوخ **سوره بناء** مکی است نزد همه و نیست در و نسخ و منسوخ
سوره نازعت مکی است بلا خلاف و نیست در ان نسخ و منسوخ **سوره**

عبس یکی است در قول جمیع در روی یک آیه منسوخ است کَمَنْ شَاءَ ذَكَرْهُ ذِمَا نَحْشُ آيَةٍ
سیف است و کلام در مثل این آیه گذشته **سوره تکوین** یکی است بلا خلاف در روی
یک آیت منسوخ است لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ اَلْاِسْتِغْنَاءُ ذِمَا نَحْشُ قَوْلُهُ وَ مَا تَشَاءُونَ
اَلَا اِنَّ يَشَاءُ اللّٰهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ و صحیح عدم نسخ اوست زیرا که معنیش آنست که مشیت در
توفیق استقامت بر حق و ایمان و طاعت بدست اختیار و بی سببانه است و نیست شمارا
قدرت بران مگر مشیت او و این مثل قول وی سببانه است و مَا كَانَ لِلنَّفْسِ اَنْ تَمُوتَ
اِلَّا بِاِذْنِ اللّٰهِ وَ قَوْلُهُ وَلَوْ اَنَّا نَزَّلْنَاهُمْ اِلَيْهِمُ الْمَلٰٓئِكَةَ وَ كَلَّمَهُمُ الْمَوْتُ وَ حَشَرْنَا عَلَيْهِمْ
كُلَّ شَيْءٍ قَبْلًا مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوْا اِلَّا اَنْ يَشَاءَ اللّٰهُ وَ قَوْلُهُ اِنَّكَ لَا تَهْدِيْ مَنْ اَحْبَبْتَ
وَلٰكِنَّ اللّٰهَ يَهْدِيْ مَنْ يَّشَاءُ و آیات قرآنیه درین منسوخ بسیار است و همه محکات **سوره**
انفطار یکی است بلا خلاف و نیست دران منسوخ **سوره مطففین**
یکی است در قول ابن مسعود و ضحاک و مقاتل و مدنی است در قول حسن و عکرمه و مقاتل گفته
اول سوره الیست که در مدینه نازل شده و ابن عباس وقتاده گفته مگر مشیت آیت من قوله
اِنَّ الَّذِیْنَ اٰخَرُوهَا تَاْخِرُوْا وَ هِیْ وَ جَابِر بن زید گفته نازل شد میان مکه و مدینه و نیست
در روی منسوخ **سوره انشقاق** یکی است بلا خلاف و نیست در روی ناسخ و نه
منسوخ **سوره بروج** یکی است بلا خلاف و نیست دران ناسخ و نه منسوخ
سوره طه یکی است بلا خلاف در روی یک آیت منسوخ است فَمَهْلِكُ
اَلْكٰفِرِیْنَ اَمْ هُمْ زُوْیْدٌ ا ه منسوخ است بآیه سیف و معنی رویدا قلیلا یا قریبا
است و مراد بدان یوم بدر است و آنچه در روی از قتل و اشر بوجود آمده و برین معنی محکم خواهد بود
و مقصود دران تسلی خاطر وی صلی الله علیه و آله و سلم است **سوره اعلی** یکی است
در قول جمهور و ضحاک گفته مدنی است و نیست در روی منسوخ و یک آیت او ناسخ است
سَنُقْرِئُكَ فَلَا تَنْسَى وَ صحیح آنست که نیست ناسخ زیرا که این جمله مستانفه برای بیان
هدایت آنحضرت است صلی الله علیه و آله و سلم خاصه بعد بیان هدایت عامه و آن هدایت
اوست صلی الله علیه و آله و سلم برای حفظ قرآن مراد آنکه ما را قاری کنیم با الهام قرارت

والا ما اشار الله استثنای مفرغ است از اعم مفاعیل یعنی فراموش کنی مگر آنچه خواهد خدا
 که فراموش سازی فراموشی و خدا نخواست که فراموش کند آنحضرت صلی الله علیه و آله را کقول
 خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمُوتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ ذُنُوبُكُمْ وَكَانَتْ آيَاتُ الْكَافِرِينَ
 یعنی نسخ است یعنی مگر آنچه خواهد خدا نسخ آن تلاوة و غیر ذلک **سوره غاشیه**
 یکی است بلا خلاف و نیست در آن منسخ مگر یک آیت کَسَتْ عَلَيْهِمْ مِصْطَبُهَا وَنَاخِشَتْ
 آیه سیف است معنی مصیطه مسلط است مراد عدم اگر آیه را بر ایمان است **سوره**
فجر یکی است بلا خلاف و نیست در وی نسخ و نه منسخ **سوره بلد** یکی است
 بلا خلاف نیست در آن منسخ و نه نسخ **سوره الشمس** یکی است بلا خلاف
 در و از نسخ و منسخ هیچ نیست **سوره لیل** یکی است نزد جمهور و گفته اند مدنی است
 نیست در آن نسخ و نه منسخ **سوره الضحی** یکی است بلا خلاف و نیست در و
 نسخ و نه منسخ **سوره الم نشرح** یکی است بلا خلاف نیست در آن نسخ و نه منسخ
سوره التین یکی است در قول جمهور و نیست در و نسخ و نه منسخ **سوره**
علق یکی است بلا خلاف و اول چیزی است که نازل شد از قرآن کریم و نیست در آن
 نسخ و نه منسخ **سوره القدر** یکی است نزد اکثر مفسرین که ذال الحلال المأهول
 و تعبیه گفته مدنی است در قول اکثر مفسرین و واقعی ذکر کرده که آن اول سوره است
 که نازل شد در مدینه و ابن عباس و ابن الزبیر گفته نازل شد بکه و نیست در و نسخ
 و نه منسخ **سوره الزمزم** مدنی است در قول جمهور و گفته اند یکی است قال ابن
 عباس و نیست در وی نسخ و نه منسخ **سوره زلزلت** مدنی است در قول ابن
 عباس و قتاده و یکی است در قول ابن مسعود و عطاء و جابر و نیست در آن نسخ و نه منسخ
سوره عادیات یکی است در قول ابن مسعود و جابر و حسن و عکرمه و عطاء و مدنی
 است در قول ابن عباس و انس بن مالک و قتاده و نیست در آن نسخ و نه منسخ
سوره قارعه یکی است بلا خلاف از جبه ابن مردویه عن ابن عباس و نیست در آن
 نسخ و نه منسخ **سوره تکاثر** یکی است نزد جمیع و بخاری روایت کرده که مدنی

که مدنی و نیست در آن نسخ و نه منسوخ **سوره العصر** یکی است نزد جمهور و قتاده گفته مدنی است و در وی یک آیت منسوخ است **إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ ذَنبًا مُّخْتَلِفًا** است **إِلَّا الَّذِيْنَ أَمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ** اله و در حقیقت نسخ نیست بلکه استثنای از عموم پس از باب تخصیص عام باشد و خاص نسخ عام نمی شود چنانکه در اصول مقرر شده **سوره هشره** یکی است بلا خلاف و نیست در وی نسخ و نه منسوخ **سوره قیل** یکی است بلا خلاف و نیست در وی نسخ و نه منسوخ **سوره قمر** یکی است نزد جمهور و ضحاک و کلبی گفته اند مدنی است و نیست در آن از نسخ و منسوخ چیزی **سوره ماعون** یکی است در قول عطاء و جابر و در قولی از ابن عباس و مدنی است در قول قتاده و دیگران و نیست در وی نسخ و نه نسخ **سوره کوثر** یکی است در قول ابن عباس و کلبی و مقاتل و مدنی است در قول حسن و عکرمه و مجاهد و قتاده و نیست در نسخ و نه منسوخ **سوره کفرون** یکی است در قول ابن مسعود و حسن و عکرمه و مدنی است در یکی از دو قول ابن عباس و قتاده و ضحاک و در دیگر حکم منسوخ است و بی قول **لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ** ه نسخ آیه سیف است در فتح القدر گفته گفته باند این آیت منسوخ است و گفته اند منسوخ نیست زیرا که اخبار است و در اخبار و دخل نسخ نیست انتهی و در تفسیر فتح العزیز است مشهور است که این سوره منسوخ است بآیه **قَالَ لَيْكِنْ نَّحْتَقِقْ** آنست که منسوخ نیست زیرا که مضمون این سوره بیان کمال تباعد دین کافران و دین مسلمانان است نه عدم تعرض بلکه در دین مسلمانان جهاد و قتال نیز داخل است پس نسخ بودن آن بآیه قتال وجهی ندارد داشته **سوره نصر** و آنرا سوره تودیع هم گویند مدنی است بلا خلاف و نیست در آن نسخ و نه منسوخ **سوره تبت** یکی است بلا خلاف و نیست در آن نسخ و نه منسوخ **سوره اخلاص** یکی است در قول ابن مسعود و حسن و عطاء و عکرمه و جابر و مدنی است در یکی از دو قول ابن عباس و قتاده و ضحاک و مدنی و نیست در آن نسخ و نه منسوخ **سوره فلق** یکی است در قول حسن و عکرمه و عطاء و جابر و مدنی است در یکی از دو قول

ابن عباس ققاده نیست در ان نسخ و نه منسوخ **سوره ناس** خلاف در بودن و یکی یابدنی مثل خلاف در سوره فلق است و نیست در ان نسخ و نه منسوخ احمد و بزرار و طبرانی و ابن مردویه بطرق صحیح چنانکه سیوطی گفته از ابن مسعود روایت کرده اند که وی حک میکرد معوذتین را از مصحف و میگفت نیامیزید یقرآن آنچه نیست از ان و نیستند این دو سوره از کتاب الله جزین نیست که امر کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بتعویذ نمودن بآنها و بود وی رضی الله عنه که نمیخواند این دو سوره را بزرگفته متابعت نکرده اند و را هیچ یکی از صحابه دین امر و صحیح شده است از آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم قرارت آن هر دو در نماز و ثابت داشته شده اند در مصحف و روایت کرده اند احمد و بخاری و نسائی و غیرهم از زبیر بن جیش که گفت آدم مدینه را ملاقات نمودم به ابی بن کعب و گفتم ای ابا منذر دیدم ابن مسعود را که نمی نویسد معوذتین را در مصحف گفت سوگندی که بر این بکنجت محمد را بحق پرسیدم او را این هر دو سوره و نیز سیه هیچ یکی از حال آنها را از روزیکه پرسیدش جز تو فرمود آنحضرت گفته شد مرا که بگو پس گفتم من و بگوید شمانیز پس بگویم ما چنانکه گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و طبرانی مثل این روایت از ابن مسعود هم آورده و لفظ وی این است که گفت ابن مسعود پرسیده شد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم ازین فهر سوره پس فرمود گفته شد مرا که بگو پس گفتم من و بگوید شمانیز چنانکه من گفتم و شاید ابن مسعود این را حمل بر تقوید صرف کرده و نه بودن این هر دو سوره از تنزیل ظاهر تر از آن است مست و بعضی از اهل علم انکار این مسعود را حمل بر فراموشی او نموده اند و مواضع نسیان او را تا هفت عدد رسانیده و از ان جمله رفع یدین است در غیر تکبیر تحریمه و نزد مسلم و ترمذی و نسائی و غیرهم از عقبه بن عامر است که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرود آمدند بر من آیتها که ندیدم مانند آن گاهی قُلْ اَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ و قُلْ اَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ و درین باب احادیث صحیح دارد دست و در تفسیر فتح القدر و جزآن مذکور نیست مجموع آیات منسوخه بر آن کثرین و در بسیاری از ان کلام است چنانکه در مطاوی تعدادش اشارت بدان رفته سیوطی در اتقان نوع چهل و هفتم در همین بیان عقد نموده حاصل کلام او در اینجا نوشته می آید بگوید

نسخ اقسام است یکی نسخ مامور به قبل از امتثال اوست و نسخ در حقیقت همین است همچو آیه
 بخوبی دوم نسخ شرع من قبلنا چون آیه قصاص و دیت یا نسخ امر محلی چون نسخ نوحه
 بسوی بیت مقدس بکعبه و صوم عاشورا بر رمضان و این را تجزیه نسخ نامند و سوم آنچه
 مامور به بود بهیچ بعد آن سبب تراکب شد چنانکه امر بصبر و صبح در جین صنف و قلت
 که یا حیاب قتال منسوخ شده و این در حقیقت نسخ نیست بلکه از قسم منسی است کما قال
 تعالی او منسها پس منسی امر تقابل بود تا قوت مدین و در حال ضعف حکم و جواب صبر
 ابراد می است و از اینجا ضعیف شد قول کثرین که آیات وارده درین باب منسوخ اند بآیه
 سیف زیرا که این نسخ نیست بلکه منسی است معنی آنکه امتثال بر امر وارد در وقتی واجب
 بنا بر علتی که مقتضی آن حکم است بعد منتقل میشود امر با تمثال آن علت بسوی حکمی دیگر
 و این نسخ نشد چه نسخ از آن حکم است تا آنکه امثالش جایز نیست مگر گفته جماعتی ذکر کرده است
 که خطاهای دارد و شعر توقیت و غایت مثل قوله فی البقرة فاعفوا و اصفحوا حتی یاتی
 الله یا فیه ما حکم غیر منسوخ است زیرا که موجب باجل است و در موجب باجل نسخ نباشد و سوره
 قرآن باعتبار ناسخ و منسوخ چند گونه است قسمی است که در وی ناسخ است و نه منسوخ و آن چهل و سه
 سوره است فاتحه و یوسف و یس و حجر و آهن و صدف و صفا و جمعه و تحریم و ملک و حاقه
 و نوح و جن و مرسلات و عم و نازعات و الفطار و سه سوره بعد او و فجر و ابعدا تا آخر قرآن
 مگر تین و عصر و کافرون و قلمی است که در وی ناسخ و منسوخ هر دو است و آن سبت و پنج
 سوره است بقره و مکه سوره بعد آن فتح و نور و سوره تالیه اینها و احزاب و سبا و مؤمن
 و شورلی و ذاریات و طور و واقعه و مجادله و فزل و بدر و کوثر و فتح و قسمی است که در وی
 ناسخ است فقط و آن شش سوره است فتح و نشر و منافقون و تغابن و طلاق و طه و قسمی
 که در وی منسوخ است فقط و آن چهل سوره باقیه است و در وی نظر است چنانکه بیاید و نسخ
 چند قسم است یکی فرض منسوخ بغير یا عدم جواز عمل بر اهل یا همچون صبر از برای بعد
 دیگر فرض منسوخ بغير اما با جواز عمل بر اهل یا همچون آیه مصابرت دیگر فرض منسوخ ببد
 یا همچو قتال که اول مندوب بود بعد فرض شد دیگر ببد منسوخ بغير یا جوامع یا بقرارت

منسوخ شده بقوله فَأَقْرَأُوا مَآ تَنسَخُ مِنَ الْقُرْآنِ و کتب مؤلفه در بیان نسخ در قسمی است که حکم آن منسوخ شده نه ملایمت و این در حقیقت خیلی قلیل است اگر چه مردم در شمار آیات درین قسم کرده اند زیرا که محققین در آن تمیز و اتقان نموده منسوخ القاضی ابوبکر بن العربی و منسوخ یومیم که آنچه مکتوبین ایراد کرده اند چند قسم است قسمی که نیست از نسخ در چیزی و نه از نسخ و نه آنرا باین سرود حلقه هست بوجه من الوجه مثل قوله تعالی وَ تَمَارِذُ مَن كَانَ مِن مِّنْهُمْ يَفْقَهُوْا و کذا قوله تعالی أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمَ الْحَاكِمِينَ و این را منسوخ گفته اند بایه سیف حال آنکه چنین نیست چه او تعالی همیشه ابد الا با د احکم الحاکمین است این کلام نسخ پذیر نیست اگر چه معنی آن امر بتفویض و ترک معاقبت باشد و قوله فی البقرة وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا و علی هذا القیاس و قسمی است که از جنس مخصوص است نه از قبیل منسوخ و این عربی آنرا تجرید کرده و اجاده نموده کقوله اِنَّ الْاَشْكَانَ لِنَبِيِّ حُخْشِهٖ اِلَّا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَ الشَّعْرَ اَمْ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُنَ اِلَّا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا فَاعْفُوْا وَ اصْفَحُوْا حَتّٰى يَأْتِيَ اللّٰهُ بِاَمْرٍ ؕ و غیر ذلک من الآیات که این مخصوص باستثنایان است و ادخال در نسخ خطا و منه قوله وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكِيْنَ حَتّٰى يُؤْمِنُوْا بِالْغَنَةِ اند منسوخ است بقوله وَ الْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِيْنَ اُوْتُوْا الْكِتٰبَ حال آنکه مخصوص است و قسمی است که در آن فرع امر جاہلیت یا شرع من قبلنا یا اول اسلام است و در قرآن نازل شده همچو ابطال نکاح نسائی آباء و شریعت قصاص و دیت و حصر طلاق در ثلاث و ادخالش در قسم ناسخ قریب است اما عدم ادخال ازب و همین را کمی و غیره ترجیح داده اند باین وجه که اگر این را در نسخ شمار کنند باید که تمام قرآن از همین قسم باشد زیرا که کل یا اکثرش رافع جهلی است که بر این کفار یا اهل کتاب بودند حال آنکه حق ناسخ و منسوخ آنست که آیتی ناسخ آیتی باشد از نسخ در اول اسلام بود و بعد مرفوع شده ادخالش اوجه از هر دو قسم مذکور است و چون این معنی دانستی پس برون رفت جم غفیر از آیات که وارد کرده اند از مکتوبین در نسخ مع آیات صفح و عفو زیرا که آیت سیف ناسخ آنها نیست و باقی ماند از آنچه صالح نسخ است عدد سیر و آنرا در تالیفی لطیف با د که جدا گانه نوشته ایم و این است و یک این

ست برخلافی که در بعضی دست صحیح نیست دعوی نسخ در غیر آن واضح درایت استیذان
و تمت احکام است پس این نوزده آیت شد و مضموم است بسوی آن قوله تعالی فَاَیْتَمَّا
تَوَلَّوْا فَنَمَّ وَجْهُ اللَّهِ طبر برای ابن عباس رضی که منسوخ است بقوله فَوَلَّ وَجْهَكَ شَطْرَ
الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ پس تمام است آیت شد و ما آنرا در آیات نظم کرده ایم ابیات

قد کثر الناس فی المنسوخ معین	و اختلفوا فی آیات تخلص	دهان تخریر برای لامزید لها
عشرین حررها الخلق والکبر	ای التوجه حيث المراء کان وان	یوحی لاهلیه عند الموت مختصر
وحرمه الاکل بعد النعم مع رف	وفدیه لمطیق الصوم مشتهر	و حق تقواه فیما صح فی اثر
وفی الحرم قتال للاولی کفروا	والاعتدال دجول مع سبیهها	وان یدان حبث النفس والفکر
والحلف والحیث للزانی وتول او	کفرها شهادهم والصبر النفر	ومنهم عقد لزان اولو زانیة
وما علی المصطفی فی العقد مختصر	ودفعهم لمجاءت آیه بنحو	کذاک قیام اللیل مستطر
وزید آیه الاستیذان من ملک	و آیه القسمة الفصل من حضروا	انتهی کلام السیوطی

و شاه ولی السد محدث دلبوسی در فور الکبیر فی اصول التفسیر این است آیت و بترتیب سور ذکر
منوده و تقب آیه که ده گفته است و علی ما حذرنا لا یتعین النسخ الا فی خمس آیات
انتهی و این تعقیبات در مطاوی آیات مذکوره درین رساله ذکر یافته فلیرجع الیه بعد سبوطی
در اتقان نوشته اگر گوی که حکمت در رفع حکم و بقای تملات چیست پس جواب بدو وجه است
یکی آنکه قرآن چنانکه برای معرفت حکم و عمل نمودن بران تملات کرده میشود همچنین تملات کرده
میشود و جهت آنکه کلام خداست و بران ثواب داده میشود پس بقای تملات ازینجاست دوم
آنکه نسخ غالباً برای تخفیف است پس تملات را از برای این حکمت بطور تذکیر نعمت در رفع
باقی داشته آمد و آنچه در قرآن ناسخ طریق جاهلیت است یا شرع من قبلنا یا آنچه در اول
اسلام بود پس این نیز قلیل العدد است همچون نسخ استقبال بیت المقدس بآیت قبله و صوم
عاشوره بصوم رمضان بعض ایشان گفته اند نیست در قرآن هیچ ناسخ مگر آنکه منسوخ قبل است
در ترتیب مگر در دو آیت یکی آیه عدت در بقره و دوم قوله لا یحیئ لك النساء کما تقدم و بعض
آیه سوم زیاده کرده اند و آن آیه حشر است در فی بر را که کی که آنرا منسوخ بآیه انفال می گوید

وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ زِيَادَةً كَرْتُمِي آيَةُ چهارم و بی قول خُنَّ الْعُقُوبَةُ ای سیکلنا
 بایه زکوة منسخ می گوید ابن العربی گفته هر چه در قرآن است از نسخ از کفار و تولی و اعراض
 و کف از آنها پس آن منسخ است بایه سیف و منسخ شده است بایه سیف یکصد و ست
 و چهار آیت بعد از آخرش اول در نسخ نموده انتهی و گذشته آنچه در می ست یعنی
 از نظر و بحث و نیز گفته از عجایب منسخ است قوله تعالى خذ الْعُقُوبَةَ الْآيَةَ زیرا که اول و آخر او که
 وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ است منسخ است و وسط او محکم است و آن وَأَمْرٌ بِالْعُرْفِ باشد
 و از عجایب است که اول منسخ و آخر نسخ است و نظیر این نیست و بی قوله عَلَيْكُمْ أَنْتُمْ
 لَا يَصْرُكُمْ مَنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَى یعنی بالامر بالمعروف والنهي عن المنکر و این
 نسخ قول اوست عليكم أنتم سیدی گفته مکتب نکر و بیج منسخ زیاده تر در مدت این
 آيَةُ قُلْ مَا كُنْتُ بِدَعَا مِلَّةِ الْكَافِرِينَ الْكُفْلِ الی آخرها که شانزده سال مکتب نموده تا آنکه نسخ کرد
 او را اول نسخ سال عیدیه و متبه اسد بن سلامه الضریری ذکر کرده که می دین آيَةُ وَيُطْعَمُونَ
 الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِمْ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا گفته که منسخ در آن لفظ و اسیر است زیرا که
 مراد اسیر مشرکین است و دختر او می شنید چون باین موضع رسید گفت ای پدر خطا کردی
 گفت چگونه گفت مسلمانان اجماع کرده اند بر آنکه اسیر طعام داده شود و قتل نکرده شود و بکرنگی
 گفت راست گفستی و شنیده در برهان گفته جائز است نسخ نسخ پس نسخ منسخ شود و بقوله
 لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ ه زیرا که قوله أَقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ نسخ است بعد از این نسخ
 منسخ شد بقوله حَتَّى يُطِغُوا الْخِرْيَةَ و در وی نظر است بدو وجه یکی همان است که اشارت
 بدان رفته دیگر آنکه قوله حَتَّى يُطِغُوا الْخِرْيَةَ مخصوص آیه است نه نسخ آری شانش باخر سوره
 منزل میوان و ادیر که وی نسخ اول خود است منسخ است بقرض صلوات خمس و قوله أَنْفِرُوا
 خِفَافًا وَثِقَالًا نسخ است برای آیات کف منسخ است بآیات عذر و ابو عبیداد حسن
 و ابی میسره آورده که گفتند نیست در مانده منسخ و این مشکل است با آنچه در مستدرک از ابن
 عباس روایت کرده که قوله فَلَحَكُمْ بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ منسخ است بقوله وَإِنْ لَكُمْ
 بَيْنَهُمْ يَكُ الْأَوَّلُ اللَّهُ و ابو عبید و غیره از ابن عباس آورده اند که اول آنچه منسخ شد

از قرآن شان قبله است و ابوداؤد در ناسخ بوجه دیگر آورده که اول آیه منسوخ از قرآن شان
قبله است پسر صیام اول یکی گفته و برین تقدیر واقع نشده است در یکی ناسخ حال آنکه ذکر
کرده اند که در وی آیتهاست از آنجمله است قوله تعالی در سوره غافر یُحْجِزُكَ بَيْنَهُمْ
وَبَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَكَیْفَ تَعْفُو عَنْ ذَٰلِکَ إِنَّ لِلَّذِینَ آمَنُوا أَكْثَرَ نَاسِخِ قَوْلٍ وَکَیْفَ تَعْفُو عَنْ
ذَٰلِکَ لَیْسَ فِی الْکُفْرِ حُسْنٌ گویم حسن ازین نسخ قیام لیل است در اول سوره فزل یا خراو یا باجبا صلوات
حسن و این در کتب بود بالا اتفاق ابن الحصار گفته مرع در نسخ بسو نقل صریح از آنحضرت صلی الله
علیه و آله وسلم یا از صحابی است که گوید فلان آیه منسوخ شد بفلان آیه و گاهی حکم کنند بدان بوجه
تعارض مقطوع به با علم تاریخ تا متقدم و متاخر شناخته شود و اعتماد کرده میشود در نسخ بر قول عموم
مفسرین بلکه با جهاد و مجتهدین نیز بغیر نقل صحیح و معارضه بنهذیر اگر نسخ متضمن رفع حکم و اثبات
حکم مستقر در عهد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم است پس معتمدان نقل و تاریخ است نه
رای و اجتهاد و مردم درین باب میان دو طرف نقیض اند بعضی گویند مقبول است در نسخ
اجلرأعاد عدول و بعضی متساہل اکتفا می کنند در ان بقول مفسر یا مجتهد و صواب غلط
قول این هر دو است انتهی و قسم سوم که نسخ تلاوت و بقای حکم باشد پس حکمت در ان
چنانکه صاحب فنون گفته اظهار مقدار طاعت این امت است در مسرعت بسوی بذل نفوس
بطریق ظن بغیر تفصیل از برای طلب طریق مقطوع به چه سرعت میکنند بایشی چنانکه خلیل
علیه السلام در فوج ولد بنام سرعت فرمود و منام او نای طریق وحی است و اشک این متهم
بسیار است و از این عمر آمده که بود سوره احزاب در زمان آنحضرت دو صد آیه وقت کتابت
عثمان بن این قدر مانده که الآن است و از زبرین حدیث آمده که گفت ابی بن کعب چه قدر شمار
سوره احزاب را گفت هفتاد و دو یا سه آیه گفت وی برابر بقره بود و مادر وی آیه را هم نسخا ندیم
و از حمیده بنت ابی یونس آمده که گفت خواند بر من پدر من دوی هشتاد ساله بود در مصحف
عایشه رَأَتْ أَنَّ اللَّهَ وَ مَلَائِكَتَهُ یُصَلُّونَ عَلَى النَّبِیِّ طالی قوله و علی الصفوف الاول و این پیش
از ان بود که عثمان بن عفیف مصاحف کرد و از ابی داؤد لیثی آمده که گفت بود آنحضرت چون
وحی کرده میشد بسوی اومی آمدم در ایستاده ام و سخت مارا در وی نزد وی آمدم گفت

[illegible]

در شان آنها قرآن که خواندیم ما آنرا باز مرفوع شدن بلغوا عنا قوما اننا لقینا ربنا فوضی
عنا و ارضانا ابو الحسن بن المنادی در کتاب ناسخ و منسوخ گفته از آنچه مرفوع شد رسم
اداره قرآن و مرفوع نشمار دل حفظ او و دوسوره قنوت است در و تر و نامیده می شوند سوره
خلع و سوره حد تبلیه قاضی ابوبکر در انصار انکار این قسم از قومی حکایت کرده بر آنکه
اخبار وارده در آن آحاد است و جائز نیست قطع بر انزال قرآن و نسخ آن باخبار آحاد
که نیست حجت در آن و ابوبکر رازی گفته نسخ رسم قنوت نمیشد مگر باین طور که فراموش
کنند خدا ایشان را و بردارد آنرا از او هم ایشان امر کند با عرض از تلاوت وی و کتابت
آن در مصحف و مندرس شود بر ایام هجری سائر کتب قدیمه او تعالی که ذکر کرده است آنرا در کتاب
خود فی قوله ان هذا لافی الضیف الاولی مصحف ابی ایهیم و موسی و شناخته نمی شود
امروز از آن چیزی و نیز خالی نیست از دو حال یا بود در زمانه آنحضرت صلی الله علیه و سلم
تا آنکه چون وفات فرمود نبود متلودر قرآن یا بعد از آنحضرت و بود متلودر بر رسم باز
فراموشش کرد این خدا مردم را و برداشت آنرا از اذان ایشان و نیست جائز نسخ
چیزی از قرآن بعد وفات آنحضرت صلی الله علیه و سلم و در بیان گفته قول عمر رضی
که اگر نمی بود این معنی که بگویند مردم زیاده کرد عمر رضی در کتاب خدا البته مینوشتیم آیه ربسم
را در آن پس ظاهرش آنست که کتابت وی جائز است قول مردم از آن مانع شده گاهی
چیزی در نفس خود جائز می باشد از خارج مانعی از آن قائم میشود و چون جائز باشد
لازم آید که ثابت بود زیرا که شان مکتوب همین است و گاه میگویند که اگر تلاوتش باقی بود
عمر مبادرت میکرد و بر قول مردم تعزیر نمی نمود زیرا که متقال مردم صلاح منع نیست
و باجماع این ملازم است مشکل است و شاید که وی اعتقاد آن داشت که این خبر واحد است
و قرآن خبر واحد ثابت نمیشود اگر چه حکم ثابت شود و از اینجا انکار کرده است ابن ظفر
درین نوع شمردن این را از آنچه تلاوتش منسوخ شده است گفته زیرا که خبر واحد مثبت
قرآن نیست بلکه این از مناس است نه نسخ و این هر دو با هم ملتبس میشوند و فرق میان
هر دو آنست که هر چه لفظ او مناس است محکمش گاهی معلوم میشود انتهی قول او که شاید

اعتقاد بودن او خبر واحد داشت مرد دوست زیرا که بصحت رسیده که عمر آنرا از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم تلقی نموده حاکم از کثیر بن الصلت آورده که زید بن ثابت و سعید بن القاضی مصحف می نوشتند چون پس آید گفتند یگفت شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه و آله وسلم می گفت الشیخة والشیخة اذا زینا فان حوها البنته عمر گفت چون این آیه فرود آمد نزد آنحضرت آمدم و گفتم بنویسم این را پس دو گویا مکرده دانست پس را عمر گفت منی بینی که شیخ چون زنا کند و محسن نباشد تا زیانه زده شود و جوان چون زنا کند و محسن باشد رجم نموده آید حافظ این حجر در شرح بخاری گفته ازین حدیث سبب نسخ تلاوت این آیه مستفاد میشود بسبب بودن عمل بر غیر ظاهر از عموم او گویم در خاطر من نکته خوب گذشته و آن این است که سبب آن تخفیف بر است است بعد از آن تلاوتش و کتابتش در مصحف اگر چه حکمش باقی است زیرا که این حکم اقل باشد احکام و اغلظ احد و دست و دیو است اشارت است بسوی ندب شرو و نالی روایت کرده که مروان بن الحکم زید بن ثابت را گفت منی نویسی این را در مصحف گفت منی بینی که در شب رجم کرده میشوند و ما ذکر کردیم این را پس گفت عمر من کفایت می کنم شما را پس گفت ای رسول بنویسان مرا آیه رجم گفت منی تو انم قول او که بنویسان مرا یعنی آن ده مراد کتابت آن و قادی گردان مرابرا و از زید بن اسلم آمده که خطبه خواند عمر مردم را و گفت شک نکنید در رجم که آن حق است و الله قصد کردم که بنویسم آنرا در مصحف و پرسیدم ابی بن کعب را پس گفت آیا نیامدی تو مرا و من استقرای آن میکردم رسول خدا را صلی الله علیه و آله وسلم پس زدی در سینه من و گفتی استقرای کنی آیه رجم را و ایشان تسافد میکنند همچو حجر این حجر گفته دودی اشابهت بسوی بیان سبب نسخ تلاوت او و هو الاختلاف تبیه ابن جسر درین نوع گفته اگر گویند چه قسم واقع میشود نسخ بغیر بدل حال آنکه او تعالی فرموده مَا تَشْهَرُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنْشِئُهَا نَاتٍ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ قَدْ تَلَاها و درین اخبار دخل خلف نیست جوابش آنست که هر آنچه ثابت است الآن از قرآن و منسوخ نشده پس آن بدل است از آنچه تلاوت او نسخ پذیرفته پس هر چه

موتی که از قرآن نسخ فرموده که تو آنرا نمیدانی الآن پس آنرا بدل ساخته است بآنچه ما را
آموشته و لفظ و معنی او بسوی ما متواتر شده است انتهی کلام السیوطی فی التلقان و ما درین
کتاب همه آنچه مکتوبین آنرا در نسخ شمرده بودند از برای بیان حقیقت حال و حکم علما در آن
ایراد ساختیم تا طالب را عذب در دریافت این علم محتاج بکتاب دیگر نشود و الا نیست
نسخ مگر در مقدار قلیل که بست آیه بلکه پنج آیه باشد کما تقدم بلکه پنج آیه هم کمتر است چنانکه
در دلیل الطالب علی ارجح المطالب بیانش پرداختیم و الله اعلم بالصواب +

باب دوم در بیان نسخ و منسخ حدیث شریف

و مجموع آن بحسب استقرای شیخ امام ابی الفرج عبد الرحمن بن علی الجوزی و دیگر اجله اهل حدیث
و اکابر این فن بست و یک حدیث است در نزد شیخ الاسلام احمد بن عبد الحکیم بن عبد السلام
الحارانی رضی الله عنهم اجمعین در حدیث و نزد حافظ ابن القیم آمده هم کمتر و ابو الفرج جوزی
در اخبار اهل الرسوخ که درین باب نوشته گفته که چون تخیل ایشان در نسخ و منسخ حد
دیدم کتابی مذهب از زلال سلیم از تخیل جمع نمودم بعد چنان کتاب دراز شده جوتم
که هر قدر احادیث که نسخ آن بصحت رسیده یا در وی احتمال نسخ بوده جدا گانه بنویسم از آنچه
و جوی از برای نسخ و احتمال آن ندارم و اعراض کنم پس هر که مخبری را بشنود که دعوی نسخ
میکنند و آن منسخ درین مختصر نیست بدانند که دعوی او درست است تمام این احادیث
بست و یک حدیث است انتهی حدیث اول عن حذیفه رضی الله عنه
قال اتی النبی صلی الله علیه وسلم سباطة قوم فبال وهو قائم متفق علیه
یعنی آمد آنحضرت منزله و کناسه قوم را پیششید و وی ستاده بود گفته اند این حدیث منسخ
بحدیث عمر رضی الله عنه که گفت دانی النبی صلی الله علیه وسلم و انا بول قائما قال یا
عمر لا تبلى قائما فدا بلى قائما بعد رواه الترمذی و این ملحة یعنی دیدم را رسول خدا
و من بول میکردم ستاده پس گفت ای عمر بول کن ستاده پس نشامیدم ستاده هنوز نیست
این ادعا صحیح بلکه نهی از ستاده نشامیدن بر آنست که رشاشه آن بر بابل نیفتد و فعل

آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسبب مرضی بود که از نشستن منع کرده و بدان تشفا اندازان مرضی عادت
عرب نموده و بنا بر کثرت نجاست قادر بر نشستن نشد حسین بن محمد الرحمن اهل در عتقه این
گفته ذکر کرده اند علما در سبب بول نمودن آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم استاده پنج وجه
یکی تشفا از وجع صلب بر عادت عرب و در آن وقت این درد داشت پس تشفایافت
دوم بنا بر مرضی که در باطن رکبه داشت گویند زخمی بود در پا بسبب آن نشستن نتوانست
چنانکه در روایتی ضعیف آمده که علت مالبضه بود و مالبض همان باطن رکبه است سوم آنکه
جای نشستن نیافت زیرا که آنطرف سباطه که بروی آنحضرت استاده بود بلند بود چهارم
آنکه این فعل وی از برای امن بود از خروج حدث از سبیل دیگر زیرا که غالب همین است
عمر رضی الله عنه گفته بول استاده کردن نگذارند برست برای و بر تخم آنکه برای بیان
جواز کرد زیرا که عادت وی قعود بود چنانکه در حدیث عائشه رضی الله عنها آمده که من حدثکم ان النبی
صلی الله علیه وسلم کان یبول قائماً فلا یصدقوه ما کان یبول الا قاعدا و رواه
اسم الترمذی والنسائی علما گفته اند مکره است بول تاده کردن مگر بجز در این که است
تتریه است نه تحریم آن مندر بعد از حکایت خلاف درین امر گفته نشده شامیدن اولی
است و استاده بول کردن مباح و این همه ثابت است از آنحضرت صلی الله علیه وسلم
و بودند اهل سباطه که ناخوش نمیداشتند آنرا بلکه همان اختیار ایشان بود و نبود این سباطه
مختص باینها بلکه در صحن خانه های جمیع ایشان بود و الله اعلم انتهى کلامه گویم او وجه و جوف
آن از برای بیان جواز است پس بر یقین و جوه احتمالاتی پیش نیست مگر آنکه دیلی بر آن
قائم شود و درین صورت حدیث مذکور از نسخ در پیمنه نباشد **حدیث دوم**
از ابو ایوب انصاری است که گفت ان النبی صلی الله علیه وسلم قال اذا ایتیم الغلام
فلا یتقبلوا القبلة ولا یتدبروها و لکن یشرفوا و غریبوا متفق علیه یعنی چون
بیاید شما حاجت انسانی را پس رو کنید بسوی قبله و نه پشت دهید بجانب آن ولیکن رو
بجانب مشرق کنید یا بجانب مغرب داین مخصوص است بدین منوره زیرا که قبله او جنوبی است
و درین دیار قبله غربی است و لهذا اگر روی بمشرق و مغرب آرند روی و پشت بقبله می افتد

و غرض اینی است از آن مگر کسی را که قبله در استقبال یا استیاء روی آید پس گفته اند که این حدیث منسوخ است بحديث ابن عمر رضی الله عنه که گفت اد تقيت فوق بيت حفصة لبعض حاجتي فرأيت النبي صلى الله عليه وسلم يقضي حاجته مستديرا القبلة مستقبلا الشام متفق عليه و بحديث جابر که وی دید آنحضرت را صلی الله علیه و سلم بعد یک سال از این بنی که بول می کرد و رو بقبله پس جماعه گمان کردند که اول منسوخ است ثانی حال آنکه چنین نیست زیرا که اول در صحراست و ثانی در بنیان گویم درین باب مذہبهاست تفرقه میان هر دو مذہب ملک و شافعی و احمد و غیر ایشان است دوم عدم جواز استقبال مطلقا سوم جواز هر دو مطلقا چهارم عدم جواز استقبال مطلقا و جواز استیاء مطلقا و شافعی و غیره احتجاج کرده اند بر تفرقه با حدیث صحیح مسمره بجواز در بنیان پس محمول باشد بنی بر صحرا اجتماعین الروایات و شوکانی گفته اختلاف کرده اند اهل علم درین مسأله بر پشت قول و استیفاء کرده ایم آنرا در شرح منتقى انتهى و در مختصر خود بعد از استقبال و استیاء بار قبله رفته و در شرح آن جواب از ادله بخورن و مضریقین داده و تمام بحث درین مسأله در مسک الختام شرح بلوغ المرام مذکور است فلیج الیه

حدیث سوم از ابن عباس مرویست که گفت تصدق علی مولاة لیمونة بشاة فمر بها رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال هلا اخذتم اها بها فذبحتموها فانتمعتن به فقالوا انها ميتة فقال انما حرم اكلها متفق عليه یعنی گذشت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بگو سفندی مرده که از آن کینز میمونه بود پس فرمود چرا اگر فستید حرم او را و ذبحاغت کردید آنرا پس منتفع میشدید بدان گفتند این مرد درست فرمود چنین نیست که حرام خوردن او است گفته اند این حدیث منسوخ است بحديث عبد الله بن حكيم تابعی که گفت آید مرا کتاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قبل وفات او یکماه که منتفع نشوید از مردار به چرم و پیری در راه التذنی و ابوداؤد و النسائی و ابن ماجه اثرم گفته گویا این نسخ اول است و غیر وی گفته جابر است که باشد حدیث اباحت قبل موت او یک و این در صحیحین است و حدیث ابن حکیم مضطرب است جدا و آله محرر طور رضی الله عنه گفته ممکن است جمع میان هر دو حدیث باین طریق که انا ب نام جلد غیر مدیون است و چون

و باعث کرده شد اما باب نماند پس منسوخ استماع یا باب میتة است بی و باعث و چون بدو بخ
 شده لا باس به است چنانکه از آخر حدیث اول ظاهر است و در حدیث دیگر آمده تطهرها
 الماء والقرظ و در لفظی نیز مسلم از ابن عباس این است اذا دبغ الاهاب فقد تطهر و در عدة
 المنسوخ گفته در طهارت جلوه میتة بد باغ بهفت مذاهب است و هر صاحب مذهب احتجاج
 با حدیث و غیره را بران کرده و بعضی از دلیل بعضی جواب گفته نووی توضیح دلائل ایشان
 در شرح مذهب کرده و در شرح مسلم بر ذکر مذاهب بغیر ادله اقتصار نموده انتهی گویم بعضی آن
 ادله در مسک الختام ذکر کرده ایم و در دلیل الطالب کلام بسیط بران نموده و نیست
 این از نسخ در چیزه و نیز از حدیث مذکور که انما حرم اكلها باشد ثابت شد که هر حرام
 نجس نیست و باین رفته اند شوکانی و محمد بن اسمعیل الامیر الیمانی و غیره باین دراری مضیه
 و بل السلام و جز آن همین است راجع و صغیر چنانکه در شرح بلوغ المرام ظاهر کرده ایم و الله اعلم بالصواب
 حدیث چهارم از ابو هریره مروی است که گفت سمعت رسول الله صلی الله علیه
 و سلم یقول توضؤا ما مست النار و الله مسلم یعنی شنیدم آنحضرت مرا می فرمود وضو
 کنید از آنچه سوده است آنما آتش گفته اند این حدیث منسوخ است بحديث ابن عباس ان
 رسول الله صلی الله علیه و سلم اكل کف شاة ثم صله فلم يتوضأ متفق علیه یعنی خورد
 آنحضرت بازوی گوسفند پخته نماز گذارد و وضو نکرد و گفت جابر بود آخر الامرین از آنحضرت
 ترک وضو از آنچه مس کرده است آنرا ناکویم اختلاف کرده اند علماء در وضو از آن جابیه
 بر عدم وجوب اند و گویا بوجوب رفته و جمهور جوابش بدو وجه داده اند یکی آنکه منسوخ است
 بحديث ابن عباس و جابر دیگر آنکه مراد بوضو شستن دهن و هر دو کف است و این خلاف
 در صدر اول بود بعد اجماع گردند بر عدم وجوب وضو از آن و الله اعلم آری سخن در وضو
 از اکل لحوم ابل باقی است اکثر بر عدم انتقاض وضو بوده اند و رفته است بانتقاض از آن
 احمد بن حنبل و اسحق بن راهویه و یحیی بن یحیی و ابن منذر و ابن خزيمة و اختیار کرده است
 آنرا بهیچ و نووی باین صحت حدیث درین باب خاصه و هو الحق و حدیث وضو از مس
 کرده نادر عام است و خاص مقدم است بر عام و در مالابنه بعد ذکر آن گفته و احتیاط

از نمه اولی است و در حجه امده البالغہ نوشتہ اما حم ابل پس کار در ان دشوار است
 قائل نیست بدان احدی از فقہای صحابہ و تابعین نیست را ہی بسوی حکم منسوخ آن
 و لهذا قائل نشد بدان کسیکہ غالب است بر و تخریج قائل است بدان احمد و اسحق
 و نزد من احتیاط انسان در ان لائق است انتہی و تمام بحث درین مہر و مسئلہ در شرح
 مختصر شوکانی ذکر کردہ ایم **حدیث پنجم** مرویست از بسیرہ کہ گفت قال رسول اللہ
 صلی اللہ علیہ وسلم اذا مصل احدکم ذکرہ فلیتوضا و اہ سالک و احمد و ابوداؤد
 و الترمذی و النسائی و ابن ماجہ و الدارمی یعنی چون دست رسانیدی از شما آہ مروی خود را
 پس باید کہ وضو کند گفتہ اند این حدیث منسوخ است بحديث طلق بن علی قال سئل رسول
 اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عن من الرجل ذکرہ بعد ما يتوضأ قال دہل هو لا یضفہ
 منہ رواہ ابوداؤد و الترمذی و النسائی و روی ابن ماجہ نحوه یعنی پرسیدہ شد
 رسول خدا از سودن مرد ذکر خود را بعد وضو فرمود نیست ذکر مگر بارہ گوشت از وی
 بقوی گفتہ این منسوخ است زیرا کہ ابوہریرہ اسلام آورد بعد از قدم طلق روی و ایت
 کردہ است از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ فرمود چون دست رسانیدی از شما بکر خود
 نیست میان او و عورت او چیزی پس باید کہ وضو کند رواہ النسائی و الدارقطنی انتہی و آلہ
 محرسطو کہتہ پس ممکن است جمع میان ہر دو کمال نقض بر سر بدین جملہ است ثوب و عدم نقض
 بر تقدیر جملہ است چنانچہ حدیث ابوہریرہ مشہور است بدان انتہی در عہدہ المنسوخ کہتہ ادعی
 کردہ است قوی نسخ حدیث طلق بقدم او بر آنحضرت و در حدیث سنین سجد و ابوہریرہ سلم مہاجر
 و این قول تحمل است گوئیم بعض تحقیقین گفتہ اند نیست خلاف در آنکہ حدیث ابوہریرہ راجع است
 در متن و شد خود از حدیث طلق بوجہ یکی تا خیر اسلام دادی دوم انفظ و احوط بودن او سوم
 بودن او ناقل از عادت بسو عبادت چہارم آنکہ مثبت است و برای ترجیح وجہ دیگر ہم نیست
 انتہی شوکانی در شرح مختصر کہتہ تنہا حدیث بسیرہ راجع است از حدیث طلق تا با انضمام احادیث
 کثیرہ دیگر بسوی او چہ رسیدیر کہ دین باب است از جماعتی از صحابہ کہ از ایشان است جابر و
 ام حبیبہ و ابن عمر و زید ابن خالد و سعید بن ابی وقاص و عائشہ و ابن عباس و نعمان

بن کعب بن عوف بن ابی بن کعب متحابیه و قدیسه و اردی بنت اینس و روایت کرده اند حدیثی که
 را احمد و اهل سنن و مالک و شافعی و ابن خزیمه و ابن حبان و حاکم و ابن الجارود و صحیح احمد
 و الترمذی و الدارقطنی و یحیی ابن معین و البیهقی و الحارثی و ابن حبان و ابن خزیمه و هر که نقل
 شده است بسوی ترجیح حدیث طلق نیاورد و طائلی و رفته است بسوی انتقاض و ضومیس ذکر
 جماعتی از صحابه و تابعین را میوه و بسوی خلاف آن هم جماعتی رفته و حق انتقاض است و دارد
 شده است آنچه دال است بر شکستن و ضو از مس فرج دان اعم است از قبل و در حین آنکه
 ابن ماجه از حدیث ام حبیده آورده که گفت شنیدم آنحضرت را میفرمود هر که مس کند فرج خود را
 پس باید که وضو کند صحیح احمد و ابو زرعه و ابن السکن گفته اند این حدیث را علتی و در حجت
 البالغ گفته این از ان جنس است که سلف در آن مختلف اند و روایت از آنحضرت متعارض
 و نیاز تلخیص بود یکی ازین دو امر منسوخ است و تمام بحث در شرح بلوغ المرام و شروح دوزیه
 نوشته ایم حدیث ششم از ابی سعید خدری است گفت قال رسول الله صلی
 الله علیه و سلم الماء من الماء رواه مسلم و ابو داود و ابن خزیمه و ابن حبان
 و اصابه فی البخاری و رواه احمد من حدیث داود و عتبان و الطحاوی من حدیث
 ابی هريرة و ابن شاهین فی ناسخه من حدیث التی معنی آنکه آب یعنی استعمال او و وجوب
 غسل از آب یعنی خروج منی بشهوت است پس بحکم این حدیث غسل بے انزال واجب
 نکرد گفته اند این حدیث منسوخ بحدیث ابی هریره که گفت قال رسول الله صلی الله
 علیه و سلم اذا جلس بین شعبها الأربع ثم جهدها فقد وجب الغسل متفق علیه
 و زیاده که مسلم و ان لم یزل یعنی چون نشست مرد در میان چهار شعبه زن بستر در قیام
 و شقیقت انداخت او را پس واجب غسل یعنی بر مرد و زن هر دو اگر چه انزال نکند و گفت
 ابی بن کعب که این خصتی بود در اول اسلام بعد از آنکه اینی کرده شد از ان ترمذی گفته همچنین
 روایت کرده اند بسیاری از صحابه که این در ابتدای اسلام بود بعد از منسوخ شد و حکم شد که
 چون آلت در فرج زن فرو رفت و التقای ختنین شد غسل واجب گشت انزال شود یا
 نه نووی گفته است مجتمع است بر وجوب غسل بجماع اگر چه با وی انزال نباشد و بر وجوب

بازنزال بود جماعتی از صحابه بعده رجوع کردند بعضی ایشان و منعقد شد اجماع بعد الامر بنیاب
احادیث صحیح بر وجوب غسل با التقاضی حائنین انتهی گوئیم جمهور گویند حدیث الماء من الماء
منسوخ است و ابن عباس گفته منسوخ نیست بلکه مراد لغتی و وجوب غسل بر ویت در نوم است
چون منزل نشود اما حق آنست که حدیث مطلق است در احتلام و غیر احتلام و لهذا حافظ
ابن حجر در تلخیص گفته درین باب چند حدیث است در عدم ایجاب لیکن منعقد شد اجماع و اخیر
بر ایجاب غسل قال القاضی ابوبکر بن العربی انتهی و اما حدیث ابی بن کعب که فرمود آنحضرت
در حق مروی که می آید اهل خود را و انزال نمیکند بشوید ذکر خود و وضو کنند پس منسوخ است یا
محمول بر مباشرت در ماسوای فرج و رفته است داود و جمعی قلیل از صحابه و تابعین بعید
و وجوب در عدم انزال و بیه قال عثمان و علی و الزبیر و طلحة و ابویوب و ابی بن کعب و گفت
بنحاری غسل احوط است شوکانی گفته اختلاف کرده اند درین مسئله صحابه و من بعدهم و حق غسل
است و در حجة الله البالغة گفته آنچه صحیح شد روایت و بر آن جمهور فقهائین است که هر که جهل کرد
غسل بر و می واجب گشت که انزال نکند انتهی و تمام بحث آن در شرح بلوغ المرام و شرح در بریه است
حدیث هشتم حدیث ابن عمر است در صحیحین و غیرهما قال قال رسول الله صلى الله عليه
وسلم اذا جاء احدكم الجمعة فليغتسل چون بیاید یکی از شما جمعه را پس باید که غسل
کند درین حدیث وجوب غسل این روایت گفته اند منسوخ است بحديث سمره که فرمود آنحضرت
صلى الله عليه وآله وسلم من توضأ للجمعة فيها ولغمت ومن اغتسل فذلك افضل
الخوجه ابوداود والنسائي والترمذي یعنی هر که وضو کرد بر آن جمعه خوب کرد و هر که غسل کرد
پس غسل افضل است لیکن صحیح عدم نسخ اوست زیرا که حدیث ابن عمر را است تلقی بقبول کرده
و قریب صد تن آنرا از نافع روایت نموده و سبب و چهار صحابی جز ابن عمر راوی او هستند
و جماعتی بوجوبش رفته یعنی از سلف و بیه قال اهل النظام هر حکایت کرده است آنرا ابن منذر
از ابومهریره و عمار و مالک و خطابی از حسن بصری و ابن حزم از جمعی از صحابه و من بعدهم و
جمهور سخت گویند بحديث سمره و در وی مقال است زیرا که حسن از سمره سماعت ندارد و
بحديث ابی هریره نزد مسلم بلفظ من توضأ فاحسن الوضوء ثم اتى الجمعة لله و جز آن

و گفته اند این احادیث صارف امر اند بسوی مذکب شوکانی رح گفته اگر صارف امر اند باشند
 اما اصل صرف مثل توبه صلی الله علیه و سلم حق علی کل مسلم ان یغتسل فی کل سبعة ايام
 یوما یفضل فیدراسه و جسد که در صحیحین و غیرهما از حدیث ابی هریره است نیستند که
 این صریح در وجوب است و تمام بحث را درین الاوطار شرح منتقی الاخبار استیفاء کرده
حدیث هشتم روایت ابوهریره است ان النبی صلی الله علیه و سلم لطفی عن الصلوة
 بعد العصر حتی تغرب الشمس و این در صحیحین است یعنی نهی کرد از نماز بعد عصر تا آنکه
 فرورد آفتاب گفته اند منسوخ است بحدیث عائشه رف که گفت ما دخل علی رسول الله
 صلی الله علیه و سلم بعد العصر قط الاصلی رکعتین و این نزد نسائی و ابو داود و غیره است
 اثرم گفته حدیث عائشه ره خطاست زیرا که مروی است از وی که این دو رکعت را بعد ظهر
 میگذار پس مشغول کرد او را قومی و گذارد بعد عصر یکبار انتهی گویم و مثل آن در صحیح بخاری
 است از سلمه و در سفر السعادت گفته این از خصائص آنحضرت بود صلی الله علیه و سلم و در
 حق غیر وی مکرده انتهی چنانکه در روایت ابی داود گفته که میگذار در رسول خدا صلی الله
 علیه و سلم دو رکعت بعد از عصر و نهی میکرد از آن و میداشت صوم وصال و نهی میکرد
 از آن شیخ مورخ شرح سفر السعاده گفته باجملة احادیث و آثار نهی از اطلاق نماز بعد از عصر
 غالب و قوی تر است و مختار جمهور علمائین همین است پس حق آن می نماید که از خصائص
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم بود و در حق غیر وی مکرده چنانکه مصنف گفت انتهی و این
 عقیل گفته بود آنحضرت مخصوص بجاز صلوة در اوقات نهی عنهابنا بر جواز وصال مراد
 و در عدة المنسوخ در بیجا و جهی دیگر نیز هست که آنحضرت صلی الله علیه و سلم غیر مختص است
 باین بلکه سنت راتبه از هر که فوت شود وی آنرا در اوقات نهی میتواند گذارد اما اصح
 و اشهر همان اول است انتهی و درین صورت حدیث مذکور منسوخ نخواهد بود مگر بطریق
 مخصوص است ازین نهی گذاردن و دو رکعت طواف بعد از صبح و بعد عصر در کعبه بحدیث
 که دین باب دارد است نزد ابن ماجه و غیره و حدیث نهم روایت وائل بن حجر
 است که آن رسول الله صلی الله علیه و سلم کان یضم یدیه علی رکبته اذا رکع یعنی

بود آنحضرت می نهاده هر دو دست خود بر هر دو زانو می خود در رکوع سعد بن ابی وقاص
 گفته بودیم ماکه می کردیم این را بهتر امر کرده شدیم بر کعبه و این صریح است در نسخ و تبیین
 است مذهب کافه علماء کسنت وضع یدین است بر رکبتین و تطبیق مکرده الا این معبود
 و صاحبین او علقه واسود که سنت نزدیک ایشان تطبیق است زیرا که نسخ بایشان سبیده
 و آن حدیث سعد است و صواب همان است که بر آن جمهور اند حدیث دهم روایت
 زید بن ارقم است در صحیحین غیره ما که گفت بودیم ماکه سخن می کردیم در نماز کلام میگردم مردی
 از ما صاحب خود را تا آنکه نازل شد وَقُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ پس امر کرده شدیم بسکوت
 و منتهی شدیم از کلام و همچنین حدیث ابن مسعود در صحیحین و غیره بلفظ ان فی الصلوة
 لشفلا و در روایت احمد و نسائی و ابی داود و ابن حبان و صحیح است ان الله یحدث
 من امره ما شاء و انه قد احدث من امره ان لا یتکلم فی الصلوة و این صریح است
 در نسخ حسین اهل گفته مذهب مالک ابو حنیفه و احمد و جمهور سلف و خلف تحریم کلام
 در نماز اگر چه برای حاجت و مصلحت نماز باشد و اینکه کلام باطل می کند نماز را و ادعای
 و گرهی گفته جائز است از برای مصلحت صلوة بحديث ذوالیدین و این مرویست از اصحاب
 مالک و احمد اعلم انتی شوکانی در شرح مختصر خود گفته خلاف در کلام ساهی و غیره عالم منبع
 است و اما عالم پس ظاهراً حدیث معاویه بن الحکم السلی که در صحیح است آنست که اعاده نکند و بود
 از شان و صلی الله علیه و سلم عدم جرح بر جاهل و عدم امر او بقضای غالب احوال بلکه
 می فرمود بر تعلیم او بر اخبارش بعد از جوایز خیری که از وی رفوع یافته و گاهی امر باعاده هم می کرد
 چنانکه در حدیث مسی است و ظاهر عدم فرق است میان ساهی و ناسی میلان عالم در
 ابطال صلوة ولیکن حافظ محمد بن ابی بکر بن القیم در اعلام الموقعین بصحت صلوة متکلم
 جاهل و ناسی رفته و گفت ابو حنیفه کلام ناسی مبطل صلوة است و حدیث ابو هریره قبل تحریم
 کلام بود بهتر منسوخ شد و در وی بحث است زیرا که تحریم کلام بکه بود و این مقصود بدین اتفاق
 افتاد و شافعی گفته کلام ناسی غیر مبطل است و کلام عامد مبطل اگر چه قلیل باشد و تاویل حدیث
 نزد ایشان آنست که آنحضرت صلی الله علیه و سلم ناسی بود بنا کرد کلام خود را بر آنکه نماز تمام

و این نسیان است و کلام فی الیوم بر توهم قصر صلوٰۃ بود پس حکم او حکم ناسی باشد و کلام
 قوم جواب رسول بود و اجابت رسول بسط صلوٰۃ نیست و گفت ملک اگر کلام عمیر را
 اصلاح نماز باشد بسط نیست مثل آنکه بگوید نماز کامل نشد و دیگری گوید من کامل کردم
 و این نوع کلام از حدیث هیناعن الکلام و لا تکلموا مخصوص است کذا فی المسوی شرح اللؤلؤ
 و تمام کلام برین مسئله بر وجه تحقیق در دلیل الطالب کرده ایم و بایضاح حق حقیق بقبول
 پرداخته فلیرجع الیه حدیث یازدهم روایت ابوسعید است از آنحضرت صلی الله علیه
 و آله وسلم اذ ایتهم الجنائز فقوموا لها و این در صحیحین و غیر ما هست گفته اند منسوخ است
 بحدیث علی کرم الله وجهه که قام البنی صلی الله علیه و سلم ثم قعد رواه مسلم بخیر است
 آنحضرت در جنازه پسترنشست و در روایتی از وی باین لفظ است کان رسول الله
 صلی الله علیه و سلم امرنا بالقیام فی الجنائز ثم جلس بعد ذلک و امرنا بالجلوس رواه
 احمد ابو داؤد و این صریح است در نسخ قیام قاضی عیاض گفته رفتند جمعی از سلف
 مسوی آنکه امر بقیام منسوخ است باین حدیث علی رضی الله عنه انتهی و این عقیل گفته ممکن
 جمع باینکه قیام متحب است و قعود جائز نیست نسخ گویم نووی گفته مردم دین مسئله مختلف اند
 ملک ابو حنیفه و شافعی قیام را منسوخ گفته اند و احمد و اسحق و ابن حبیب و ابن ماجه شون گفته
 منخیر است اختلاف است در قیام یک شایعت کند تا قبر جماعتی از صحابه و سلف گفته اند
 تا آنکه نهاده شود جنازه بر زمین و گفته اند نسخ برای قیام کسی است که جنازه بر وی گذشته
 و باین قائل است ازاعی و احمد و اسحق و محمد بن حسن و اختلاف است در قیام بر قبر تا آنکه
 دفن کرده شود قومی مکرده گفته و دیگران بران عمل نموده و این مروی است از عثمان و علی
 و ابن عمر و غیر هم رضی الله عنهم در عده للمسنوخ گفته این کلام قاضی پسر کلام نووی است و مشهور
 در مذنب ما است که قیام متحب نیست و این حدیث را به حدیث علی منسوخ گفته اند و نووی
 گفته مختار همین است پس امر بیان ندبا باشد و قعود از برای بیان جواز بود و مقام نمیشود
 دعوی نسخ در مثل این زیرا که منی باشد نسخ مگر نزد قعود جمع میان احادیث و در اینجا
 مستعد نیست و الله اعلم حدیث دوازدهم بومریره گفت قال رسول الله صلی

علیه وسلم من ادرکه الصبح وهو جنب فلا صوم له یعنی هر که دریافت ادر صبح و اوجنب
ست پس نیست صوم بر او گفته اند این حدیث منسوخ است بحديث عائشه زنه که گفت
کان رسول الله صلى الله عليه وسلم یدرکه الفجر فی رمضان وهو جنب من غیر حلم
فیغتسل ویصوم متفق علیه یعنی بود آنحضرت که می دریافت ادر فجر در رمضان و در
جنب بود بغیر حلم پس غسل میکرد و روزه میداشت ابو الفرج گفته حدیث ابی هریره احتمال
دوم دارد یکی آنکه در اول اسلام همچنان بود بعد منسوخ شد چنانکه عائشه زنه گفت دوم
آنکه اشاره باشد بسوی کسیکه جنب شد از جماع بعد طلوع فجر پس و امر کرده شود با مساک
و شمرده نشود از برای او صوم این یوم انتهی گویم جواب از حدیث ابو هریره بسه و بیست
دو از ان همین هر دو احتمال است که اول آن جواب ابن منذر است که از بیعتی روایت
کرده و نووی حکایتش نموده که این حدیث در اول اسلام بود در عینی که حرام بود جماع
در شب بعد نوم چنانکه طعام و شراب حرام بود بعد منسوخ شد و ابو هریره از ان رجوع
نمود چون رسید ادر آن خبر نسخ آن ابن منذر گفته هو احسن ما سمعت فیہ والله
اعلم و عبارت نووی در وجه ثانی این است که شاید حدیث ابو هریره محمول است بر کسیکه
در یافت ادر فجر در حال مجامعت و وی بران متدیم ماند با وجود علم پس وی مفطر شد
امساک کند نیست ادر صوم و سوم آنکه ارشاد است بسوی افضل که غسل کند قبل
از فجر و اگر خلاف آن نماید جائز است و این مذہب اصحاب ما و اخوان ایشان از اهل
حدیث است و اجتماع کرده اند اهل این اعصار بر صحت صوم جنب از احتلام و جماع و
بدان قائل اند جابر صحابه و تابعین و حسن بن صالح الطال آن حکایت کرده درین
بود ابو هریره و صحیح آنست که وی رجوع کرده و گفته اند نکرده و مردی است از طائفت
و عروه و نخعی که اگر عالم است بجنابت خود صحیح نیست و الا صحیح است و محکی است از
حسن بصری و نخعی که حرام است در صوم تطوع نه فرض و حکایت کرده اند از سالم
بن عبد الله و حسن بن صالح که روزه دارد و قضا کند پسر این خلاف مرتفع شد
و علما اجماع کردند بعد از ان بر صحتش و در صحت اجماع بعد از خلاف خلافت مشهور است

مراد اصول را و حدیث عائشه و فاطمه سلمیه حجت است بر هر نسخی لکن بعد از آنکه کذا فی
 عده المنسوخ حدیث سیم و چهارم این است از فضل الحاجم و المحجوم رواه احمد ابو حنبل و
 النسائی و ابن ماجه عن شداد بن اوس و صحیح البخاری احمد ابن خزيمة و ابن جابر
 و ما یفظ ابن حجر در تخیص طرق این حدیث را از جماعتی از صحابه آورده و در سبل السلام شرح
 بلوغ المرام گفته اخذ به الا یتمه عن ستة عشر من الصحابة و سیوطی در جامع صغیر گفته
 متواتر است و باجماع در وی دلیل است بر آنکه حجامت مفطر صوم است هر دو را از حاکم
 و محجوم و باین رفته گریه قلیل مثل احمد بن حنبل و اتباع او و ابن المبارک و اوزاعی
 و اسحق و ابی ثور و واجب است قضاء و کفاره و به قال ابن خزيمة و ابن المنذر و ابن حبان
 گفته اند این حدیث منسوخ است بحديث انس بن مالک که ثم ان رسول الله صلی الله
 علیه و سلم خص فی الحجامة للصائم و در حدیث ابی سعید است ثلثة لا یفطرهن
 الصائم الثقی و الحکم و الحجامة رواه الترمذی و گفت این حدیث غیر محفوظ است
 و عبد الرحمن بن زید را وی اضعیف است در حدیث ابن الجوزی گفته حدیث اول اثبت
 است ازین حدیث زیرا که بضعیف عبد الرحمن بن زید اجماع است و حدیث انس را خالد
 بن البجلی روایت کرده و احمد بن حنبل در خالد طعن نموده و فرموده او را احادیث مناکره
 است پس اگر صحیح شود نقص صریح باشد در نسخ انتهی گویم حدیث افطار ما نامتواتر است و عکس
 از ابن عباس آورده که ان رسول الله صلی الله علیه و سلم احتجم و هو صائم
 یعنی آنحضرت حجامت کرد و وی روزه دار بود پس فعل وی صلی الله علیه و آله و سلم دال
 است بر آنکه مراد کرهت است در روایت کرده است ابو داود و از ثنابت که گفت انس نبودیم
 ما که ترک کنیم حجامت یا بر صائم مگر از کرهت حجامه و خرجه النجاشی و گفته اند که فعل او
 ناسخ قول او است زیرا که قول در عام فتح بود و فعل در عام حجة الوداع سده دهم این چنین
 گفتگو کرده است ابن الرقی برین حدیث و ابن صلاح در کتاب علوم الحدیث گفته بیان
 کرد شافعی که حدیث ابن عباس ناسخ حدیث شداد و غیر او است زیرا که در حدیث شداد امر وی
 شده که وی همراه آنحضرت بود در زمان فتح پس دید آنحضرت مردی را که حجامت میکند

در رمضان فرمود انظار کردند حاجم و محجوم و در حدیث ابن عباس است که اجتماع کرد آنحضرت
 دوی نهم و صائم بود پس ظاهر شد که آن اول بود در سینه شست و این آخر است در سینه
 ده و تمام بحث این مسئله در شرح بلوغ المرام نوشته ایم فلیرجی الیه حدیث چهاردهم
 از ابن عباس است گفت صام رسول الله صلی الله علیه و سلم یوم عاشوراء و امر بصیامه
 رواه مسلم یعنی روزه داشت آنحضرت بر روز عاشورا و امر کرد بر روزه داشتن در آن گفتند
 این حدیث منسوخ است بحدیث عائشه زنه که فلما نزلت فیه فی رمضان ترک یوم عاشوراء
 فمن شاء صامه ومن شاء افطره یعنی چون فرض رمضان نازل شد روز عاشورا
 ترک گردید هر که خواهد روزه دارد و هر که خواهد انظار کند گوئیم اهل علم اختلاف کرده اند در صوم
 این یوم ابو حنیفه گفته واجب بود در اول اسلام بعد از نسخ پذیرفت و شافعی را در روای
 دو وجه است اشهر وی آنست که این روزه سنت است از روزیکه شروع شده
 و نبود واجب گاهی درین امت ولیکن استحبابش متاكد بود چون صوم رمضان نازل شد
 مستحب ماند دوم آنکه واجب بود و حجت شافعی این حدیث است هذ ایوم عاشوراء
 ولعلیکم صیامه و اناصائم فمن شاء صام ومن شاء فلیفطر و بر هر دو وجه
 صوم این یوم سنت مستحب است بعد از آنکه آنحضرت صلی الله علیه و سلم این کلام ارشاد فرمود
 و حاصل شد اجتماع بر آنکه فرض نیست و قایلین فرضیت وی منقرض شدند گوئیم درین
 باب حدیثهاست که شیخ عبدالحق دهلوی در اثبات من السنه ایراد کرده و شوکانی این صوم
 را اگر صیام ماه محرم گفته و در سویی است که نزد اکثر مستحب است که با تاسع روز عاشوراء هم باشد
 و الله اعلم بالصواب حدیث پانزدهم از سیره جبهی است نزد مسلم و غیره که وی غزا کرد
 همراه رسول خدا صلی الله علیه و سلم در فتح مکه پس اذن داد ایشان را در متعه زنان پسر
 بیرون نیامد از مکه تا آنکه حرام کرد آنرا تا روز قیامت و مردی است مانند آن از ابی هریره
 و در حدیث علی است نهی عن المتعه یوم خیبر و این در صحیحین است نزد ابن عباس آورده
 که گفت بود متعه در اول اسلام تا آنکه نازل شد این آیات لا علی آذ و اجماع او مما ملکک
 ایما لکم و درین باب احادیث بسیار است و خلاف طویل شوکانی مع ذیل الاوطا

استقامی این بحث نموده و در مختصر گفته نکاح منته منسوخ است و در شرح آن گفته روایت
 یک که تحریم آن تا یوم القیامة روایت نموده محبت است دین باب و در حجة الله البالغة
 گفته رخصت داده بود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در وی چند روز بعد نهی کرد از آن
 و بود رخصت نیابر وجود حاجت داعیه بود و نهی بحیث ارتفاع آن حاجت در غالب قات
 و نیز در جریان رسم بدان احتیاط انساب است چه نزد انقضای مدت مذکور بیرون میرود
 از خیمه و میشود اختیار امر بدست زن و منی داند که چه کند و ضبط عمده در نکاح صحیح که بنایش
 بر تابید است در غایت عسر است تا بمقتعه چه رسد انتهی در شرح السنه گفته اتفاق کرده اند علما
 بر تحریم منته و آن به نحو اجماع است بین المسلمین و بود مباح در اول اسلام بستر منسوخ شد و
 ابو الفرج گفته احادیث متفق اند بر نسخ منته و در حدیث اول دال اند بر وقوع تحریم آن
 در که معظمه حدیث علی ر نه دال است بر آنکه تحریمش در خیمه بود و این مقدم است بر وجوب
 یکنی آنکه صحتش متفق علیه است و حدیث سیره از افراد مسلم است دوم آنکه علی رض اعلم
 است باحوال نبی صلی الله علیه و آله و سلم از غیر او سوم آنکه مثبت تقدیم زمان وقت خلفائے
 آن بر غیر او گویا ایشان استعمال کردند و ز فتح که آنچه مباحش میدادند بدوین علم نسخ پیش
 کرد ایشان را و مخفی مانده بود نسخ وی بر جماعه که از ایشان است ابن عباس رضی الله عنه
 انتهی گویم قاضی عیاض شرح این باب بر وجه شافی کرده و ایامی نفیسه آورده و نووی
 بروی استدراک چیزی مانده و ترجمه این باب چنان نموده بیان تکلمه المتعنه و بیان انه
 ایچ نم نسخ ثم ایچ ششم نسخ بعد کلام مادر وی و قاضی را بطوله ذکر نموده و گفته صواب
 مختار تحریم است و اباحت دوبار بود و حلت قبل خیمه یعنی در اول اسلام بستر حرام شد
 روز خیمه باز مباح شد ببال فتح مکه و آن روز او طاس است بستر حرام شد بعد سه روز تحریم
 مؤبد الی یوم القیامة کما رواه مسلم و متوان گفت که اباحت مختص بود با آنچه گفته شده تحریم
 یوم خیمه از برای تاکید است و آنچه روز فتح مکه فرمود مجرد توکید تحریم بغیر تقدم اباحت روز فتح
 مکه است چنانکه مادر وی و قاضی عیاض اختیار کرده اند زیرا که روایات مذکوره مسلم حدیث
 روز فتح صریح در آن است جائز نیست استقاط آن نیست مانع از تکیه بر اباحت و اتفاق کردن

علما بر آنکه این منته کما حی بود تا اجلی مسمی نیست در آن میراث و نه نفقه و حاصل میشد
 فراق آن بانقضای اجل بغیر طلاق و واقع شده است اجماع بعد از آن بر تحریم او از
 جمیع علما و نیست مخالف در آن مگر فرقه روافض و بود ابن عباس قائل بایباحش
 قبل رسیدن ناسخش بوی پسترجوع نمود از آن و روایت کرده است سعید بن جبیر که
 وی گفت ابن عباس را چه کردی با جان خود دوست میداری نکاح منته را و بردند
 این خبر را سواران بآفاق گفت پس بیرون آمد و برهنه کرد سر خود و گفت هر که شناخت
 مرا پس شناخت و هر که نشناخت پس منم ابن عباس بدستیکه نکاح منته حرام است
 بهجومیت و دوم الحدیث کذا فی عدة المنسوخ حدیث شانزدهم مروی است از ابن
 عمر که گفت بنی که در رسول خدا ازینکه خورده شود لحوم اضاحی بعد رسته روزگفته اند این حدیث
 منسوخ است بحدیث ابوسعید که بود رسول خدا بنی میکرد ما را ازینکه حبس کنیم او را زیاده
 بر سه روز پسترخصت داد ما را در آنکه بخوریم و ذخیره سازیم گویم و در حدیث جابر است
 کنا لا ناکل من لحوم بدناتوق ثلث فرخص لنا رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال
 کلو و تنرو و اقلنا و تنرو و ذنا متفق علیه و در حدیث سلمه بن الاکوع است فرمود آنحضرت
 کلو و اطعموا و ادخروا فان ذلک للعالم کلن بالناس جهل فادت ان تعینوا فیهم متفق
 علیه و درین باب حدیثهاست و نووی از قاضی عیاض نقل کرده که گفت اختلاف کرده
 علما در بنی از اکل لحوم انساحی بعد ثلث قومی گفته امساک حرام و اکل از آن بعد ثلث
 حرام است و حکم تحریم باقی است کما قاله علی و ابن عمر و جمهور علما گویند میباح است اکل و
 امساک بعد ثلث و بنی منسوخ است باحدیث مصریه بنسخ لایما حدیث بریده و بعضی گفته
 آنکه این نسخ نیست بلکه تحریم بعلتی بود چون آن علت زائل شد تحریم هم زائل گردید
 و آن علت را رفت بود یعنی برای اعراب و اردین در مصر و مقصود از آن مواسات
 ایشان بود و گفته اند بنی اول برای که است بود و این باقی است تا امروز و لیکن حرام
 نیست و اگر مثل علت مذکور امروزه واقع شود ثابت شود حکم اول از برای مواسات
 مردم و برین حل کرده اند مذہب علی و ابن عمر را رضی الله عنہم و السلام

حدیث مفید هم صحیح شده است از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نبی از انتقاد
 در باب و قنفت و نقیر و مقیر و صحیح شده است از وی صلی الله علیه و سلم که فرمود نه تنها
 عن الظرف و فان ظرفا لا یجل شیئا و لا یحرمه و کل مسکرم حرام و در لفظی از مسکرم
 در حدیث بریده گشت نهیت که عن الاشارة الا فی ظرف الا دم فاشربوا فی کل عا
 غایران لا تشربوا مسکرا انودی گفته بودند بنید ساختن درین آوند با منهی عنه در اول
 اسلام بخوف آنکه مبادا مسکر گردد و بسبب کثافت حاش معلوم نشود و انسانی بگمان
 عدم مسکر آنرا بنوشد پس شارب مسکر گردد و یود عهد قریب باباحست مسکر بعد چون مانه
 در از گشت و تحریم مسکر شهرت پذیرفت و در نفوس ایشان متقرر گردید آن حکم نسخ
 شد و انتقاد در هر طرف مباح شد بشرط آنکه مسکر ننوشند انتهی شوکالی در شرح مختصر گفته و درین
 باب است احادیث مصرحه بنسخ چیزی که بود از انهی ابتداء در دبار و جز آن انتهی گویم مردم
 سنوز در آن مختلف اند قوی بقای خط در آن رفته و به قال مالک و احمد قوی بنسخ تحریم
 قائل گشته و همین است راجح حدیث مفید هم از ابو سعید مردی است که فرمود آنحضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم لا تکتبوا عنی شیئا الا القرآن و من کتب عنی شیئا فلیح
 یعنی بنویسد از من چیزی مگر قرآن و هر که نوشته باشد از من چیزی یعنی از احادیث
 پس باید که محو کند آنرا از مردی است از انس بن مالک رضی الله عنه که گفت قید و
 العلم بالکتابه میقد سازید علم را بنوشتن و لکن این موقوف صلاحیت تعارض با قیود
 نذر این قتیبه گفته نبی فرمود در اول اسلام و چون دانست که سن بسیار شود و حفظ
 فوت شود اختیار کرد کتابت را انتهی گویم نووی در حدیث تحریم که در قول وی صلی
 علیه و سلم اکتبوا الا بی شاه گفته این صریح است بجز کتابت علم غیر قرآن و مثل اوست یعنی
 در دلالت حدیث علی رضی الله عنه ما عندنا الا ما فی هذه الصحیفة و مانند اوست حدیث
 ابی هریره کان عبد الله ابن عمر یکتب و لا اکتب و لکن مرفوع مغنی است از موقوف و آمد
 است احادیث دینی از کتابت غیر قرآن پس بعضی از سلف منع کرده اند از کتابت
 علم و جمهور سلف بجز کتابت قائل شده بعد اجماع گردانست بعد ایشان بر استحبابش و جواب

داده اند از احادیثی به دو طریق یکی آنکه منسوخ اند و بودنی در اول امر اسلام قبل استیلاء
قرآن بهر و احد و دهنی از کتابت غیر ری بخوف اختلاط و اشتباه او بود بغیر از دو جوان استیلاء
ا گرفت و ازین معنده امن بصورت بست اذن دادند در آن دو دم آنکه نهی تنزیه بود بر
کسیکه وثوق دارد بر حفظ و بروی خوف انکال است بر کتابت و اذن برای کسی است
وثوق ندارد و انتهی مع زیاده و مثل آن ذکر کرده است در آخر شرح در باب اثبیت فی الحدیث
و حکم کتاب العلم و این معنی را در مواضع دیگر از شرح هم مکرر نموده و از اول جواز کتابت است
حدیث ابن عمر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ما حق امر مسلم له شی
یوصی فیہ یبیت لیلین الا و وصیة مکتوبة عنده متفق علیه و گویند وی رضی الله
عنه بموجب این حدیث وصیت نوشته پیش خود میداشت و ازینجا ظاهر شد که هر که کتابت
علم و تصانیف را در آن از بدعات شمرده خوب نکرده و اقل دلالت قول وی صلی الله
علیه و آله و سلم الکتب الابی شاه باحت بلکه استجاب است و الا صیغه امر به صراف
محمول بر وجوب است و الله اعلم حدیث نوزدهم صحیح شده است از آنحضرت صلی الله
علیه و سلم نهی از قتل نسائ و ولدان و صبیان در صحیحین و غیره از حدیث ابن عمر در
حدیث صعب بن یحیاء آمده که پرسیده شد رسول خدا صلی الله علیه و سلم از بنحون
زدن بر مشرکین و رسیدن شدن در آن بزنان و ذراری ایشان فرمود هم منهم
و این در صحیحین است و درین باب حدیثهاست و بود زیری چون روایت می کرد
این حدیث را می گفت منسوخ است ابن الجوزی گفته این قول او صحیح نیست و جزین
نیست که نهی از تعدد نسائ و صبیان قبل است و در حدیث صعب تعدد نیست پس تناقض
نباشد انتهی گویم شوکانی در ذراری مضیه گفته واقع است اتفاق بر منع از قتل زنان
و کودکان مگر نزد ضرورت چنانکه ایشان را سپهر خود گردانند یا خود ایشان متعاند نمایند
انتهی و در تسوی گفته شافعی گوید نهی در حال تمیز و تفر دست و اما بنحون پس جائز است
اگر چه در و بذاری و نسائ برسد انتهی و نوی از برای این مسئله چنین ترجمه کرده باب
قتل النساء و الصبیان من غیر تعدد بعده حدیث آورده و آنرا شرح کرده و گفته مراد

عدم تعدد بغیر ضرورت است و نهی در عدم تمیز و قتال است پس اگر مقاتله کند کشته شوند
بقول جماهیر علماء و همین است مذنب ابو حنیفه و الله اعلم حدیث بیستم بریده روایت
کرده که مردی در روغ بست بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس فرستاد آنحضرت
مردی را و فرمود اگر زنده یا بی او را بکش و اگر مرده یا بی بسوزد آتش آن مرد نیست و مرده یا
و آتش بسوزد و ابو هریره گفت که فرستاد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم لشکری و فرمود
اگر بیابید شما بهار بن الاسود را پس بگردانید او در میان دو خرمنه حطب و بسوزید یا
بستر بخت در پس ایشان کسی را و فرمود لا تقنوا بالناد غداً مکنید با آتش گوئیم
این جوی زیاد نکره ذکر این هر دو حدیث و کلمه نکرد بر حکم مگر آنکه مفهوم از تقریر حکم عدم
احراق بنار است و هو کذلک و حدیث بهار را بهیچ در سنن خود با حدیث دیگر مانند
آن در قتال مشرکین در ترجمه این قول قتله هم بضرب الاعناق دون المثلثة آورده
و گفته از شافعی آمده که مثله احراق اهل شرک بنار است حلال نیست کردن آن بعد قید نمودن
ایشان و حلال است اگر مقاتله کنند آنها را سی بنیل و حجاره و مار و هر آنچه دافع ایشان باشد
از حرب مسلمین و مومن اهل اسلام بر آنها و بخاری روایت کرده است امردی صلی الله علیه
و سلم تخریق دو کس از قریش پستری فرمود از آن شوکانی در شرح مختصر گفته حرام است
قتل بنا و اطفال و شیوخ مگر از برای ضرورت و مثله و احراق بنار بحدیث ابو هریره نزد
بخاری و غیره بعثنا رسول الله صلی الله علیه و سلم فی بعث فقال ان وجدتم فلاناً و فلاناً
لرجلین فاحرقوهما بالنار ثم قال جین ارجنا الخ ورج انی کنتا منکم ان تحرقوا فلاناً و فلاناً
و ان النار لا یحذب بها الا الله فلان وجدتموهما فاقتلوهما و اما تحریق شجر و اصنام و متلع
پس ثابت است اذن شارع بدان چون در سوختن آن بصاحت باشد انتهی و الله اعلم
حدیث بیست و یکم از علی رضی الله عنه مروی است که گفت اهدی کسره
لسول الله صلی الله علیه و سلم فقبل منه و اهدی له قیصر فقبل منه و اهدی له
الملوک فقبل منها الخ و جده احمد الترمذی و البزار یعنی هدیه فرستادند کسری و قیصر و دیگر
ملوک برای آنحضرت پس قبول نمود آنرا و ازینجا معلوم شد که جائز است قبول کردن هدیه

علیه وسلم را از ولایت و علمای و عمال پس حلال نیست قبول آن از برای نفس خود نزد جمیع
 علما و اگر قبول کنندنی باشد برای مسلمین زیرا که بدیه کرده نشده است بسوی اینکس مگر بحسب
 آنکه وی امام مسلمین است و اگر از قوی است که او را محاصره کرده است پس غنیمت باشد
 نه بدیه و این قول از داعی و محمد بن حسن و ابن حبیب بن القیم و غیر هم است و گفته اند خاص است
 با امام و باین قائل است ابویوسف و اشهب و یحیی و طبرانی گفته اند آنحضرت صلی الله علیه
 و سلم رد کرده بدیه را که فرستاده شد برای خاص نفس می و قبول کرده بدیه را که خلاف این بود
 از آنچه در وی استیلاب مسلمین است و گفت صحیح نیست دعوی نسخ و حکم کرده اند ایما بعد از آنکه
 آن مجرای مال کفار از فی و غنیمت بحسب اختلاف حال و این است معنی حدیث هدایا
 العمال غلول اذا خصوا بها النفسهم و گفته اند قبول آنحضرت صلی الله علیه و سلم بدایمی
 اهل کتب را همچو ابا حست ذباح و مناکح آنهاست برائی با بخلاف مشرکین عبده اوثان
 انتهی کلامه این است مجموع احادیث منسوخه که ابن الجوزی و غیره بعد از استقرار استیفاء تمام آنرا
 جمع نموده اند و در اکثر ازان بحث است چنانکه در زیر هر حدیث گذشته در اینجا علاوه این احادیث
 دوسه حدیث دیگر است که در عمل بران اختلاف علماست الحاق آن تینا لفائدة مناسب
 نبود حدیث بیست و دوم روایت جابر بن عبد الله است گفت قال رسول الله
 صلی الله علیه و سلم من شرب الخمر فاجلدوه فان عاد فی الرابعة فاقتلوه و ایه التوتلی
 والنسائی یعنی هر که بنوشد خمر را بریزد اول تا زبانی پس اگر عود کند در کرت چهارم پس بکشید او را
 گفته اند منسوخ است بحديث جابر زیرا که در آخرش گفته آتی البنی صلی الله علیه و سلم یرجل قد
 شرب فی الرابعة فضره ولم یقتله یعنی باز آورده شد مردی نزد آنحضرت که نوشیده بود خمر
 بار چهارم پس زد او را و قتل نکرد و از اینجا معلوم شد که فعل از نسخ قول درست و باین گفته است
 شوکانی و در مختصر گفته قتل فی الرابعة منسوخ انتهی و مستند او همین حدیث جابر است
 و هم ترمذی و ابوداؤد از حدیث قیس بن ذویب آورده باین لفظ ثم اتی به فجلد و رفع
 النعل و در روایتی از احمد است از حدیث ابوهریره قالی رسول الله صلی الله علیه و سلم
 یسکون فی الرابعة فجلی ببیله و ترمذی در کتاب العلل از سنن خود گفته جمیع مافی هذا

الکتاب عن الحدیث هو معمول به و به اخذ بعض اهل العلم ما خلا حدیثین حدیث
 ابن عباس حدیث النبی صلی الله علیه وسلم فان عاد فی الرابعة فاقتلوه وقد بینا علته
 الحدیثین جمیعاً فی الکتاب انہی و آنچه در کتاب یعنی سنن خود بیان کرده این است کہ این
 در اول امر بود بعد منسوخ شد این چنین روایت کرده است جابر کما سبق و همچنین قبضه
 مانند آن از آنحضرت روایت نموده کما سبق و بود رخصت و عمل برین حدیث است نزد عام
 اهل علم میدانم میان ایشان اختلاف درین باب در قدیم و حدیث انہی در در اسات اللیب
 فی الاسوۃ الحسنۃ بالجیب گفته قول وی کہ این در اول امر بود بعد منسوخ گشته دعوی ملاذیل
 است در آنچه مباح نیست دعوی مگر نبض شارح و همچنین حدیث جابر دلالت نمی کند بکفر آنکہ
 آنحضرت صلی الله علیه وسلم در کثرت چهارم نکشت پس جمع بین الحدیثین باین طور باشد
 کہ امر بقتل از باب اباحت است و رخصت از برای سیاست نہ از برای ایجاب
 صدور بار چهارم پس ترک قتل در حدیث دیگر معارض این رخصت نخواهد بود و تا جمع ممکن است
 قول منسوخ روایتست با آنکہ در صورت عدم امکان جمع ہم اقدام بر نسخ نمیرسد تا وقتی کہ نسخ
 از شریع منسوخ آن یافتہ نشود اگرچہ تاخر تا نسخ یکی از دو حدیث از دیگر معلوم شود چنانکہ حفظ
 حاضری در مقدمہ کتاب اعتبار خود بدان تصریح نموده و قول او کہ این رخصت بود معنی آن
 نزد من آنست کہ قتل در رابعہ رخصت بود در حدیثی کہ امر کرده شد بدان پس امر در وی امر
 اباحت بود و لهذا او را نکشت چنانکہ در روایت قبضہ است و عجب است از ترمذی
 کہ با وجود این جمع کہ خودش از هر می روایت نموده چه تمام اقدام بر حکم منسوخ کرده و چون نسخ تمام
 نباشد پس آن کدام علت است کہ بسوی آن در باب العلل اشکرت نموده و هست طریق
 ثبوت عدم اخذ اهل علم بدان بر معنی رخصت و اباحت او بر سیاست در بار چهارم با آنکہ
 اگر عدم وقوع آن در امت از یکی از علما ثابت گردد و آن عدم اخذ آنها باین حدیث نباشد
 زیرا کہ معنی اخذ با حدیث رخصت همین رویت ان احادیث است مباح اگر چہ گاهی علمای آن
 از ایشان واقع نشده باشد چنانکہ بر فطن پوشیده نیست پس هیچ وجه صحت حکم برین حدیث
 با آنکہ احدی از علما بآن اخذ نموده ظاہر نشد انہی کلافہ گویم این جرح کہ بر ترمذی نموده

خوب است اگر ثابت شود که تاخر تاریخ احد الحدیثین عن الآخر ناسخ نیست و ذیه نظر ائمه مگر
 آنکه تاویل کنند آنرا با باحت و رخصت با قطع نظر از آن و در عدة المنسوخ گفته نشد مگر
 شارب خمر در بار چهارم مجع علیه است و ذکر کرد اجماع را بر ترک عمل بر آن بر تقدیر وجود ناسخ
 برای آن بعد گفته دالا اجماع ناسخ حکم شرعی نمی تواند شد و اسد اعلم حدیث سبت
 و سوم حدیث ابن عباس است کما ان النبی صلی الله علیه وسلم جمع بین الظاهر و العصر
 بالمدينة و المغرب و العشاء من غیر خوف و لا مطر و لا سفر و اه الذریذی و سلم
 و این سهان حدیث دیگر است که ترندی آنرا با حدیث قتل شارب خمر در رابع جمع کرده گفته
 که جز این دو حدیث همه آنچه در کتاب سنن اوست معمول به است و بر قول او باین
 حدیث هم کسی از اهل علم اخذ نکرده گویا در انسخه داشته اند و در باب الحلل گفته بود
 که علت این حدیث در کتاب سنن بیان کرده ام و آن علت این است که گفت
 در سنن حدیث ابن عباس مروی است بغیر و جبر و اه جابر بن زید و سعید بن جبیر و عبید
 ابن شقیق الثقفلی و مروی است از ابن عباس از آن حضرت غیر آن یعنی معارض او و آن است
 که عن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه وسلم قال من جمع بین صلاتین من غیر عذر
 فقد اتى بابا من ابواب الکبائر و در سندش عشرت یعنی ابو علی رجبی و دی ضیف است نزد
 اهل حدیث ضعه احمد غیوره و عمل نزد اهل علم برین است که جمع نکرده شود میان دو
 نماز مگر در سفر و عجز و رخصت داده اند بعض اهل علم از تابعین در جمع میان صلاتین بر
 مریض و باین قائل است احمد و اسحق و گفته اند بعض اهل علم کمر جمع کند میان دو نماز در
 مطر و باین قائل است شافعی و احمد و اسحق و شافعی جمع آن برای مریض نمی بیند
 انتهی کلامه الترندی در درآسات البلیب گفته ترندی در بیان علت این حدیث
 زیاده از معارضه هر دو حدیث مذکور نیاورده حال آنکه این معارضه در صورت است
 نه در حقیقت زیرا که حدیث جمع حدیثی صحیح است مسلم آنرا بچند وجه روایت کرده و حدیث
 حرمت جمع معلول است بجنش چنانکه خودش بآن اقرار کرده و پنجمین جمعی کثیر بر
 جرح شدید کرده پس میان هر دو حدیث با وجود صحت یکی و ضعف دیگر معارضه نباشد

و بر فرض ثبوت معارضه و بودن هر دو برابر در صحت تعارض وقتی باشد که تقصی از ان
 جمع میان متعارضین ممکن نشود حال آنکه جمع میان آنها ممکن است بوجه اگر چه حمل بر
 غرمت و خصت که در اکثر مواضع جمع میان متعارضین همین وجه می کنند در اینجا صحیح
 نباشد بسبب بیج یکی از دو حدیث بوعید که منافی رخصت است اول آنکه قول دین
 جمع بین الصلواتین مطلق است بر هر جمع بین کل صلواتین صادق می آید و حدیث ابن عباس
 آنرا مقید باحوال بصریح فعل آنحضرت در جمیع ظهر عصر و مغرب بشار کرده پس قول محرم
 در اسو این باشد و این مباح بود بحدیث فعل دوم آنکه معنی حدیث مذکور آنست که هر که جمع
 کند میان دو نماز فائده و وقتی که باین طور که تفریط کند بغیر عذر نوم و نسیان یا اغما یا مانند آن
 تا آنکه وقت نماز دیگر در آید که این ایقان بابی از ابواب کبار است و آن فوت نماز است از
 وجه جمع بلکه اقرب آن آنست که حرمت حدیث قول مقید بغیر عذر است و فعل بعد از بود و عذر
 منحصر در خوف و مطر و سفر و مرض نیست بلکه عام است از ان و از سایر اعدا که کثیر و قلیل و
 و اعلی و ادنی مثل حاجت خانه و ورود مهمان و جز آن چه باعث غلبه غلی که در ان خوف فوت
 صلوٰه بر بعض باشد پس مکره یا حرام جمع همان کس باشد که آنرا عادت گرفته است بی سبب
 یا جمع مرد شکاسل و متهاون و مائل بفرار از عبادت یا قلت رغبت بسوی اجر شغل بعد شغل
 و تعمیر اوقات متعدده باقبال علی الله سبحانه و ادا ای سفراضات چنانکه از بطلان امامیه و جهل ایشان
 دیده میشود و این همه کلام بر تنزل است و الا معلوم است که حدیث قول معلول است بجنش راوی
 او با قرار ترمذی نووی گفته علماء ادرین حدیث تاویلات و مذاهب است بعضی تاویل جمع
 بحدیث مکرر کرده اند و این شهرت از جماعتی از کبار متقدمین و ضعیف است بروایت دیگرین
 غیر خوف و الا مطر و بعضی تاویل نموده که در برابر بودن چنان ظهر گذارد و در بدو در شد معلوم گشت
 که وقت عصر در آمده پس عصر هم بگذارد و این نیز باطل است و در روی اگر چه اذنائی احتمال
 برای ظهر عصر باشد اما در مغرب و عشا خود محتمل نیست و بعضی بر جمع صورت حمل کرده اند یعنی
 تاخیر اولی و تخمیل ثانی و این نیز ضعیف و باطل است زیرا که مخالف ظاهر است و فعل ابن
 عباس راسته لال او بحدیث بر تصویب فعل خود و تصدیق بوجهی مرده مراد او عدم تعارض

در این حدیث که در اکثر مواضع جمع میان متعارضین همین وجه می کنند در اینجا صحیح نباشد بسبب بیج یکی از دو حدیث بوعید که منافی رخصت است اول آنکه قول دین جمع بین الصلواتین مطلق است بر هر جمع بین کل صلواتین صادق می آید و حدیث ابن عباس آنرا مقید باحوال بصریح فعل آنحضرت در جمیع ظهر عصر و مغرب بشار کرده پس قول محرم در اسو این باشد و این مباح بود بحدیث فعل دوم آنکه معنی حدیث مذکور آنست که هر که جمع کند میان دو نماز فائده و وقتی که باین طور که تفریط کند بغیر عذر نوم و نسیان یا اغما یا مانند آن تا آنکه وقت نماز دیگر در آید که این ایقان بابی از ابواب کبار است و آن فوت نماز است از وجه جمع بلکه اقرب آن آنست که حرمت حدیث قول مقید بغیر عذر است و فعل بعد از بود و عذر منحصر در خوف و مطر و سفر و مرض نیست بلکه عام است از ان و از سایر اعدا که کثیر و قلیل و و اعلی و ادنی مثل حاجت خانه و ورود مهمان و جز آن چه باعث غلبه غلی که در ان خوف فوت صلوٰه بر بعض باشد پس مکره یا حرام جمع همان کس باشد که آنرا عادت گرفته است بی سبب یا جمع مرد شکاسل و متهاون و مائل بفرار از عبادت یا قلت رغبت بسوی اجر شغل بعد شغل و تعمیر اوقات متعدده باقبال علی الله سبحانه و ادا ای سفراضات چنانکه از بطلان امامیه و جهل ایشان دیده میشود و این همه کلام بر تنزل است و الا معلوم است که حدیث قول معلول است بجنش راوی او با قرار ترمذی نووی گفته علماء ادرین حدیث تاویلات و مذاهب است بعضی تاویل جمع بحدیث مکرر کرده اند و این شهرت از جماعتی از کبار متقدمین و ضعیف است بروایت دیگرین غیر خوف و الا مطر و بعضی تاویل نموده که در برابر بودن چنان ظهر گذارد و در بدو در شد معلوم گشت که وقت عصر در آمده پس عصر هم بگذارد و این نیز باطل است و در روی اگر چه اذنائی احتمال برای ظهر عصر باشد اما در مغرب و عشا خود محتمل نیست و بعضی بر جمع صورت حمل کرده اند یعنی تاخیر اولی و تخمیل ثانی و این نیز ضعیف و باطل است زیرا که مخالف ظاهر است و فعل ابن عباس راسته لال او بحدیث بر تصویب فعل خود و تصدیق بوجهی مرده مراد او عدم تعارض

مدخل
الحاکم

صریح است در رد این تاویل و بعضی گفته اند که معمول است بزرجمع بعذر مرض و مانند آن
و این قول احمد بن حنبل و قاضی حسین است و اختاره الخطابی و المتولی و الرویانی و همین است
مختار در تاویل بنابر ظاهر حدیث و فعل ابن عباس و موافقت ابوهریره و بحیث آنکه
در آن بحث تراز مسطر است انتهى کلام النووی پس با وجود این تاویلات و مذاهب اگر چه بعضی
از آن بعید است چه تم إطلاق توان کرد که هیچ یکی از علما بر آن عمل نکرده و اگر مراد نزدی عدم عمل
بنظا هر اوست بغیر تاویل پس قول او که کل حدیث فی کتابی هذا معمول به مایه خلاصه حدیثین
باطل باشد زیرا که هر حدیث کتاب و غیر مؤول معمول بنظا هر نیست بآنکه نظا هر این حدیث هم جماعه
از علما عمل کرده نووی گفته و همین است محلی که زفته است بآن احمد و قاضی حسین و جماعه از ائمه
بجواز جمع در حضور بر حاجت زفته مرسی که عادت آن نکنند و هو قول ابن سیرین و اشهب
من اصحاب صلاک حکاه الخطابی عن القفال الشاشی البکیو من اصحاب الشافعی عن ابی
اسحق المرزونی عن جماعه من اصحاب الحدیث و اختاره ابن المنذر و یقید ظاهر قول
ابن عباس ادا دان لایحجر امره و تعلیل نکره و از امر مرض و غیر او و الله تعالی اعلم انتهى کلام
وز من آنست که امام مالک اخذ باین حدیث بغیر هیچ عذر و حاجت کرده زیرا که قائل است
باشترک در وقت ظهر و عصر و در وقت مغرب و عشاء به لفظ جمع بین الظهر و العصر و المغرب
و العشاء باللفظ تاخر الظاهر فصلا هانی وقت العصر مثلاً دلالت نمی کند بر آنکه از قول مالک
و معنی اشترک در مذاهب او آنست که داخل میشود وقت عصر چون گردد سایه بر شری مانند آن
وقت مختار است و وقت ادا آخر اوست تا بقامی قدر چهار رکعت تا غروب شمس و مالک آن
قول منفر نیست بلکه موافق اوست عطا و طاووس و جماعه الله تعالی و مالک گفته ممتد میشود وقت
مغرب مشترک میشود این وقت و عشاء این وقت اختیار نزد او در مغرب وقت واحد است و تا وقت
عشاء الساع دارد و وقت ادا باقی است تا آنکه شب باقی قبل طلوع فجر بقدر چهار رکعت و نزد طاووس
مغرب عشاء فوت نمیشود مگر نه با و مستند ایشان همین حدیث ابن عباس است دین باب در طرق
مسلم برای این حدیث واقع شده که این جمع بتاخر ظهر و جمع آن بعصر در وقت و پی بود و همین
تاخر مغرب و جمع آن بعشاء و این عید لاشترک و امتزاج است و با وجود این همه چه قسم جاوید است

حدیث بیست و سوم در وقت ظهر و عصر و در وقت مغرب و عشاء به لفظ جمع بین الظهر و العصر و المغرب و العشاء باللفظ تاخر الظاهر فصلا هانی وقت العصر مثلاً دلالت نمی کند بر آنکه از قول مالک و معنی اشترک در مذاهب او آنست که داخل میشود وقت عصر چون گردد سایه بر شری مانند آن وقت مختار است و وقت ادا آخر اوست تا بقامی قدر چهار رکعت تا غروب شمس و مالک آن قول منفر نیست بلکه موافق اوست عطا و طاووس و جماعه الله تعالی و مالک گفته ممتد میشود وقت مغرب مشترک میشود این وقت و عشاء این وقت اختیار نزد او در مغرب وقت واحد است و تا وقت عشاء الساع دارد و وقت ادا باقی است تا آنکه شب باقی قبل طلوع فجر بقدر چهار رکعت و نزد طاووس مغرب عشاء فوت نمیشود مگر نه با و مستند ایشان همین حدیث ابن عباس است دین باب در طرق مسلم برای این حدیث واقع شده که این جمع بتاخر ظهر و جمع آن بعصر در وقت و پی بود و همین تاخر مغرب و جمع آن بعشاء و این عید لاشترک و امتزاج است و با وجود این همه چه قسم جاوید است

عالم بالمدنا هب گفتن این حرف که احدی از اهل علم باین حدیث اخذ نکند ده انتهی کلام الدلائل
 مخصوصا و شوکانی در شرح مختصر گفتند جمع میان دو نماز اگر صورتی باشد بجزر جائز است و در حقیقت
 جمع نیست زیرا که هر نماز در وقت مقرر خود گذارده شده و از دست جمع آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم در مدینه بغیر مطر و سفر چنانکه در مسیح است از حدیث ابن عباس و غیره و در بعض روایات
 تصریح بدان دارد شده بلکه خود راوی آن مجمع صویش تفسیر کرده و در رساله مستقلة توضیحش
 کرده ایم و مراد مجمع جائز بجز جمع مسافر و مرضی است و مطر هم عذرست چنانکه ادله صحیحه بدان
 وارد اند و اختلاف در جواز جمع میان دو نماز بغیر این عذر است و حق عدم جواز است
 و الله اعلم و تمام این بحث در کتاب دلیل الطالب علی ارجح المطالب در مواضع چند بیاطلاق
 ذکر کرده ایم بدان رجوع باید کرد و حدیث بیست و چهارم حدیث خواندن آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم نماز چنانچه بر مدیون است حیث قال صلوا علی صاحبکم اخرج احمد النجاشی
 والنسائی من حدیث سلمة ابن الاکوع و درین باب حدیثهاست بعده در حدیث جابر آمده
 من ترک ما لا فلا هله و من ترک دینا اوضیاعا فانی و علی اخرج مسلم و النسائی و احمد
 و این ناسخ حکم اول است و درین باب حدیثهاست علامه شوکانی در فتح ربانی گفته و قد ثبت
 التصویر فی بعض هذه الاحادیث بان قال هذه المقالة بعد ان كان یمتنع من الصلوة علی
 المدیون و هذا يدل علی النسخه ابین دلالة و یفید انهم مفاد و من لم یذکره من جنتف
 فی النسخه و المنسوخه فهو قائم استدراك به علیه انتهی و تمام کلام برین مرام در کتاب دلیل الطالب
 است فلیراجع حدیث بیست و پنجم روایت ابن عمر است قال سئل رسول الله
 صلی الله علیه و سلم ما یلبس المحرم قال لا یلبس القميص الی قوله ولا الخنثین الا ان یجد
 غلین فلیقطعهما حتی یكونا اسفل من الکعبین رواه اهل السنن یعنی پرسیده شد
 رسول خدا صلی الله علیه و سلم چه چیز پوشد محرم فرمود نه پوشد قمیص نه موزه مگر آنکه نیابد یا پوش
 پس بپوشد موزه را تا آنکه فردا شود از هر دو کعب استلال کرده اند باین حدیث بر آنکه قطع
 شرط جواز لبس خنثین است و برین اند جمهور علما و فقها و نزد احمد جائز است پوشیدن آن
 بغیر قطع زیرا که حدیث ابن عباس مطلق است و آن این است که گفت شنیدم رسول خدا

صلی الله علیه وسلم خطبه میکرد بعزفات من لم یجد اذ اذ فلیلس سر و پیل و من لم یجد
 نعلین فلیلس خفین و این متفق علیه است و در روایتی از طریق ابی الشعثار آمده که قلت
 و لم یقل لیقطعهما قال لا رواه احمد در متقی گفته هذ ابطا هر ه ناسخه حدیث ابن عمر
 یقطعه الخفین لانه قال بعزفات فی وقت الحاجة و حدیث ابن عمر کان بالمدینه کما یقال
 فی روایه لاحمد و الدارقطنی انقی و مراد بحدیث جابر این است قال قال رسول الله صلی
 الله علیه و آله و سلم من لم یجد نعلین فلیلس خفین و من لم یجد اذ اذ فلیلس سر و پیل
 رواه احمد و مسلم در نیل الاوطار گفته جواب داده اند خابله از حدیث ابن عمر که متکلم
 است بر وجوب قطع بچند وجه یکی از ان دعوی نسخ است کما تقدم و حکایت کرده است
 آنرا در قطنی از ابی بکر بن شاپوری و شافعی در ام گفته هر دو حافظ صادق اند و زیادت
 ابن عمر مخالف ابن عباس نیست زیرا که محتمل است که وی در ان شک کرده یا گفته و لیکن
 بعضی ردات از وی نقل آن نمودند انتهی و لیکن قول ابی الشعثار ابی است از ان
 کما سبق و بعضی سلوک طریق ترجیح کرده اند میان هر دو حدیث ابن جونی گفته در حدیث
 ابن عمر اختلاف است در رفع و وقف او و حدیث ابن عباس مختلف نیست در ذکرده اند
 این بابا بانه مختلف نیست حدیث ابن عمر در امر بقطع مگر در روایت شاذه و معارضه
 کرده اند بانه حدیث ابن عباس مختلف است آن ابی شیبه آنرا باند صحیح از سعید بن جبیر
 از ابن عباس موقوفار دایت کرده و حافظ ابن حجر گفته از تیاب نمی کند هیچ یکی از محدثین
 در آنکه حدیث ابن عمر صحیح است از حدیث ابن عباس زیرا که حدیث ابن عمر سندی آمده
 که موصوف باصح الایسانید است و اتفاق کرده اند بر ان از ابن عمر غیر واحد از حفاظ و
 از ایشان اند نافع و سالم بخلاف حدیث ابن عباس که مرفوع نیامده مگر از روایت جابر
 بن زید از وی تا آنکه صلی گفته اند شیخ مصری لا یعرف کذا قال و هو شیخ معرف
 موصوف بالفقه عند الایمة و بعضی از ایشان استدلال کرده اند بقیاس خف بر سر و پیل
 در ترک قطع و این مردود است بانه مصادم نص است پس فاسد الاعتبار باشد و بعضی
 حجت بقول عطا آورده که قطع فساد است و او تعالی فساد را دوست ندارد و این وجه

هم مرد و دست بآنکه فساد در چیزی است که شارع اذان نمی کرده نه در چیزی که در آن اذان کرده بلکه واجبش نموده این بخواری گفته امر بقطع محمول بر اباحت است نه بر اشتراط عملاً بالحدیثین و این تکلف است و حق آنست که نیست تعارض در میان مطلق و مقید زیرا که جمع میان هر دو ممکن است بکل مطلق بر مقید و اجمع ممکن است واجب همان باشد نه رفتن بسوی تبریح و اگر مصیر تبریح جائز باشد تبریح مطلق ممکن است زیرا که ثابت است از حدیث ابن عباس و جابر و طایف دو کس از روایت واحد ارجح است و الله اعلم انتهى کلامه گویم حدیث ابن عمر در سنن است و حدیث ابن عباس و صحیحین بمعنی استغناء علیه است و بعد از آنکه نزد بخاری و مسلم بطریق رفع ثابت شده و قتش در طریق ابن ابی شیبه مضرت نمی کند چه رفع زیادت است و زیادت مخبره بطریق صحیح مقبول است و علاوه آن حدیث ابن عمر مقدم است و حدیث ابن عباس متأخر و آخر ناخ اول باشد و اگر قول بنسخ صحیح نیست جمع درین مقام کفایت می کند که تقدم و الله اعلم فائده نودی در شرح مسلم ذکر کرده که شناخته میشود نسخ حدیث گاهی بصحیفه حدیث کنت نهیتکم من زیارة القبور رخص و دوها و نهیتکم عن لحوم الاضاحی ... فرقی قلت فامسکوا ما بادلکم و نهیتکم عن التبید الا فی سقاه فانبت و فی الاسقیة کلهما و لا تشربوا سکر و گاهی یا خبار صحابی چنانکه گوید کان اخر الامر من رسول الله صلی الله علیه و سلم ترک الوضوء مما مست النار و گاهی با جماع میجو ترک قتل شارب خمر و در کت چهارم و گاهی بتاریخ نزد تعدد جمع و الله اعلم بین بن عبد الرحمن اهل در عده المنسوخ بعد از ایراد احادیث مذکوره نوشته که گاهی گمان می کنند گمان کننده قلت منسوخ را و التفات میکند بآنکه اشیا بر آن پس متعذر می شود برو استحضار آن و گاهی بعضی از آن مستحضر میشود پس رجوع می کنند از آن بقبض عثمان اعتراف یا مطلع میشود بر ضبط علما منسوخ را در مختصرات سیره و میداند که نسخ در شریعت قلیلی بیش نیست نظر تخصیص و تعارض حائمی گفته همه آنچه اجماع کرده اند علماء بر نسخ آن نزدیک است و نفی حکم است از آنجمله است استقبال بیت المقدس که با استقبال کعبه منسوخ گشته و آن اولن چیزی است که نسخ پذیرفته از امور شرع و بودند صحابه در نماز

ظهور گذارده بود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم با اصحاب خود دو رکعت و تکلم در نماز و حکم مسبوق و ترک صلوة در خوف و نماز جمعه قبل خطبه و نماز جنازه بر منافقین و تحریم زیارت قبور مردان و جواز استغفار برای کفار بعد موت ایشان بر کفر و وجوب صوم عاشورا و سجود باین طلوع و شروق شمس و جواز اکل لحوم حمر ابله و رجعت مطلقه ابدی و اعتداد متوفی عنها زدها تا یک سال و جواز شرب خمر و تحریم اکل جماع در یابی رمضان و تخمیر میان صوم و کفار و تحریم جهاد بسیف با کفار و تحریم قتال در اشهر حرم و وجوب قیام لیل بر غیر دی صلی الله علیه و آله و سلم و اعتبار عشر رضعات در تحریم رضاع و تحریم کتابت غیر قرآن و وجوب وصیت بر اقربین و توارث میان قرابت و حبس زنا نین تا موت و وجوب قتال مسلم واحد بعشر کفار و اجتماع کرده اند مسلمانان بر آنکه نماز چهار گانه گذارده نشود دو گانه اگر چه در اصل چنین بود لیکن در زیاده فی العباد اختلاف است در آنکه این نسخ است یا نه بر دو قول و اجتماع کرده اند بر وجوب حجاب از برای زنان پس اگر جواز ترک آن از ابتدا بر اصل باحتیاجت نیست از منسوخ در چیزی و اگر تخریص شرعی یا نسخ شرع متقدم است پس منسوخ است و اقرب اول است و در آنچه ذکر کردیم از شمار منسوخات چیزی است که اجتماع نه کرده اند بر ثبوت آن مثل اعتبار عشر رضعات و لیکن الآن متفق اند بر عدم اعتبارش پس نزد کسی که آن ثابت شده است در حکم جمع بر نسخ و در منسوخ است آنچه نسخ آن شهر شده و نیست در وی خلاف و نه نقل اجتماع از کسیکه بروی توشیح باشد فیما اعلم الله تعالی و آن نسخ است بفرع مثل قتل شارب خمر در بار چهارم و آمر باندای زانیین و تحریم کفر فضله و هب از اخراج زکوة و تحریم قتل کفار و باغبانان و اشهر حرم و جواز تنقیل قبل از قسمت و لبس خواتم ذهب و آمر بقتل کلاب شود و جواز شکار و در منسوخ است آنچه نسخ وی شهر شده و زفته اند بدان جماعیه و شاذ است مخالفت در آن مثل نسخ المار بالماء و وضوء از آنچه آتش آنرا س کرده و تطبیق در رکوع و آمر بضرپ سناء مطلقا و موقف امام میان دو کس و قول به نبودن ربا گر در نسید و وجوب حقوق در مال سوانی کوة و آمر بعثیره که ذبیحه باشد در راه حرب و متعه نسا و تحریم لحوم اضاحی بعد ثلث ایام

در صنایع بعد الحولین و عدم وجوب شاة در زکوة بقدر تفصیلی که در وی است و در جواز لبس بر
 از برای مردان با دعای نسخ تحریم و نسخ علی الخنین با دعای نسخ در آن و در صد اهل خلاف
 درین مسئله شاذ بود و بعد قائلین آن بسیار شدند مثل امامیه و شائع شدند خلاف در نسخ تحریم استقبال
 قبله نزد قضای حاجت و ترک وضو از مس ذکر و در متعرج و طهارت جلد مبتدیه بد با غیبت و نیم
 تا مناکب و نسخ این بصحت رسیده و جواز مسح قدین و منجیر از قرب الی الشذوذ دست و الثفات
 در نماز و جواز اقامت غیر مؤذن و قطع صلوٰة برای گذرنده از پیش و نماز بسوی تصاویر و وضع
 یدین قبل کبتین و چهار بسمیه و ثبوت قنوت و صبح و قنوت خلف امام و افضلیت اسفانج
 و قیام برای جنازه و نسخ عدد تکبیرات صلوٰة جنازه تا چهار و نهی از جلوس تا وضع جنازه بر زمین
 و فساد صوم صبح بخبات و جمهور بصحت وی بوده اند و فساد صوم محضر و نسخ اباحت فطر در
 سفر و جمهور برخلاف این هستند و نسخ بنید فقط در آوند های شرب میجو و آب و جنتم و نفرت و نفیر
 و جز آن و قائل نیست بعدم نسخ در آن مگر امام احمد بن حنبل و اتباع او و اختلاف کرده اند در نسخ
 فی قوله تعالی فی المتخنة فالاول الذین ذهبت اکر و اجهم مثل ما انفقوا بنا بر اختلاف این
 در معنی این آیت چنانکه در کتب تفاسیر مذکور است و گذشت و نهی از قتل و از قول با شاعران
 و شاعران و اشترای در حج و ابتدای کفار بقتال در حرم و شهادت غیر مسلمین در سفر نزد خا
 و تحریم لحم خلیل و جواز نماز عت و اذن برای متوفی عنها در نقل مکان در ایام عدت و می نسخ
 آن صحیح شده و قتل مسلم بدمی و تحریق بنار در غیر حرب و استیغای قصاص قبل اندامان حج
 و جلد محصن قبل رحم و حکم زنا کننده با کنیزک زن خود و وجوب هجرت از دار کفر بسوی دار الاسلام
 و دعوت قبل قتال و جواز قتل نسای کافرات و قتل ولدان کفار و نهی از استغاثه بمشیرکین
 و اخذ سلب بغیر بنیه و جواز حلف بغیر خدا و قبول هدایای کفار و نهی از بول استاده و وجوب غسل
 یوم جمعه پس انیمه نود و هفت حکم است که اجماع کرده اند اهل علم بر نسخ نیست و هفت حکم از آن
 و مشتهر شد نسخ سیزده حکم از آن و شاذ اند قائل بنسخ دو حکم از وی و مشتهر است خلاف در
 چهل و هفت حکم و لکن اکثر یا کثیر از آن چنانست که در آن شرایط نسخ مجتمع نشد بلکه از باب
 عموم و خصوص و اطلاق و تعلیق و تعارض است که در وی ارجوع بسوی تطبیق یا جمع یا ترجیح

میباشد و حسن کتب مؤلفه در نسخ و منسوخ حدیث کتاب الاعتبار للمحافظة علی کلمه الحائری است
نوعی و غیره نص کرده اند باینکه مثل او درین باب تألیفی نبوده است و حائری سماع دارد از حافظ
ابو موسی اصفهانی و طبقه او از صحاب علی بن الحداد و غیره و او را تصانیف دیگر نافع نیز هست
از آنچه است بحالة اللسان فی اسماء الاماکن البلدان و شیء موع کرده بود در ترجمه حج احادیث
نزدیک سیده بود کتاب الصلوة صاحب تصانیف نفیسه است چنانکه نوعی ذکر او در تہذیب
الاسما منووده و کتاب او در نسخ و منسوخ حدیث کتابی بسو ط اکثر الفوائد است و بیرون نمی رود
از وی ناسخ قرآن عظیم و بسیاری از آن معلوم بالضرورة است احتیاج بسوی ذکر آن نیست
مثل نسخ شرب خمر و استقبال بیت المقدس و نحو ذلک و السلام انتہی کلامه عدہ
المنسوخ من الحدیث علی ما اخبر به بعض اهل الحدیث و الحمد للہ الذی نبعتہ تتم الصالحات

خاتمه در بیان اصول شرع و آنچه بدان می ماند

این همه گفته شد بیان ناسخ و منسوخ کتاب و سنت بود و علمای اصول فقہ در تعریف کتاب نیز
حد ذکر کرده اند کہ هیچ یکی از آنها خالی از ایراد نیست و الاولی ان یقال هو کلام اللہ المنزل علی
حمل المثل المتواتر چه برین حد از آنچه بر سایر حدود وارد می شود پیچ وارد نمی شود و در حدیث صحیح
آمده کہ نزول قرآن بر بہت حرف شده است و اصولیان ادعای تواتر این بہت بلکہ و از
عشرہ می کنند اما حق آن است کہ بعضی از آن متواتر است و بعضی آحاد و ہر چه مصحف شریف
بر آن مشتمل است و قرائی مشہورین بر آن اتفاق کرده اند آن قرآن است و در مختلف فیہ خلاف و حق
آن است کہ بسبب آیہ ازہر سورہ است و نیست خلاف در وقوع محکم و متشابہ در قرآن و ہر یکی را تعریف
کرده اند و حکم محکم و جب عمل بر دست و در متشابہ خلاف و حق عدم جواز عمل بر دست و جب
رو متشابہ بسوی محکم است چنانکہ در خصوص قرب و محبت و نحو آن بسوی استعاری و ادعای
بر عرش و اعتقاد علو و فوق او و سلف گفته اند کہ در قرآن از بہت چیزی است از رویہ
و ہندیہ و فارسیہ و سریانیہ و ذہن آن اکثر انکارش کرده اند اما دلیل صلح حجت نیامدہ است
بیان کتاب و ما سنست پس عبارت است از فعل و قول تقریری صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم

و باتفاق اهل علم سنت مطهره مستقل است بتشریح احکام و تفسیر قرآن است در تحلیل حلال و تحریم
 حرام و روایت عرض احادیث بر قرآن مختلف موضوع است نزد ائمه این شان اوزاعی گفت
 الکتاب احوال السنه من السنه الی الکتاب و بحسب بن کثیر گفته السنه قاضیه علی الکتاب و باجماع
 حجت سنت مطهره و استقلال او بتشریح احکام ضروری دینی است و خلاف نمی کند بدان مگر هر که بهره
 از اسلام ندارد و در افعال و بی عملی است تعارض نیست بلکه مجرد احوال متعارفه است که در اوقات
 مختلف واقع شده آری اگر این افعال بیانات اقوال باشند تعارض صورت اما صوره و حقیقت
 راجع بسوئینات اقوال است و تعارض قول و فعل را صورت و رفع آن نیز صدور حق آنست که هم
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم پیغمبری داخل سنت نیست زیرا که مجرد خطوبشی علی البال بدون تبخیر
 است آری اشارات و کنایات و بی عملی الله علیه و آله و سلم منجمه است باشد و حجت بدان قائم
 و ترک او را در ماستی حکم فعل است و اخبار بر انواع است و حق آنست که علم حاصل بجز متواتر ضروری
 است و الیه ذهب الجمهور و این خبر را شرط است بعضی متعلق بخبر و بعضی بسامع و غیر جمیع
 و جوب عمل است بخبر واحد و وقوع تعبد بدان و هر که در آن خلاف کرده چیزی که صالح متکانت
 نیامده و متنبع عمل صحابه از خلفا و غیرهم و عمل تابعین و اتباع ایشان باخبار آحاد نیک میدانند
 که آن قدر است که جز در مؤلف بسیط نمی تواند انجید و هر که در عمل بدان در بعض احوال تردد کرده
 باسباب خارج مثل رب صحت یا همت در راوی یا وجود تعارض و مثل آن کرده و آحاد را اقسام
 است و عمل بر این شرط بعضی متعلق بر راوی و بعضی بدلیل خبر و بعضی بنفس لفظ خبر و حدیث صحیح
 حجت است و بخلاف آن در سل باشد و حق عدم قبول است باخلاص که در است و حدیث منقطع حجت
 نباشد و در تعارض جرح و تعدیل و عدم اجماع میان هر دو اقوال است و حق حقیق بقبول آنست
 که اجتهاد را در آن مسرحت دلائل است از ذکر سبب در جرح و تعدیل و بعد این ذکر خود را جمیع از
 مرجوح بر محبت مخفی نمی ماند و بر تقدیر قول بقبول محل جرح و تعدیل از عارف جرح مقدم باشد
 بر تعدیل این است بیان سنت اما اجماع پس عبارت است از اتفاق مجتهدین ائمت محمد صلی
 علیه و آله و سلم بعد وفات وی در عصری از عصا بر امری از امور و قمر با اتفاق اکثری که در
 اعتقاد یا قول یا فعل است و تیر من رفت بقید مجتهدین اتفاق عوام زیرا که اتفاق و خلافت

دارد اجماع اعتبار نیست و اجماعیکه بر وجوب تسلیم یا نکره شدن از همین قبیل است زیرا که اجماعی محتمل
 در آن بر منع از دست و نیز بر مانع است ازین قید اتفاق بعضی معتقدین را و بعضی نه مانع است از اجماع
 است و وقت حدوث آن سلب و بعضی شرط کرده اند در حجت اجماع انقضای عصر محتملین عدم
 خلاف مقصود است متفقین در بیان ایشان بعد و معتبر در تواتر و خلاف است در بیان اجماع
 فی نفسه و امکان علم بدان امکان نقل آن بسوی ما و حق عدم اوست و بر تقدیر تسلیم این همه خلاف
 است و آنکه حجت شرعی است یا نه مذاهب جمهور حجت اوست و دلیل بر آن نزد اکثر مفسرین است
 به نقل و حق عدم حجت اوست و اگر تسلیم کنیم که حجت است و علم بدان ممکن بر اقصای ما فی الباب
 است که مجمع علیه حق باشد لازم نمی آید ازین وجوب اتباع او چنانکه گفته اند بر محتملین حجت
 نیست واجب بر محتملین دیگر اتباع او بلکه بر مقلد هم اتباع او درین اجتهاد بخصوص واجب نیست و قائلین
 بحجت اجماع اختلاف دارند جمعی که خفیا را ایشانند بآن گفته اند که حجت قطعی است و قومی گفته قطعی است
 و بعضی تفصیل کرده گفته اند متفق علیه معتبرین قطعی است سکوتی قطعی و اجماع را از مستند لابد است و
 هر که گفته بلا مستند جائز است قول او ضعیف است و در وجوب بحث از مستند اجماع بر محتملین خلاف
 و همچنین بر عدم اعتبار محتملین در اجماع و در انعقاد اجماع صحابه در صورت دریافتن تابعی محتملین
 عصر ایشان را و در آنکه اجماع صحابه حجت باشد یا نه همچنین اجماع اهل مینه علی انفراد و در قبول اجماع
 سکوتی و عدم آن در آنکه قول نظام عدم حجت اوست و نیز خلاف کرده اند و جواز اجماع بر غیر یک
 و آنکه شده است اجماع بخلاف آن در اجماع بعد سبق خلاف و در جواز احداث قول ثالث
 بعد از اختلاف اهل عصر در آن سلب بر دو قول معتبر در فنون علم اجماع اهل آن فن است غیر
 ایشان پس معتبر در مسائل فقهیه قول جمیع فقها باشد و در مسائل اصولیه قول جمیع اصولیین
 و در مسائل تجویزیه قول جمیع مجتهدین غیر اهل فن بر حکم عوام است جمعی اعتبار را کرده اند و جمعی نه و حق عدم اعتبار
 اوست و خلاف یکی از محتملین اهل اجماع را ناقض اجماع است چنانکه گویند آن اجماع باشد به حجت او
 حجت اجماع منقول بطریق آحاد خلاف است چنانکه او اشتراط عدد و تواتر کنند و قول قائل لا اجماع خلافا
 بین اهل العلم فی کذا آمفیذ اجماع نیست و هر که گفته است قول او فاسد است این بیان اجماع و اما
 قیاس پس اصطلاح فقها محل معلوم به معلوم است و ما ثبات حکم باین فی احوال خارج سیاه و در حکم یا صحت

و اختاره جمهور المحققین اتفاق است بر بحسب قیاس در اردوی صلی الله علیه و سلم و خلاف قیاس شرعی است جمهور
از صحابه و تابعین و متکلمین باین فقه که اصلی از اصول شریعت است استدلال بر و بدین حکام و اوده و نسخ و
انکاش کرده اند و هم نموده که هیچ حادثه نیست مگر آنکه در آن حکمی مخصوص علیه است و قرآن یا سنت یا محدث
عنه بغیر این دلیل او این متنوع است از قیاس و شک نیست که در عموماً و مطلقاً مخصوص کتاب و سنت
و قیاس هر حادثه است و این هر دو قائم اند باین هر نازل شد حاکم من عرفه و حمل من جمله و ارکان
قیاس چهار چیز است اصل و فرع و علت و حکم و هر یکی را این چهار تفصیل طویل است و صحت قیاس
دوازده شرط ذکر کرده اند که محل خود مذکور است و حق اعتبار علت است در هر قیاس چنانکه مذکور است
و علت مسالک و در جریان قیاس در این خلاف است بچنین حدود و کفایت جمعی منع کرده جمعی جایز گفته
اعراض متعرض کلام مستدل بر سه قسم است مطالبات و اقواح و معارضات و دوازده بحث در تفصیل این هر سه
خیلی وسیع است انواع اعتراضات و تزیینات و بیل نوع رسانیده اند و تحقیق آخسان قولهاست جمعی باین اذیت
جمهور انکار نموده آنکه شافعی گفته من استحسن فقد شرع و بعضی اهل علم گفته اند اطلاق آخسان بر دو چیز
یکی بر تقدیم دلیل شرعی بر این واجب العمل است زیرا که حسن و قبح شرعی است دوم بر مخالفت دلیل مثلاً چیزی باشد که
مختلر است بدلیل شرعی در عادات مردم تحقیق است پس قول بدان حرام و واجب اینجا اتباع دلیل و ترک عادت
در این است خواه دلیل نص باشد یا اجماع یا قیاس و در اینجا یک چیز دیگر است که آنرا اصلاح مرسله نامند و
استدلال بر مرسله است و در قول بدان خلاف است بر نهی با قول جمهور و مسکن آن منع کنند مطلقاً این
بیان اصول اربع شرع با اختصار و تفصیل آن اندک است اصول مطلوب باید است و اما اجتهاد پس در عرف فقها آن را
تعریفهاست آمدی گفته هو استفراف الوسع فی طلب الظن بشی من الاحکام الشریعیه علی وجه یحسن من
الفضل العجز عن التمهید علی وجه یجهد کسی است که استفراف وسیع می کند در تحصیل ظن حکم شرعی و لابد است که باطن
عاقلاً ثابت المکلف قادر بر استخراج احکام از ماخذ باشد و این با شرطهاست اول و دوم آنکه عالم باشد بمصو
کتاب و سنت چه فاصد یکی این مرد و غیر محترمت یا ادا اجتهاد جایز نیست و شرط معرفت
قد متعلق با حکام است و توفیق جدا سوم آنکه عارف بود بلسان عرب و بی که لغت عربی بدو نیست
مطهر و نجس آن تواند که در غلط آن از نظم قلب شرط نیست بلکه ممکن است استخراج آن از مولفات ائمّه این
کافی است و از ایشان تقریب تهذیب آن بر حروف مجسم بر وجه خوب کرده اند چه مردم آنکه عالم یا با اصول

معرفت دلیل اکثر ائمیه بر آنست که مومن است از ازل شفاعت اگر چه تبرک است لال فاسق میشود و بقا
ایمه الحدیث و اشعری گفته مومن نیست تا آنکه از جمله تقلیدین بیرون رود و این بطلان نیست
برین قولی اثبات از علم الحق هو الاول و نیز اختلاف کرده اند در جواز تقلید مسائل شرعیه فرعیه جماع
گفته جائز است و جمعی گفته جائز نیست مطلقا قرآنی گفته مذموب مالک جمهور علما و جواب جهتها و
ابطال تقلید است و این حرم ادعا اجماع بر نبی از تقلید کرده و از مالک آورده که گفت انا بشئ اخطی و
اصیب فانظر و افي رأی فما وافق الكتاب السنة فخذن و ایه و ما لم يوافق فانكوه و مثل آن ابو حنیفه
و شافعی و احمد نیز گفته اند و خصوص ائمه اربعه با الفاظها در تصریح نبی از تقلید بقول مفید و جز آن مذکور است و
از اینجا معلوم شد که منع از تقلید اگر اجماع نباشد اما مذموب جمهور است مؤید است اجماع بر عدم جواز
اموات و بر آنکه عمل مجتهد بر خود خصمست نزد عدم دلیل و غیره و بر این عمل جائز نیست بالاجماع و این بر
اجماع تقلید از پنج بر میکنند پیش گفت اگر کسی است که قناعت به عمل خود ندیده به یا سبب تقلید بر جان
و غیر خود بدو نهد اند یا آنکه تقلید با اتفاق اهل علم جبل است نه علم مذموب تقصیل است یعنی بر عامی خوب
و بر مجتهد خراما اکثر اتباع ائمه اربعه بهمین قائل اند اما مخفی نیست که اعتبار در خلاف با قول مجتهدین
و این اتباع تقلیدین اند مجتهدین پس خلاف ایشان معتبر نباشد لایسا چون هر چهار ائمه ایشان منع
کرده اند ایشان را از تقلید خود و تقلید غیر خود بعضی متعین این منع را حمل بر مجتهدین کرده اند و تقلید
دارشاد القول گفته اند ما من جوا تقلید فضلا عن جبهه بجهت یبغی الاشتغال بواجبها و
نوه بر دشواری الله سبحانه الی اراء الرجال انتی و خلاف کرده اند و آنکه واجب بر عامی التزامند
معین بر واقع است یا نه جماعتی گفته لازم است و زحمة الکیا و جمعی گفته لازم نیست و زحمة این بر
و النووی و مؤید سبب احمد بن حنبل و برین گذشته است سلف امت در حقه تفصیل این مطالب
از سادگی جنبه فی الماسوة الحسنه باشند و کتاب حصول المامول من علم الاصول باید جست چه محل این
اجازات کتب علم اصول فقه است نداین موضع بلکه مقصود در اینجا صرف ضبط اطراف و اشارات
با کفایت بود پس و بالله التوفیق و هو المستعان و خیر رفیق

کتاب تہذیب صحیح بخاری با اعراب اسناد با ترجمہ فتح المبدأ کا ترجمہ جس میں مین لاہور مدرسہ سادہ ہوان کو بی فقیر اللہ بک کتب خانہ لاہور

این بر رویان ب زلف و دم اهل الشفا فی الله جمع کتاب مذکور در آن

بلا اجازت احدی طبع نکنند

